

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شماره نشر، ۱۵۸

فرماندهان دفاع مقدس نبوغ نظامی و خلاقیت

گردآوری و تألیف:

علی سجادی انصاری و علی حسین احمدی

۱۳۸۹

سجادی انصاری، علی، ۱۳۳۹-
فرماندهان دفاع مقدس؛ نبوغ نظامی و خلاقیت/ گردآوری و تألیف علی سجادی انصاری و علی
حسین احمدی. تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران (نشر
اجا)، ۱۳۸۹.
۱۹۱ص-- (نشر اجا، ۱۵۸)
شابک: ۲۲۰۰۰ ریال ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۳۰-۸۱-۹
کتابنامه: ص. ۱۸۹-۱۹۱
۰۱ جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- نبردها. ۰۲ جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-
ارتش. ۰۳ جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷- خاطرات. ۰۴ سرداران- ایران. الف.
حسین احمدی، علی، ۱۳۵۵- ب. سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران.
انتشارات. ج. عنوان.
DSR۱۶۰۶/س۳ف۴ ۹۵۵/۰۸۴۳ شماره کتابشناسی ملی ۲۰۴۵۸۲۰

فرماندهان دفاع مقدس؛ نبوغ نظامی و خلاقیت

گردآوری و تألیف : علی سجادی انصاری و علی حسین احمدی
طرح روی جلد : جواد انصاری
حروفچین / صفحه‌آرا : اکبر موثق / علی اعوانی
ناظر چاپ: : علی اعوانی
شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه
نوبت و سال چاپ : اول / ۱۳۸۹
قیمت : ۲۲۰۰ تومان
ناشر : سازمان عقیدتی سیاسی ارتش (نشر اجا)
شابک : ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۶۶۳۰-۸۱-۹

□ نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۷۱۴ - ۱۱۱۵۵

□ تلفن ۸۱۹۵۴۴۲۲ و دورنگار: ۸۸۴۱۱۰۴۷

□ مرکز عرضه محصولات فرهنگی ساعس اجا: تلفن: ۲۲۹۳۹۱۲۴-۳۳۳۰۹۱۱۸

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۵.....	مقدمه
۹.....	امیرسرلشکر شهید ولی الله فلاحی
۱۷.....	امیر سپهبد شهید علی صیادشیرازی
۳۳.....	امیر سرلشکر شهید سید موسی نامجوی
۳۹.....	امیر سرتیپ شهید جواد فکوری
۵۱.....	امیر سرلشکر شهید منصور ستاری
۶۱.....	امیر سرتیپ منوچهر کهتری
۷۱.....	امیر دریادار محمدحسین ملک زادگان
۷۷.....	امیرسرلشکر شهید مسعود منفردنیکی
۸۷.....	امیر سرلشکر شهید حسن آشناسان
۹۷.....	امیرسرلشکر خلبان شهید مصطفی اردستانی
۱۰۵.....	امیرسرتیپ خلبان شهید علی اکبر قربان شیرودی
۱۱۳.....	امیرسرلشکر خلبان شهید احمد کشوری
۱۲۳.....	امیرسرلشکر خلبان شهید علیرضا یاسینی
۱۳۱.....	امیرسرتیپ شهید حسن اقارب پرست
۱۳۹.....	امیرسرلشکر خلبان شهید حسین خلعتبری مکرم
۱۴۵.....	امیرسرتیپ احمد ترکان
۱۵۵.....	امیرسرتیپ دوم غضنفر آذرفر
۱۷۳.....	امیرسرتیپ محمود اعلمی فر
۱۷۳.....	امیرسرتیپ خلبان فرج الله برات پور
۱۸۹.....	منابع

مقدمه

از نظر کارل فون کلاوسویتز،^۱ نبوغ نظامی جایگاه مهمی در هدایت عملیات‌های نظامی دارد. در یک اقدام نظامی لازم است هر یک از ویژگی‌ها و قابلیت‌ها را که با ترکیب هم در شکل‌گیری و انجام این اقدام سهیم هستند، در نظر بگیریم. جوهر اصلی این صفات و قابلیت‌ها را می‌توان «نبوغ نظامی» نامید.

نبوغ نظامی شامل ترکیب هماهنگی از قابلیت‌ها و ویژگی‌های گوناگون است که وقتی به‌طور کامل با هم تلفیق شوند، موجب برتری می‌شوند. قابلیت‌های فکری به تنهایی نقش مهمی در جنگ و نبوغ نظامی دارند. جنگ عرصه وقایع غیرمنتظره و پیش‌بینی نشده است. سه چهارم عواملی که شکل دهنده مبنای هر اقدام نظامی هستند، از عدم قطعیت برخوردارند. به‌منظور مقابله با هرگونه واقعه غیرمنتظره، عزم و اراده و «نظر اجمالی سریع» بر اوضاع، می‌تواند موجب تقویت موضوع نبوغ نظامی در اتخاذ تصمیم سریع و دقیق شود؛ یعنی شناخت زمان مناسب برای حمله به دشمن. به همین طریق انسان‌های دارای هوش کم، می‌توانند بدون تأمل و تعمق اقدام کنند. در این مورد، نبوغ نظامی از اقدام انجام شده بدون درنگ و در حالت شک و تردید برای کسب نتایج رضایت‌بخش ناشی خواهد شد. هدایت خوب عملیات نیز ایجاب می‌کند که فرمانده با حفظ فرماندهی، بر افراد تحت امرش نظارت داشته باشد.

۱. Karl von Clausewitz

قصور و ضعف فرماندهی در موقعیت‌های دشوار و در مواجهه با خطر قریب‌الوقوع، بر قوای جسمانی و روحی سربازان تأثیر می‌گذارد.

یک نمونه از تصمیم‌گیری سریع و به‌هنگام، در نبرد سرنوشت‌ساز مارن^۱ بین فرانسه و آلمان در سال ۱۹۱۴م اتفاق افتاده است. در این نبرد، پس از اینکه وضعیت نیروهای فرانسوی به شدت به وخامت گرایید، ژنرال فوش^۲ اعلام کرد: «از جناح راست سپاهم به شدت تحت فشار هستم و بخش میانی سپاهم تسلیم شده است و قدرت هرگونه تحرکی از من سلب گردیده؛ موقعیت عالی است! پس حمله می‌کنم.» به این ترتیب تهاجم آلمان به مدد نبوغ یک فرمانده نظامی فرانسه دفع شد.

«سون تزو» یکی از صاحب‌نظران و نظریه‌پردازهای نظامی معتقد است: «یک فرمانده خوب دارای مجموعه‌ای از صفات دانش و خرد، انصاف و انسانیت، رشادت و جدی بودن، سرسختی و قدرت و صلابت نظامی است که با خرد و کیاست خود به آسانی می‌تواند تغییرات و تحولات اوضاع و موقعیت‌ها را درک کند. انصاف او باعث اعتماد زبردستان درباره تشویق و تنبیه به‌هنگام و بجا می‌شود؛ انسانیت او باعث نوع دوستی و داشتن احساسات مشترک با دیگران می‌شود؛ با رشادت و دلیریش، پیروزی را در سایه عدم تردید و بهره‌برداری از لحظه مناسب به‌دست می‌آورد و جدیت و سختگیری او باعث می‌شود که به ناچار افراد تحت امر او دارای انضباطی سخت و محکم باشند».

با توجه به این موضوع، بسیاری از فرماندهان و رزمندگان ایران که موفق شدند در جبهه‌های جنگ، پیروزی‌های مهمی را به‌دست آورند و نیروهای متجاوز را از خاک کشور بیرون کنند، علاوه بر داشتن

۱. Marne

۲. Foch

ویژگی‌های اخلاقی، انسانی، مذهبی و جسارت، از نبوغ نظامی بالایی هم برخوردار بودند. این موضوع در بررسی و تحقیق‌های انجام شده در مورد دفاع مقدس کمتر مورد توجه قرار گرفته و به طور معمول در تعریف و تمجیدهایی که از فرماندهان جنگ به عمل می‌آید، بیشتر فضایل اخلاقی و اعتقادی آنان مورد توجه قرار می‌گیرد که البته بدون تردید، در رأس همه فضایل دیگر قرار دارد؛ اما غفلت از ویژگی‌های نظامی آنان، نه تنها موجب جفا به آنان است، بلکه نسل‌های آینده را نیز از تجربیات ارزشمند حرفه‌ای آنان محروم می‌کند.

قدر مسلم، هدف از تألیف این کتاب، این نیست که دلیل پیروزی‌های بزرگ نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس را فقط در نبوغ نظامی فرماندهان آن خلاصه کنیم که چنین چیزی به‌طور یقین همه حقیقت نخواهد بود؛ اما به حق باید اذعان کرد که یکی از مهم‌ترین علل پیروزی در نبردها و سرانجام پیروزی نهایی در این جنگ نابرابر، وجود فرماندهانی باهوش، با درایت و برخوردار از نبوغ نظامی بوده است. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که وجود نبوغ نظامی فقط در فرماندهان رده بالای نیروهای مسلح خلاصه نشده، بلکه این نبوغ در تمامی سطوح راهبردی، عملیاتی و حتی تاکتیکی نیز قابل رؤیت بوده؛ اما به دلیل فقدان اطلاعات کافی و نیز عدم پرداختن به چنین موضوعی، تاکنون مغفول مانده است.

نکته قابل ذکر و درخور توجه دیگر این است که ما در این کتاب فقط به معرفی فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی ایران پرداختیم و این به معنی فقدان فرماندهانی با چنین ویژگی‌هایی در سایر نیروهای نظامی کشور، مانند سپاه، بسیج و... نیست.

ما در تجربه حضور در میان نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در عملیات‌های داخلی، علیه ضدانقلاب و خارجی و علیه ارتش بعث

عراق، بارها از نزدیک شاهد نبوغ نظامی تعدادی از فرماندهان آنان بوده‌ایم. فرماندهانی مانند شهیدان «محمد بروجردی، ناصر کاظمی، محمود کاوه، علی قمی و...» که نام و یاد اعمال فرماندهی توأم با نبوغ نظامی آنان همیشه در یاد و خاطره‌مان باقی خواهد ماند.

در پایان ذکر این نکته ضروریست که آنچه در این کتاب گردآوری شده، بخش ناچیزی از توان فرماندهی و نبوغ فرماندهان دلاور ارتش جمهوری اسلامی ایران است و به جد اعتراف می‌کنیم که نتوانسته‌ایم حق مطلب را ادا کنیم و به همین دلیل از محضر این ستارگان پرفروغ عالم هستی، تقاضای عفو و بخشش کرده، برای آنانی که شهید شده و به جوار حق شتافته و «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» هستند، طلب علو درجات و برای آنان که مصداق «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» هستند، سلامت و سعادت دنیوی و اُخروی آرزو داریم و از درگاه ذات اقدس الهی می‌خواهیم که نام ما جاماندگان را در جریده این قافله عشق ثبت فرماید.

علی سجادی انصاری و علی حسین احمدی

امیر سر لشکر شهید ولی الله فلاحی

«فرمانده خستگی ناپذیر»

ولی الله فلاحی در سال ۱۳۱۰ در روستای طالقان متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه اش را در طالقان و دبیرستان نظام تهران گذراند. پس از اخذ مدرک متوسطه، وارد دانشکده افسری شد و با درجه ستوان دومی از آن دانشکده فارغ التحصیل گردید و کارش را از فرماندهی دسته در نیروی زمینی آغاز کرد. وی در طول خدمت به دلیل شایستگی توانست تا درجه سرتیپی پیش برود و دوره دانشکده فرماندهی و ستاد را نیز پشت سر بگذارد؛ با این وجود به دلیل فعالیت علیه رژیم شاه، از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۲، چهار بار به زندان افتاد.

فلاحی پس از پیروزی انقلاب به سمت فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شد و از آغاز جنگ در جبهه های نبرد حق علیه باطل حضور داریم داشت. پس از برکناری بنی صدر از فرماندهی کل قوا، طی حکمی از سوی حضرت امام^(ع) مسئولیت جانشینی رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران را برعهده گرفت. امیر سرتیپ فلاحی افسری بسیار فعال و کوشا بود و علاقه شدیدی به حفظ نظام جمهوری اسلامی داشت و تا آنجا که در توان داشت، سعی می کرد هماهنگی لازم را بین ارتش و سایر نیروها مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای مردمی به وجود آورد.

او در طی عملیات ثامن الائمه^(ع) به منطقه عملیاتی شتافت و پس از هدایت نیروها و کسب پیروزی ارزشمند در این عملیات، در شامگاه هفتم مهرماه به همراه تعداد دیگری از فرماندهان جنگ، به قصد دیدار با حضرت امام خمینی^(ع) فرمانده کل قوا و ارائه گزارش به محضر ایشان، راهی تهران شد که با سقوط هواپیمای حامل آنان در نزدیکی تهران، به درجه رفیع شهادت نائل شد.



ولی الله فلاحی در تاریخ بیست و نهم خرداد ماه ۱۳۵۹ به ریاست ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب و در همان زمان، آشوب و درگیری در مناطق غربی کشور و تجاوزهای پراکنده رژیم بعثی عراق به کشورمان آغاز شد. با پیدایش این اوضاع، وی هفته‌ای دو روز در ستاد مشترک ارتش حضور می‌یافت و با تشکیل جلسه‌های فشرده و صدور دستورات لازم و ایجاد هماهنگی با اداره‌های مختلف ستاد و سایر نیروها، خیلی سریع به جبهه‌های جنگ بر می‌گشت و در خط مقدم در کنار نیروهای رزمنده قرار می‌گرفت.

سرتیپ «علی صدیق‌زاده» یکی از فرماندهان ارتش که در آن زمان افسر عملیات لشکر ۷۷ خراسان بود، درباره حضور سرلشکر فلاحی در جبهه‌های نبرد می‌گوید: «شهید فلاحی با شروع جنگ تحمیلی، تهران و ساختمان ستاد مشترک را ترک کرد و در جبهه‌ها از شمال غرب تا جنوب غرب، پی‌درپی در حال تردد بود و هر چه داشت، در طبق اخلاص گذاشت و به آموزش و هدایت کارکنان ستادی لشکر و گروه‌های رزمی پرداخت. خطوط مقدم جبهه را به‌طور مستمر بازدید و نواقص و معایب را برای فرماندهان و ستادهای فرماندهی در منطقه عملیات تشریح می‌کرد. به نیروها آموزش می‌داد که چگونه مواضعشان را آماده و دشمن را شناسایی و چگونه خود را برای حمله به دشمن، دفع تجاوز و بیرون

راندن ارتش بعثی آماده کنند. او یک کلاس عملی فرماندهی و ستاد در جبهه تشکیل داده و باعث روحیه گرفتن نیروها شده بود.^۱

امیر سرتیپ «سیروس لطفی» فرمانده لشکر ۱۶ در زمان عملیات «طراح» در مرداد ماه ۱۳۶۰ نیز می‌گوید: «به محض آنکه قسمتی از خاک ایران از تصرف قوای دشمن خارج می‌شد، سرلشکر فلاحی در آن نقطه حضور می‌یافت و با خوشحالی می‌گفت: اینجا خاک وطن من است.»^۲

به این ترتیب حضور سرلشکر فلاحی به‌عنوان یکی از بالاترین مقام‌های ارتش، علاوه بر دلگرمی نیروهای حاضر در جبهه اعم از ارتشیان، نیروهای سپاه و نیروهای مردمی، باعث ایجاد و تقویت روحیه از خودگذشتگی، ایثار و میهن‌دوستی در آنان می‌شده است. ایشان با برقراری نوعی ارتباط بسیار نزدیک و صمیمی با نیروهای تحت امرش که از نشانه‌های نبوغ و ابتکار عمل فرمانده است، روحیه اعتماد و اطاعت کامل از دستورها و کسب پیروزی در آینده را فراهم می‌کرده است. در واقع نوع رابطه‌ای که فرمانده با تک‌تک افراد برقرار می‌کند، در حرف‌شنوی، اطاعت‌پذیری، جان‌نثاری، انتظارها و بسیاری از رفتارهای آنان در مواقع اضطراری مؤثر است. فرمانده می‌تواند در شرایط سخت و فقدان هرگونه آمادگی از نظر توان و تجهیزات، با تکیه بر حس و روحیه خاصی که در نیروها فراهم شده، ابتکارات و خلاقیت‌هایش را اجرا کند. به گفته رابینز: «با این عمل، فداکاری، اسقامت، نبوغ نظامی و خلاقیت جزوی از فرهنگ آن گروه نظامی خواهد شد و دستگاه ذهنی و کوشش و تعهد افراد در جهت گسترش این عناصر، سازماندهی و ساماندهی

حسینیا، احمد، امیر خستگی‌ناپذیر، ص ۸۵.

همان مدرک، ص ۱۱۹.

می‌شود».^۱

پس از تصرف خرمشهر در سوم آبان ماه ۱۳۵۹، دشمن مصمم بود شهر آبادان را به اشغال خود درآورد. در همان روز، گردان ۱۵۳ پیاده به فرماندهی سرهنگ «کهری» از تیپ دو پیاده قوچان - لشکر ۷۷ خراسان - به اهواز می‌رسد و فرمانده وقت لشکر ۹۲ زرهی خوزستان تصمیم می‌گیرد که این گردان را همراه با یک گروهان تانک و یک آتشبار توپخانه که این یکان‌ها نیز از لشکر ۷۷ خراسان به اهواز وارد شده بودند، به منطقه سوسنگرد اعزام کند؛ اما سرلشکر فلاحی با ارزیابی وضعیت جبهه‌ها و پس از بررسی اوضاع، در پیامی به فرمانده لشکر ۹۲ چنین دستور می‌دهد: «در اجرای امر فرماندهی کل نیروهای مسلح ایران، گردان ۱۵۳ پیاده لشکر ۷۷ و یک آتشبار ۱۰۵م اعزامی، زیر امر فرماندهی عملیات «اروند» قرار گیرد تا در منطقه خرمشهر به کار رفته و مسئولیت تأمین و دفاع شهر را به عهده بگیرد.»^۲ پس از این دستور، فرماندهی اروند به گردان ۱۵۳ پیاده ابلاغ می‌کند که هر چه سریع‌تر به طرف آبادان تغییر مکان دهد تا زیر نظر فرماندهی عملیات آبادان، تهدید دشمن برای تصرف این شهر را خنثی کند. نیروهای عراقی هم که برای اشغال شهر آبادان از نوزدهم مهرماه تلاش‌های گسترده و بی‌وقفه‌ای را آغاز کرده بودند، با ورود نیروهای گردان ۱۵۳ لشکر ۷۷ و حمله آن گردان به سر پل دشمن در جنوب بهمن‌شیر، در منطقه ذوالفقاری آبادان فعالیتشان برای ورود به جزیره آبادان غیرممکن می‌بینند و زمینگیر می‌شوند.

در این جریان، یکی دیگر از نشانه‌های نبوغ نظامی شهید فلاحی

رابینز، استیفن بی؛ مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی؛ ص ۹۶۷.

حسینی، سیدیعقوب، نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس؛ ج ۳، ص ۱۶۲.

مشاهده می‌شود که با تصمیم به‌هنگام و سرنوشت‌سازش در هدایت تاکتیکی نیروهای ایرانی، توانست از بروز یک فاجعه عملیاتی - سقوط شهر آبادان - جلوگیری کند. در مورد این تصمیم و اقدام شهید فلاحی، در کتاب «نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس» چنین آمده است: «همین امر [تصمیم شهید فلاحی] از عوامل بسیار مهم و سرنوشت‌ساز جنگ ایران و عراق بود. شکست ارتش عراق در اشغال آبادان، تغییر جهت فوق‌العاده‌ای به روند جنگ داد؛ به‌نحوی که نیروهای عراقی در تمام جبهه‌های جنگ دست از عملیات آفندی قابل ملاحظه کشیدند و به حالت پدافندی درآمدند»^۱.

در جریان عملیات طریق‌القدس و آزادسازی شهر بستان نیز که چند ماه پس از شهادت سرلشکر فلاحی - آذر ماه ۱۳۶۰ - در منطقه عملیاتی سوسنگرد به وقوع پیوست، از طرح ابتکاری این امیر سرافراز ارتش اسلام که قبل از شهادتش ارائه داده بود، استفاده شد. در این منطقه به دلیل رملی بودن زمین، نفوذ به مواضع دشمن و رفت‌وآمد خودروها بسیار مشکل بود و حرکت تانک‌ها و نفربرها هم به سختی انجام می‌گرفت. سرلشکر فلاحی که همیشه در جبهه‌های جنگ حضور داشت، قبل از شهادتش با توجه به آشنایی که با منطقه داشت و پس از بررسی‌های لازم، دستور می‌دهد که جاده‌ای از تنگ «میشداغ» به تپه‌های «الله‌اکبر» کشیده شود تا در زمان اجرای عملیات ثامن‌الائمه^(ع) در مهر ماه ۱۳۶۰، این جاده آماده و در کوتاه‌ترین زمان ممکن، پیشروی به سمت بستان و آزادسازی آن انجام شود. کارشناسان و نویسندگان کتاب «نقش ارتش در هشت سال دفاع مقدس» در این زمینه معتقدند که براساس شواهد و مدارک موجود، عملیات طریق‌القدس که خطوط مواصلاتی دشمن را از

شمال به جنوب قطع کرد و همچنین منجر به آزادی شهر بستان و بیش از ۶۰۰ کیلومتر مربع از مناطق اشغالی شد، در واقع الهام گرفته از نظریات و طرح‌های قبلی مانند طرح سرلشکر فلاحی بود که چون استفاده از خودرو در زمین‌های رملی برای اجرای عملیات ضروری تشخیص داده شد، لازم بود جاده‌ای در دل رمل‌ها به موازات و فاصله ۵ تا ۸ کیلومتر از جناح شمال عراقی‌ها و به طول ۱۶ کیلومتر احداث شود.^۱

در این عملیات نیز سرلشکر فلاحی جلوه‌ای دیگر از خلاقیت و نبوغ نظامی را به نمایش می‌گذارد. اساس، پایه و پیش‌نیاز هر عمل و اقدامی به‌طور یقین، شناخت، آگاهی و کسب اطلاعات کامل از آن موضوع است و بدون این شناخت و آگاهی، به‌هیچ‌عنوان نمی‌توانیم به اهداف خویش نزدیک شویم. به‌طور قطع فرمانده تا زمانی که اطلاعات، شناخت و آگاهی‌های لازم از دشمن و وضعیت عمومی و اختصاصی آن را به‌دست نیاورد، نمی‌تواند تصمیم‌گیری صحیح، به‌موقع و اقدام مناسبی داشته باشد. دکتر «گلستان هاشمی» که یکی از صاحب‌نظران در زمینه علم خلاقیت شناسی و ابتکار است، می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین فایده‌های علم، رفع نیاز انسان به شناخت و آگاهی و کسب بینش و دانایی است».^۲

همچنین پس از عملیات «تپه‌چشمه» که در فروردین ماه ۱۳۶۰ انجام شد و در آن نیروهای ایران توانستند یک گردان از نیروهای عراقی را به اسارت گرفته و تلفات زیادی به دشمن وارد کنند، شهید فلاحی برای بازدید مواضع جدید در منطقه حضور می‌یابد و به بررسی اوضاع می‌پردازد؛ زیرا این عملیات در واقع مقدمه‌ای برای عملیات منظم بعدی

حسینیا، احمد، امیر خستگی‌ناپذیر، ص ۹۰.

گلستان‌هاشمی، سیدمهدی، مقدمه‌ای بر علم خلاقیت‌شناسی؛ ص ۵.

بوده است. سرلشکر فلاحی پس از بررسی اوضاع، طرحی سرنوشت‌ساز را ارائه می‌دهد که اجرای این طرح در عملیات «فتح‌المبین» در فروردین ماه ۱۳۶۱ و پس از شهادت آن بزرگوار، یکی از بزرگترین عملیات‌های نظامی ایران است. این طرح در مورد شیوه عبور نیروهای ایرانی از مواضع دشمن و رسیدن به پشت این مواضع بوده است که سر تیپ «منوچهر دژکام»، جانشین فرماندهی و سرپرست لشکر ۲۱ در زمان عملیات تپه چشمه، در این مورد می‌گوید: «سرلشکر فلاحی در حال بازدید از ارتفاعات منطقه از من سؤال کرد: برای عملیات آتی پیش‌بینی شما چیست؟ پاسخ دادم: هدف بعدی ما، عملیات در نزدیکی سایت خواهد بود. لازم به ذکر است که بعد از پل نادری، در سه راهی قهوه‌خانه، یک رشته تپه‌های کوچکی بود که خط مقدم عراقی‌ها را تشکیل می‌داد. در جلو همان تپه‌ها، موانع کم‌عمقی ایجاد کرده و با سیم خاردار و میدان مین آن را پوشش داده بودند؛ به همین خاطر در ادامه پاسخ سرلشکر اضافه کردم که ما در نظر داریم این مواضع را باز کنیم تا راه عملیات بعدی هموار شود. سرلشکر فلاحی پس از لحظه‌ای تأمل گفت: چون دشمن چسبیده به مین‌هاست و عمق میدان مین هم کم است، شما باید از زیر کانال هندلی، کانالی حفر کنید و برای آنکه به مین‌ها برخورد نکنید، با عبور از این کانال، از پشت دشمن سر در بیاورید.»

این طرح تاکتیکی سرلشکر فلاحی، بهترین اقدام برای عبور از خط دشمن بود؛ زیرا با توجه به کم‌عمق بودن میدان مین و نزدیکی آن میدان به افراد دشمن و از طرفی تسلط و دید کامل آن به زمین‌های مقابل خود که به طور کامل مسطح بود، تنها پشتوانه عملیات وسیع بعدی، عبور مخفیانه از همان خط مقدم اولیه دشمن بود که بهترین روش هم عبور از کانال زیرزمینی بود.

بر این اساس در اسفندماه ۱۳۶۰ و چند ماه پس از شهادت سرلشکر فلاحی، هنگامی که مقدمات عملیات افتخارآفرین فتح‌المبین فراهم می‌شد، چند نفر از نظامیان را به یزد فرستادیم تا با بسیج گروهی از مردم که در زمینه حفاری زیرزمین مهارت داشتند و اعزام آنان به منطقه، کانالی حفر کنند. دعوت ما با استقبال مردم یزد مواجه شد و به این ترتیب با حفر کانال و عبور از آن در اولین مرحله عملیات فتح‌المبین، همان‌طور که سرلشکر فلاحی نظر داده بود، از پشت مواضع دشمن سر در آوردیم؛ در نتیجه دشمن غافلگیر شد و پیشروی نیروهای ایران به سوی مواضع بعدی به‌طور کامل هموار شد.^۱

این اقدام شهید فلاحی، دست‌کم از دو جنبه قابل بررسی و تحسین است؛ اول، مشاوره و نظرخواهی ایشان از نیروهای تحت امر که در تمامی امور و از جمله در تمام مراحل یک اقدام نظامی، اصل است. افرادی که از مشورت با دیگران خودداری می‌کنند، باعث بی‌اطلاع ماندن خود و دیگر افراد مرتبط از اندیشه‌های مفید و کارا می‌شوند و در نتیجه از دستیابی به راه‌حل‌های مناسب باز می‌مانند. جنبه دوم، هوش بالا، همراه با آمادگی و خلاقیت ذهنی این شهید بزرگوار است که با ارائه یک تدبیر خردمندانه و ابتکاری، راهکاری را پی‌ریزی می‌کند که شاید مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین عنصر در پیروزی عملیات بزرگی مانند عملیات فتح‌المبین است.

حسینیا، احمد؛ امیر خستگی‌ناپذیر؛ صص ۱۱۱-۱۱۲.

امیر سپهبد شهید علی صیادشیرازی

«صیاد دل‌ها»

علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۲۳ در کبودگنبد مشهد و در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. مادرش شهربانو و پدرش زیاد نام داشت. پدرش که از عشایر فارس بود، به استخدام ژاندارمری درآمد و سپس به ارتش منتقل شد. او از جاذبه‌ای خاص برخوردار بود و از این رو علی تحت تأثیر پدر، از کودکی به ارتش علاقه‌مند شد و همراه خانواده‌اش، مانند دیگر خانواده‌های نظامیان، از شهری به شهری مهاجرت می‌کرد. مشهد، گرگان، شاهرود، آمل، گنبد و سرانجام گرگان، شهرهای محل پرورش او بودند.

علی سال ششم متوسطه را در تهران گذراند و در سال ۱۳۴۲ موفق به دریافت مدرک دوره متوسطه شد. او سپس در سال ۱۳۴۳ در آزمون دانشکده افسری شرکت کرد و پذیرفته شد. علی صیادشیرازی از بدو ورود به دانشکده به جدیت در درس و پایبندی به مذهب شهرت یافت و سرانجام در مهر ماه ۱۳۴۶ در رشته توپخانه، دانش آموخته و با درجه ستوان دومی خدمتش در ارتش را آغاز کرد. او پس از گذراندن دوره آموزشی در شیراز و اصفهان، به لشکر تبریز و سپس لشکر زرهی کرمانشاه منتقل شد. در سال ۱۳۵۰ برای گذراندن دوره آموزش زبان انگلیسی به تهران آمد و پس از پایان دوره و جدیت در تحصیل، سرانجام

خود از استادان زبان انگلیسی شد. صیاد شیرازی در سال ۱۳۵۲ به دلیل لیاقت و شایستگی، برای تکمیل تخصص‌های توپخانه از طرف ارتش به کشور آمریکا اعزام شد تا دوره «هواسنجی بالستیک» را بگذراند. او در آنجا در بین آشنایان جدیدش، به مردی مذهبی مشهور شد و پس از گذراندن دوره و کسب رتبه یکم دوره در میان هم‌شاگردی‌های ایرانی و آمریکایی‌اش، با تخصصی جدید و روحیه‌ای با نشاط به ایران مراجعت کرد. ارتش برای استفاده از دانش نظامیش، او را در سال ۱۳۵۳ به مرکز توپخانه اصفهان منتقل کرد و صیاد شیرازی در اصفهان با یافتن دوستان جدید، مطالعات مذهبی را پی گرفت و شخصیت سیاسی‌اش را نیز در این دوره قوام بخشید.

هم‌زمان با اوج گیری مبارزات ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی^(۶)، صیاد شیرازی تقیه را کنار گذاشت و آشکارا در ارتش به دفاع از علمای اسلام و تشکیل حکومت اسلامی پرداخت و سرانجام به دلیل اینکه در بین افسران، تبلیغات ضد رژیم می‌کرد، ضداطلاعات از قرار دادن جنگ‌افزار به وی ممانعت و اعلام کرد که از واگذاری مشاغل حساس به او خودداری شود. سپس در نوزدهم بهمن ماه دستگیر و زندانی شد؛ اما دیری نپایید که انقلاب به پیروزی رسید و او هم مانند سایر زندانیان آزاد شد.

با وقوع حوادث کردستان، صیادشیرازی با درجه سرگردی به همراه سردار صفوی به غرب اعزام گردیده و در آزادسازی آن مناطق از دست عناصر ضدانقلاب شرکت کرد. لیاقت‌های او در کردستان باعث شد تا با درجه سرهنگی به فرماندهی عملیات غرب منصوب شود؛ اما اختلافات وی با بنی‌صدر، به‌عنوان فرمانده کل قوا، موجب برکناری و خلع دو درجه او گردید. دیری نپایید که بنی‌صدر عزل و محمدعلی رجایی به ریاست جمهوری رسید و صیادشیرازی دوباره با دو درجه ارتقا به غرب کشور

اعزام شد و با تأسیس قرارگاه حمزه سیدالشهدا متشکل از لشکرهای ۶۴ ارومیه، ۲۸ کردستان، تیپ‌های ۲۳ نیروی ویژه هوابرد و تیپ ۳۰ گرگان، شهرهای بوکان و اشنویه را آزاد کرد. در هفتم مهر ماه ۱۳۶۰ به‌خاطر رشادت‌ها و لیاقت‌هایش، توسط رهبر فقید انقلاب حضرت امام خمینی^(ه) به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد و در عملیات طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، رمضان، مسلم بن عقیل، مطلع‌الفجر، محرم، والفجرهای ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، عملیات خیبر، بدر و قادر شرکت کرد و پیروزی‌های بزرگی را برای ایران اسلامی به ارمغان آورد که بی‌شک در تاریخ امت اسلامی به عظمت یاد خواهد شد. در مرداد ماه سال ۱۳۶۵ با پیشنهاد آیت‌الله خامنه‌ای و تصویب رهبر کبیر انقلاب، به سمت نمایندگی امام در شورای عالی دفاع منصوب شد و در سال ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی نایل آمد. سرتیپ صیاد شیرازی در سال ۱۳۶۷ در عملیات مرصاد که مرزهای غرب ایران مورد هجوم منافقین قرار گرفته بود، شرکت و با روحیه‌ای بسیجی، ضربات محکمی را بر پیکر مزدوران منافق وارد کرد.

صیاد شیرازی سپس در مقام جانشینی ریاست ستاد کل به خدمت مشغول شد و در ۱۶ فروردین ماه ۱۳۷۸، همزمان با عید خجسته غدیرخم، با حکم مقام معظم فرماندهی کل قوا به درجه سرلشکری نایل آمد. سرانجام منافقین کوردل و زخم‌خورده مرصاد، در صبح بیست و یکم فروردین ماه ۱۳۷۸، فاتح بزرگ فتح‌المبین و بیت‌المقدس و یکی از بزرگترین سرمایه‌های نظامی کشور را آماج تیرهای کینه خود قرار دادند و قامت استوار امیر ارتش اسلام را به خاک افکندند.

بدون کمترین تردید، باید شهید سپهبد علی صیاد شیرازی را از نوابغ نظامی بزرگ جهان به‌شمار آورد و نقش او را در کسب پیروزی‌های بزرگ نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در دفاع مقدس هشت ساله،

بی‌بدیل دانست. بزرگترین هنر شهید صیاد که بیانگر وجود آشکار نبوغ نظامی در اوست، قدرت سازماندهی و به‌کارگیری نیروهای نامنظم مردمی با نیروهای منظم ارتش جمهوری اسلامی ایران بود که شاید کمتر مورد کنکاش و توجه کارشناسان نظامی قرار گرفته است.

شهید صیاد شیرازی به مدد نبوغ نظامی دریا یافته بود که هیچ‌کدام از نیروهای نظامی موجود کشور اعم از ارتش، سپاه و بسیج، به‌تنهایی قادر نخواهند بود در مقابل ارتش متجاوز عراق که از سوی تمامی قدرت‌های جهانی مورد پشتیبانی و حمایت قرار داشت، پیروزی قابل توجهی کسب کنند. این موضوع بعدها در خلال پیروزی‌ها و ناکامی‌های نیروهای مسلح ما در جنگ به‌خوبی اثبات شد. شهید صیاد، بزرگ‌مردی از تبار افسران و امیران ارتش ایران بود که تاریخ این مرز و بوم هرگز او را فراموش نخواهد کرد.



صیاد و عملیات فتح‌المبین

این عملیات که در فروردین ماه ۱۳۶۱ هـ.ش با رمز «یا زهرا (س)» در منطقه عمومی دزفول انجام شد، یکی از عملیات‌های گسترده و غرورآفرین نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بود که رزمندگان اسلام توانستند ضمن آزادسازی حدود ۲۲۰۰ کیلومتر از مناطق اشغالی کشورمان، پدافند مطمئنی را سازماندهی کنند و فرماندهان جنگ نیز با دسترسی به ارتفاعات ممله، عین‌خوش، تینه، برغازه و میشداغ، هماهنگی لازم برای اجرای عملیات بزرگ بیت‌المقدس را بین نیروهای مختلف ارتش و سپاه ایجاد کنند.^۱ عوامل متعددی در رسیدن رزمندگان اسلام به

اطلس نبردهای ماندگار، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ص ۷۴.

این پیروزی مؤثر بوده که یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین آنها، نبوغ نظامی فرماندهی عملیات و مدیریت خوب سایر فرماندهان بوده است. براساس مدارک موجود، فرماندهی این عملیات با سپهبد شهید علی صیاد شیرازی بود که در آن زمان با درجهٔ سرهنگی، فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران را برعهده داشت. افسری که آموزش‌های نظامی را در سطوح مختلف مقدماتی و عالی با موفقیت کامل گذرانده بود و درس آزادگی، میهن‌دوستی و مسلمانی را نیز در مکتب ائمه اطهار^(ع) خوانده بود. او به اتفاق سایر فرماندهان، از دو یا سه ماه قبل، گروه طراحی و شناسایی را از بین نیروهای ارتش و سپاه تشکیل داده بود تا در مورد مراحل و شیوهٔ انجام شناسایی منطقه و طراحی عملیات، هم‌فکری کنند. دشمن، منطقهٔ عملیات را با حدود دو هزار کیلومتر مربع وسعت، در اختیار داشت. این منطقه از شمال به ارتفاعات سپتون و عین‌خوش (ممله) محدود می‌شد و از طرف مشرق تا پشت رودخانه کرخه و از طرف جنوب نیز تا دشت نی‌خیز، تنگه رقابیه و ارتفاعات میشداغ ادامه داشت.^۱ یکی از یکان‌هایی که شهید صیاد شیرازی در نظر داشت در این عملیات به کار بگیرد، یک تیپ از لشکر ۷۷ خراسان بود؛ اما این نیروها به دلیل شرکت در عملیات‌های قبلی و دادن تلفات، احساس خستگی می‌کردند و از همان ابتدا مشخص بود که انگیزه و توان کافی برای جنگیدن ندارند. در اینجا شهید صیاد شیرازی از نبوغ فرماندهی‌اش استفاده کرد و برای ایجاد انگیزه و روحیه در بین نیروها، چاره‌ای اندیشید. او می‌دانست که بعد از ایمان رزمندگان به خداوند، اعتقادات قلبی و مذهبی آنان به فرماندهی کل قوایش حضرت امام خمینی^(ره) باعث شور، هیجان و انگیزهٔ آنان برای جنگیدن با دشمن متجاوز شده است.

دهقان، احمد، ناگفته‌های جنگ (خاطرات شهید علی صیاد شیرازی)؛ ص ۳۵۸.

صیاد شیرازی می‌دانست که آنچه در این مواقع برای انسان‌ها مهم است، چیزی است که به آن اعتقاد و یقین دارند و با آن زندگی کرده‌اند. این انسان‌ها آماده هستند و ممکن است شرایط زمانی و مکانی برای مدتی بر آنان تأثیر بگذارد؛ به‌همین دلیل نیاز به دلجویی و قوت قلب دارند؛ بنابراین شهید صیاد مقدمات و امکانات لازم برای دیدار نیروها با حضرت امام (ره) را فراهم می‌کند و آنان را به تهران می‌برد. با این اقدام مهم صیاد شیرازی در آن لحظه‌های حساس، نیروها با روحیه‌ای بسیار عالی به جبهه‌ها بازگشته و آماده جنگ می‌شوند.

نمونه دیگر نبوغ نظامی صیاد شیرازی به‌عنوان فرمانده عملیات یاد شده، این است که با شروع عملیات و پیشروی رزمندگان اسلام تا قرارگاه تیپ‌های دشمن در ارتفاعات ابوصلیبی‌خات، نیروهای پیاده دشمن به‌طور کامل غافلگیر می‌شوند؛ اما تانک‌های دشمن به حملات خود ادامه می‌دهند و به تنگ ابوقریب می‌رسند. از این طرف تانک‌های خودی موظف می‌شوند به مبارزه با تانک‌های دشمن پردازند و جلو پیشروی آنان را بگیرند؛ اما به‌دلیل اینکه تانک‌های دشمن پیشرفته‌تر و از نوع «تی-۷۲» بودند، تعدادی از تانک‌های خودی منهدم می‌شوند و به همین دلیل تانک‌های ایرانی شروع به عقب‌نشینی می‌کنند و باعث احساس ترس و وحشت رزمندگان اسلام می‌شوند. این خبر به صیاد شیرازی می‌رسد و او خیلی سریع با بالگرد به آنجا می‌رود تا چاره‌ای بیندیشد.

شهید صیاد شیرازی در خاطراتش می‌گوید: «داد و بیداد همه در آمده بود. با بالگرد خودم را رساندم توی دشت عباس و بین تانک‌های خودی که در حال عقب‌نشینی بودند. نشستیم. وضعیت عجیبی بود. بررسی کردم و متوجه شدم که فرمانده تیپ ترسیده است. درست است که تعدادی از تانک‌های خودی منهدم شده، لیکن ترس فرمانده تیپ موجب عقب‌نشینی شده است. در این لحظه فکری به ذهنم رسید. چند

عدد قپه سرهنگی به همراه داشتم و یک فرمانده گردانی هم در آنجا بود که سرگرد بود، ولی خیلی شجاعت داشت. نامش لهراسی و از بچه‌های لرستان بود. از قبل او را می‌شناختم که در عملیات «طریق‌القدس» فداکاری‌های زیادی کرده بود. روحیه‌اش هم بسیار عالی به نظر می‌رسید. به سراغش رفتم و گفتم: این درجه‌ات! تو بشو فرمانده تیپ. سپس همانجا به همه ابلاغ کردم که فلانی به سرهنگی ارتقای درجه پیدا کرده و از این لحظه فرمانده تیپ است. البته شخصیت فرمانده قبلی را هم حفظ کردم و خیلی سریع او را از منطقه خارج کردم. با آمدن لهراسی به صحنه جنگ، همان تیبی که تانک‌هایش را از دست داده بود، دوباره ایستاد و شروع کرد به مقاومت و این مقاومت به اضافه حمله‌ای که آن شب شد، کار را سامان داد و باعث شد که تنگه تنگه داشته شود و پیروزی ما، دشمن را متزلزل کرد.^۱

در اینجا هم نبوغ فرماندهی شهید صیاد و تعویض به‌هنگام فرمانده نیروهای متزلزل، باعث پیروزی رزمندگان اسلام می‌شود. در حرفه نظامی‌گری، راهبردها و روش‌ها اساسی‌ترین نقش را دارند و این موارد به‌طور کامل به تفکر خلاق و نبوغ نظامی فرماندهان وابسته است. خلاقیت و نبوغ نظامی در جنگ‌ها - که در یک طرف آن دشمن قرار دارد - و آگاهی از اقدامات وی، همواره ممکن و متصور نیست و برخورد متناسب فرماندهان و نیروها با دشمن را در شرایط مختلف و متغیر طلب می‌کند؛ به‌همین دلیل است که قرآن مجید بر حفظ آمادگی دائم، به‌گونه‌ای که دشمن حتی تصور حمله را در مخیله خویش نپروراند، تأکید دارد (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...)^۲.

همان مدرک، صص ۲۸۰-۲۷۹.

در صحنه‌های عملی جنگ - به‌خصوص در امور دفاع - همواره باید برای ایجاد ابتکار و ابداع، آمادگی وجود داشته باشد و حتی با توجه به عبارت «ما استطعتم من قوه»، در ساخت و تهیه وسایل لازم و تسلیحات دفاعی و به‌کارگیری صحیح آنها نیز این آمادگی ضروری و لازم است؛ همچنین خلاقیت و نبوغ نظامی یک فرمانده باعث فراهم شدن زمینه و انگیزه‌های لازم برای ایجاد تحول، نوآوری، تغییر و هدایت افراد تحت امر با شناسایی راهکارهای نو و بهره‌گیری از همه امکانات رزمی، غافلگیری، اشتباهات و نقاط ضعف دشمن می‌شود و شور و نشاط را در افراد ایجاد می‌کند.

نبوغ نظامی و خلاقیت در اثر تجربه‌ها و اندوخته‌های علمی گذشته و اعتقاد و ایمان افراد به‌وجود می‌آید. نقل شده است که در طول جنگ جهانی دوم، ژنرال «مونتگمری»^۱ در آفریقا بر روی دیوار مقر فرماندهی متحرکش، عکسی از ژنرال رومل - فرمانده سپاهیان آلمان در آغاز جنگ جهانی دوم - قرار داده بود. وقتی علت را از وی سؤال کردند، پاسخ داد: «برای اینکه به عکس وی نگاه کنم و به تعمق در این‌باره که اگر ژنرال رومل بودم چه می‌کردم، ادامه دهم!»

به‌طور کلی نبوغ نظامی و خلاقیت را می‌توان در دو بخش اساسی جنگ بررسی کرد؛ آفند و پدافند.

۱- آفند: در یک سازمان رزم آماده و کارآمد، می‌توان به واسطه وضعیت خاص دشمن، ضمن دفاع از تک دشمن، طرح یک حمله را نیز آماده کرد و به اجرا گذاشت. در اینجا توان رزمی و نبوغ نظامی فرمانده

مونتگمری (Montgomery) ۱۹۷۶ - ۱۸۸۷م. وی فرمانده نیروهای متفقین در مصر بود که توانست روباها صحرا - ژنرال رومل - را در شمال آفریقا شکست دهد. او در تهاجم نورماندی هم فرمانده کل نیروهای مسلح زمینی متفقین بود و پس از مدتی به ریاست ستاد ارتش سلطنتی رسید. از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۸ میلادی نیز معاونت فرماندهی عالی ناتو را برعهده داشت.

است که می‌تواند زمینه استفاده از فرصت‌ها را به بهترین وجه ممکن فراهم آورد.

۲- پدافند: در این وضعیت، نبوغ نظامی و خلاقیت باید به گونه‌ای دیگر باشد. در این وضعیت ممکن است اطلاع از دشمن و توانایی‌های او محدود باشد و فرمانده‌ای که یکنانش مورد حمله واقع شده، به یکباره با وضعیت ویژه‌ای روبه‌رو شود. در این وضعیت فرمانده باید بفهمد که چگونه و با انجام چه اعمالی می‌تواند با کمترین تلفات انسانی و ضایعات مادی، زمان را از دشمن گرفته و تا رسیدن نیروهای کمکی و دفع کامل تک دشمن، بیشترین ضربات و خسارات را بر او وارد کند. این عمل فقط با بهره‌گیری از تجارب، حفظ انضباط و انتظام سازمانی و ابتکار عمل امکان‌پذیر است.

در دوران دفاع مقدس، رزمندگان - بخصوص فرماندهان - با ابتکار و روحیه سازندگی، اعتماد به نفس و برخورداری از قدرت تجزیه و تحلیل و تصمیم‌گیری دقیق و به موقع خود توانستند راهبرد جدید نظامی را در زمینه سازماندهی، فرماندهی، اطلاعات رزمی، طرح رزمایش، تاکتیک و... چنان پایه‌ریزی کنند که امکان انجام عملیات‌های نظامی با هر مقیاس و در مناطق مختلف جغرافیایی، امکان‌پذیر باشد. به عبارت دیگر، برای بیشتر فرماندهان دفاع مقدس، اجرای عملیات آبی خاکی، عبور از رودخانه، عبور از باتلاق و عملیات‌های سخت کوهستانی، عملی شد و با پیروزی نیز همراه بود. دلیل این توفیق را باید در همان نبوغ نظامی و خلاقیت فرماندهان، بعد از ایمان و اعتقاد قلبی آنان به دین و میهن خویش دانست. همچنین با وقوع آشوب و فتنه در منطقه کردستان که بر اثر اقدامات عناصر ضدانقلاب و تحریک استکبار شکست خورده انجام می‌شد، شهید صیادشیرازی خود را به آنجا می‌رساند و پس از سازماندهی

نیروهای نظامی مستقر در منطقه و توجیه شدن به وسیلهٔ دکتر چمران که در آن زمان، هم وزیر دفاع و هم معاون نخست‌وزیر بود و لباس چریکی پوشیده و با چهل، پنجاه نفر از پاسدارهای داوطلب به جنگ با دشمن پرداخته بود، آماده مبارزه با عناصر ضدانقلاب می‌شود.

در حین درگیری در منطقهٔ سردشت و دهکده شیندرا، یکی از خلبانان که آنان را تأمین و جابه‌جا می‌کرد، مجروح می‌شود و چون اوضاع نامناسب بوده، بالگردها، نیروهای دکتر چمران را سوار کرده و متوجه شهید صیاد و همراهانش نمی‌شوند؛ بنابراین صیادشیرازی و همراهانش بدون داشتن هیچ نوع امکاناتی از قبیل بی‌سیم، نقشه، قطب‌نما و... در آنجا تنها در محاصرهٔ دشمن قرار می‌گیرند.^۱ شهید صیاد در خاطراتش می‌گوید: «به ستون گفتم از همین یال بالا بکشید تا نوک آن تپه؛ تا بعد به شما بگویم که باید چه کار بکنیم! همه به دنبالم آمدند. در آن حال همه از من اطاعت می‌کردند. وقتی به بالای تپه رسیدیم، گفتم آرایش دفاع دور تا دور بگیرید. همانجا برایشان صحبت کردم و گفتم بچه‌ها! توجه کنید، بنده سروان صیادشیرازی هستم و دوره‌های مختلف را دیده‌ام. من از این لحظه فرماندهٔ شما هستم. دقت کنید که از اینجا به بعد باید طبق اصول نظامی حرکت کنیم. بیان این مطلب برای آنان خیلی بجا بود. بعد گفتم تا صبح هم شده باید دفاع کنیم تا به کمک ما بیایند. به محض بیان این مطلب، دوباره در صحبتم تجدیدنظر کردم. با ۴۰ تیر فشنگ نمی‌شد دفاع کرد. اینجا اولین جایی بود که در منطقهٔ جنگی دعای مقدس آقا امام زمان (عج) را خواندم و بلافاصله طرح عملیاتی خوبی به ذهنم آمد. آن هم تاکتیک عبور از منطقهٔ خطر در شرایط محاصرهٔ دشمن بود. این روش را در همانجا به آنان آموزش دادم. هوا داشت تاریک

دهقان، احمد؛ ناگفته‌های جنگ (خاطرات شهید علی صیاد شیرازی)؛ صص ۲۶-۳۱.

می‌شد. تصور ما این بود که ضدانقلاب ما را می‌بیند و دارد به گروه نزدیک می‌شود تا ما را زنده بگیرد.

منطقه پرعارضه بود. جنگل، تپه ماهور، ارتفاع، دره، رودخانه و همه نوع عوارض داشت. بچه‌ها را به قلّه بلندی بردم تا به اطراف مسلط باشیم؛ ولی این کار تا موقعی که هوا روشن بود فایده داشت و به محض تاریک شدن هوا، حضور در بلندی، دیگر معنا نداشت و نمی‌توانستیم از این تسلط استفاده کنیم. بچه‌ها را در عرض چند دقیقه آموزش دادم. شیوه عبور از محل خطر در شب، پیاده رفتن، حفظ و نگهداری تفنگ به طوری که سر و صدا نکند، خیزهای صدمتری، توقف برای استراق سمع که مطمئن شویم تا اینجا که آمده‌ایم کسی نزدیک ما نیست و کسی به طرف ما نمی‌آید و سایر آموزش‌ها. ستون را طبق آرایش گشتی رزمی سازمان دادم و به طرف دره حرکت کردیم...»

به هر حال در این عملیات، خلاقیت، نبوغ نظامی و اعتماد به نفس صیادشیرازی باعث می‌شود که او بتواند با معرفی خصوصیات و توانایی‌های نظامی خود، فرماندهی گروه را برعهده بگیرد؛ آموزش تاکتیک عبور از منطقه خطر در شرایط محاصره دشمن را به افراد گروه ارایه دهد؛ افراد را به طرف قلّه کوه برای مسلط شدن بر اطراف هدایت نماید؛ افراد گروه را طبق ستون گشتی رزمی حرکت داده، خود و همراهانش را از اسارت به دست دشمن نجات دهد.

مدتی بعد در همان منطقه کردستان، دوباره عناصر ضدانقلاب به محاصره شهرها و درگیری با نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی می‌پردازند. شهید صیادشیرازی که به اصفهان برگشته بود، از نبوغ نظامی و خلاقیت خود استفاده کرده و طرحی نو ارایه می‌دهد. او به مسئولان پیشنهاد می‌کند که حدود ۴۰ نفر از نخبه‌ترین افسران مرکز توپخانه اصفهان را به لشکر ۲۸ کردستان بفرستند. او این افسران را در کردستان

در سمت‌های مختلف نظامی مانند رئیس ستاد، فرمانده توپخانه لشکر و... قرار می‌دهد؛ زیرا معتقد بود که وقتی نیروی غیربومی به منطقه بیاید و همه آنان با سواد، تحصیلکرده و فعال باشند، لشکر قوی می‌شود. سپس شهید صیادشیرازی برای آزادسازی شهر سنندج پیشنهاد می‌کند که طرح عملیات بر این اساس باشد که از چهار محور، ارتباط سنندج با ضدانقلاب قطع و وقتی محاصره کامل شد، بخش بخش شهر را پاکسازی کنند. با این طرح، عناصر ضدانقلاب در محاصره قرار می‌گیرند و با فرار و کشته شدن آنان، صیادشیرازی و همراهانش به پاکسازی شهر می‌پردازند. در مورد پاکسازی شهر نیز صیادشیرازی طرحی ارائه داده و قرار می‌شود که همان شب فرم‌های خاصی تهیه و تکثیر شود و برای مردم روشن کنند که بین مردم عادی و ضد انقلاب فرق است و ما به هر خانه‌ای که می‌رسیم، از آنان تعهد می‌گیریم. هنگام ورود به شهر هم شهید صیادشیرازی دستور می‌دهد که تمام تانک‌ها و نفربرها به یکباره و با قدرت تمام به طرف شهر حرکت کنند و این عمل، اثر روانی خوبی در منطقه می‌گذارد و باعث می‌شود عناصر ضدانقلاب زودتر تسلیم شوند. یکی از اصولی که شهید صیاد به مدد نبوغ نظامی خود دریافته بود، این بود که با توجه به شرایط موجود، حضور فیزیکی فرماندهان و از جمله شخص خودش - حتی زمانی که فرماندهی نیروی زمینی را بر عهده داشت - در نزدیک‌ترین خطوط جبهه‌های خودی به دشمن الزامی است؛ به همین دلیل در بسیاری از عملیات‌ها در خطوط مقدم و گاه در پشت خطوط دشمن حضور پیدا نموده، به هدایت نیروهای عمل‌کننده می‌پرداخت. شاید از نظر بسیاری افراد، این کار نه تنها مزیتی محسوب نشود، بلکه ضعف مدیریت و فرماندهی نیز تلقی شود؛ اما کسانی که با وضعیت و شرایط آن زمان جنگ آشنا هستند، به خوبی می‌توانند درک کنند که برای هدایت صحیح و واقعی عملیات‌های بزرگی که در آن زمان

انجام می‌گرفت، چاره‌ای جز حضور بسیار نزدیک فرماندهان در کنار نیروهای تحت امر خود وجود نداشت.

حضور شخص فرمانده نیروی زمینی در خطوط مقدم جبهه، فرماندهان و سایر رده‌ها را نیز ملزم می‌کرد تا از نزدیک بر عملکرد نیروهای خود نظارت کرده و با اتخاذ تدابیر سریع و به‌موقع، نیروهایشان را از بحران خارج و پیشروی و یابدافند آنان را تسهیل کنند. این درست همان چیزی است که امروزه فناوری‌های فوق پیشرفته و پیچیده فرماندهی و کنترل، مانند «C۴۱»^۱ و حتی «C۴۱RS»^۲ اخبار و اطلاعات مورد نیاز فرماندهان را در اسرع وقت که به آن «زمان حقیقی»^۳ می‌گویند، در اختیار آنان می‌گذارند تا فرماندهان بتوانند بهترین تصمیم را در سریع‌ترین زمان ممکن اخذ کنند. در زمان جنگ تحمیلی، به دلیل فقدان این‌گونه شبکه‌های پیشرفته، تحقق چنین امری فقط و فقط با حضور فیزیکی شخص فرماندهان در نزدیک‌ترین خطوط تماس ممکن بود.

نگارنده دست‌کم در یک مورد اثر معجزه‌آسای این حضور را در عملیات پیروزمند والفجر ۲ در «حاجی عمران» عراق مشاهده کرده‌ام. در این عملیات، نیروهای خودی با استفاده از عملیات بال‌برد، در ارتفاعاتی به نام «کُدو» با ارتفاع بیش از ۳۲۰۰ متر در عمق ۱۲ کیلومتری خاک عراق پیاده شدند و سپس در این محل تجدید سازمان کرده، به ارتفاع ۲۵۱۹ که ارتفاعی فوق‌العاده سوق‌الجیشی و مشرف به «تنگه دربند»، «دشت چومان مصطفی» و نیز شهر «چومان مصطفی» بود، تک کردند و

.Command and Control, Communication, Computer Intelligence.

.Command and control, communication, computer, Intelligence, Reconaice, .
surveillance.

. Real Time

با تصرف این ارتفاع و استقرار دیده‌بان توپخانه بر روی آن، امکان پیشروی خود را در جناح راست و محور میانی که پیش از این به شدت زیر آتش توپخانه‌های دشمن قرار داشتند، فراهم کردند. در این عملیات، شهیدصیاد که در آن زمان فرماندهی نیروی زمینی ارتش را بر عهده داشت، روی ارتفاع «گدو» حضور یافت و حتی در یک مورد، در کنار نگارنده که در حال دیده‌بانی و اجرای آتش بر روی مواضع دشمن بود، قرار گرفت و به وی کمک کرد. بد نیست در اینجا به ذکر خاطره‌ای از «فیلد مارشال مونتگمری» فرمانده ارتش هشتم بریتانیا در خلال جنگ جهانی دوم و معروف به «فاتح العلمین» بپردازیم. وی در خاطرات خود می‌نویسد: «در خلال یکی از عملیات‌ها متوجه شدم که پیشروی یکی از لشکرها کند است. وقتی موضوع را مورد بررسی قرار دادم، دریافتم که قرارگاه فرماندهی این لشکر با عمده قوای خود حدود ۱۵ مایل فاصله دارد و به‌همین دلیل، فرمانده لشکر قادر به اعمال فرماندهی و نظارت کافی بر یکان تحت امرش نیست. او را به ستاد فرماندهی احضار کردم و در حالی که یک لگد به ساق پایش زدم، گفتم: برو و به یکانت بچسب! و بدین ترتیب، مشکل آن لشکر حل شد».

از دیگر ویژگی‌های شهید صیادشیرازی که حاکی از وجود نبوغ نظامی در ایشان بود، هنر به‌کارگیری منابع انسانی و تجهیزاتی بود. پس از پیروزی انقلاب، به‌دلیل شرایط به‌وجود آمده، تعداد زیادی از افسران ارتش که تحصیلات بالایی داشتند و دوره‌های نظامی متعددی را در داخل و خارج از کشور طی کرده بودند، از خدمت در ارتش رها شدند. تعداد زیادی از این افراد با عشق کاملی که به کشور و دین خود داشتند، پس از تجاوز ارتش رژیم بعث عراق به ایران، مایل بودند در خدمت کشور قرار گیرند و از این رو شهید صیاد با اعمال مدیریتی بی‌نظیر، این‌گونه افراد را جذب و دعوت به خدمت کرد که تعداد زیادی از آنان پس از

خدمات فراوان به کشور و انقلاب، در این راه مقدس به شهادت رسیدند. شهید صیاد همچنین در گردآوری و به کارگیری تجهیزات نظامی که آن زمان در سطح کشور و در پادگان‌های متعدد پراکنده بودند، هنر خود را نشان داد. در این مورد سخن فراوان است؛ اما پل‌های مهندسی که در خلال عملیات بیت‌المقدس و برای عبور از رودخانه کارون برای گرفتن سرپل مورد استفاده قرار گرفت، یکی از این موارد است. این پل‌ها که در انبارهای آبیگ قزوین بودند،^۱ پیش از این در هیچ عملیاتی به کار گرفته نشده بودند و استفاده به‌موقع و صحیح از آنها، نقش مؤثری در عبور از رودخانه کارون و در نتیجه پیروزی چشمگیر در عملیات بیت‌المقدس داشت.

ابتکارات و اقدامات انجام گرفته از سوی این فرمانده عالی‌قدر ارتش اسلام بسیار است. بعد از عملیات ثامن‌الائمه^(ع) و شکسته شدن محاصره آبادان در مهرماه ۱۳۶۰، شهید صیادشیرازی و دیگر فرماندهان جنگ در پی فراهم کردن مقدمات عملیات بعدی بودند. در این زمان شهید صیاد پس از بررسی اوضاع جنگ و وضعیت نیروهای ارتش و سپاه پاسداران، با استفاده از نبوغ نظامی خود پیشنهاد تشکیل قرارگاه مشترک ارتش و سپاه را می‌دهد و با تشکیل این قرارگاه، جلسات مشترک ستادی تشکیل شده و نیروی نظامی به نسبت زیادی از یک تیپ زرهی لشکر ۹۲ ارتش و سه تیپ از سپاه فراهم می‌گردد. شهید صیاد در این مورد می‌گوید: «آمدیم نیروها را سنجیدیم و دیدیم که با چهار تیپ نمی‌شود حمله کرد؛ آن هم با دشمنی که غرق در آهن و زره بود؛ بنابراین رفتیم دنبال اصل هدف. اصل هدف یکی از اصول جنگ و اولین اصل جنگ است. اصل هدف را بر پایه اصل صرفه‌جویی در قوا قرار دادیم که هر چه داریم

سرتیپ ۲ بازنشسته معین وزیری در مصاحبه با مجله صف.

درست به کار بگیریم و در جایی تک کنیم که بعد از رسیدن به هدف، نیروی بیشتری برای ما بماند.»^۱

با توجه به این اوضاع و اهداف یادشده، شهید صیاد طرحی ارائه می‌کند و خودش به بررسی منطقه می‌پردازد. او در خاطراتش می‌گوید: «بررسی کردیم که اگر از شمال و جنوب کرخه به طرف بستان پیشروی کنیم، عمق آن کم است و زودتر به مانعی می‌رسیم که پشت آن نیروها زیاد معطل نشوند. شمال کرخه و تنگه چزابه و تپه‌های رملی و شن‌های روان، نیرو کم می‌گرفت. تپه‌های رملی برای نیروی منظم و کلاسیک غیرقابل عبور است؛ به‌خاطر اینکه نفربر و خودرو نمی‌توانست عبور کند. در جنوب کرخه هم هورالعظیم بود که اگر به آن می‌رسیدیم، مانعی بود که اگر دشمن می‌خواست تک کند، عبور از آن مشکل بود. بنابراین، مسئله اصلی، آزادسازی شهر بستان نبود. شهر بستان در مسیر حرکت ما بود. اگر به هدف می‌رسیدیم، شهر آزاد می‌شد و چند لشکر هم صرفه‌جویی می‌کردیم. لشکر ۹۲ زرهی به طور کامل و حدود دو تیپ از لشکر ۱۶ زرهی قزوین نیز می‌توانست صرفه‌جویی و یا آزاد شود. تیپ ۵۵ هوابرد که در آن منطقه بود، راحت می‌توانست کار کند و بچه‌های سپاه هم که در منطقه بودند، می‌توانستند آزاد شوند.»^۲

دهقان، احمد، ناگفته‌های جنگ (خاطرات شهید سپهبد صیاد شیرازی)؛ صص ۲۱۱-۲۱۲.
همان مدرک،

امیر سرلشکر شهید سیدموسی نامجوی

«فرمانده روان‌شناس»

یکی دیگر از فرماندهان دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران، شهید سیدموسی نامجوی است که طی سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه کشورمان، با ارائه طرح‌های ابتکاری و مؤثر خود، نقش بسزایی در تثبیت نظام جمهوری اسلامی و پیروزی نیروهای نظامی ایران در مقابل دشمن متجاوز ایفا کرد.

او در سال ۱۳۱۷ شمسی در بندر انزلی متولد شد و پس از گذراندن دوران تحصیلی ابتدایی و اول دبیرستان، در سال ۱۳۳۴ وارد دبیرستان نظام شد. سیدموسی در آنجا با شوق و علاقه بسیار زیاد درس خواند و در سال ۱۳۳۷، به عنوان یکی از بهترین شاگردان دبیرستان نظام، دیپلم ریاضی گرفته و وارد دانشکده افسری شد.

ورود به دانشکده افسری برای نامجوی، سرآغاز کسب تجربه، علم و تخصص برای ارائه طرح‌های ابتکاری در آینده شد و از همان ابتدای ورود به دانشکده، شروع به تحقیق و مطالعه در امور سیاسی، مذهبی، علمی و همچنین فراگیری زبان‌های انگلیسی و فرانسه کرد. گاهی اوقات نیز در اوقات فراغت به ورزش سوارکاری می‌پرداخت و با این برنامه‌ریزی، روح و جسم خود را پرورش داده و تقویت می‌کرد. او در سال ۱۳۴۰ با درجه ستوان دومی از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل شد و با توجه به کسب

رتبه ممتاز در این دوره، به عنوان هیئت علمی دانشکده انتخاب و به عنوان استاد نقشه خوانی به تدریس پرداخت. طی همین سال‌ها، نامجوی با افکار مذهبی و سیاسی امام خمینی^(ره) آشنا شد و سعی کرد آن افکار و عقاید را در بین دوستان و شاگردانش نیز گسترش دهد. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷، نامجوی که آشنایی کاملی با دانشکده افسری داشت، سعی کرد ضمن حفظ و حراست دانشکده از ناآرامی‌های ایجاد شده در کشور، زمینه‌های تغییر و تحول انقلابی را در آنجا نیز فراهم کند؛ بنابراین با توجه به اقدامات انجام گرفته به وسیله وی، مسئولان امر تصمیم به انتصاب نامجوی به عنوان فرمانده دانشکده گرفتند و از این زمان، دوران فرماندهی نامجوی شروع شد.

نبوغ نظامی؛ یک ابتکار، یک افتخار

زمان زیادی از انتصاب شهید نامجوی به عنوان فرمانده دانشکده افسری نگذشته بود که تهاجم رژیم بعث عراق به سرزمین ایران اسلامی آغاز شد. روز ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹، روز آغاز سال تحصیلی در دانشکده افسری بود. در حالی که دانشجویان کلاس‌های صبح را پشت سر گذاشته و پس از صرف ناهار و ادای فریضه نماز برای شرکت در کلاس‌های بعدازظهر آماده می‌شدند، صدای چند انفجار مهیب خبر از رویدادی مهم و در عین حال تلخ می‌داد. دقایقی چند لازم بود تا معلوم شود که صدای انفجارها ناشی از حملات هوایی ارتش بعث عراق به فرودگاه مهرآباد و نقاط دیگر است. به دستور سرهنگ نامجوی، کلاس‌های درس تعطیل شد و فقط پس از چند ساعت، تصمیم برای اعزام دانشجویان دانشکده افسری به جبهه‌های نبرد برای مقابله با تجاوز دشمن گرفته شد. اعزام دانشجویان دانشکده افسری به جبهه‌های نبرد، به فاصله زمانی فقط دو روز از آغاز جنگ را چگونه باید تحلیل کرد؟ حال آنکه این

تصمیم و اقدام در همان زمان مخالفان زیادی در میان فرماندهان دیگر داشت که البته همه از سرخیرخواهی و دلسوزی بود. شهید نامجو با درک صحیح از شرایط بحرانی و لزوم بسیج تمامی قوا و امکانات، دست به اقدامی زد که گذشت زمان بر صحت آن مهر تأیید زد. اعزام دانشجویان در آن زمان چند خاصیت داشت:

- ۱ - از نظر کمی، بر تعداد نیروهای اندک در حال مقاومت در سراسر جبهه‌های جنوب - بویژه آبادان و خرمشهر - می‌افزود.
- ۲ - حضور دانشجویان در جبهه، روحیه نیروهای رزمنده موجود اعم از ارتشی، سپاهی و نیروهای مردمی را افزایش می‌داد.
- ۳ - دانشجویان اعزامی که از دو بخش فارغ‌التحصیلان سال ۵۹ و سال سومها تشکیل می‌شدند، فرصتی یافتند که اولاً آموخته‌های خود را در معرض تجربه قرار دهند و ثانیاً خود را نیز محک بزنند. مگر نه آنکه همه آنان برای چنین روزی لباس مقدس سربازی بر تن کرده و آموزش‌های لازم را فرا گرفته بودند. اکنون وقت آن فرا رسیده بود تا در این میدان آزمایش شرکت جویند که به لطف و مدد الهی شرکت جسته و سربلند و سرافراز بیرون آمدند.
- ۴ - این حرکت دانشجویان نه تنها به عنوان برگ زرین افتخاری برای زندگی حرفه‌ای آنان به حساب آمد، بلکه حتی موجب سرافرازی و سربلندی ارتش جمهوری اسلامی ایران و رزمندگان سلحشور و غیور آن را نیز فراهم کرد.
- ۵ - حضور دانشجویان در جبهه‌های نبرد و در کنار تکاوران نیروی دریایی ارتش و سایر نیروها مانند سپاه و نیروهای مردمی، نه تنها توانست سقوط خرمشهر را بیش از یک ماه به تأخیر اندازد، بلکه خبر این حضور که به‌طور قطع به اردوگاه دشمن واصل شد، پیامی از میزان پایمردی و استقامت، عزم و اراده جدی و شکست‌ناپذیر ارتش و مردم ایران را به

فرماندهان و سران رژیم بعث عراق رسانید؛ پیامی که بی‌تردید بر میزان ترس و تردید آنان بیش از پیش افزود و اینها همه گوشه‌ای از نتایج و آثار یک تصمیم صحیح، سریع و به‌موقع بود که از نبوغ نظامی فرمانده‌ای مانند شهید نامجوی ناشی گردید.

شهید نامجوی ویژگی‌های دیگری نیز داشت که او را به‌عنوان فرماندهی ممتاز از دیگران متمایز می‌ساخت. اخلاق خوب با همکاران و رفتار متواضعانه و مبتنی بر روانشناسی افراد، از او فرماندهی محبوب ساخته بود. در زمینه‌های آموزشی و به‌ویژه آگاهی‌های سیاسی نیز اقدامات مفیدی را در دوران تصدی‌اش به‌عنوان فرمانده دانشکده افسری انجام داد؛ دعوت از اساتید آگاه و انقلابی دانشگاهی برای ارتقای بینش سیاسی دانشجویان، از جمله اقداماتی بود که شهید نامجوی از همان ابتدای پذیرش مسئولیتش در دانشکده با جدیت تمام دنبال کرد. او به این هم بسنده نکرد و با سپردن مسئولیت تهیه کتاب‌هایی تحت عنوان «تاریخ سیاسی معاصر» به دکتر سیدجلال‌الدین مدنی برای تدریس در دانشکده افسری، گام بلند دیگری برداشت تا افسران آینده این مرزوبوم، تاریخ سیاسی معاصر کشورشان را بهتر بشناسند و بدانند که دست‌کم در یکصد سال اخیر بر این مرزوبوم چه رفته است. درس دیگری با عنوان «شناخت امپریالیسم» نیز از جمله ابتکارات آموزش سیاسی شهید نامجوی بود که با حضور اساتید مجرب تدریس می‌شد. البته فرماندهی دانشکده افسری، تنها مسئولیت شهید نامجوی نبود. او مدتی به‌عنوان نماینده حضرت امام^(ع) در شورای عالی دفاع نیز، تعهد و لیاقت خود را به اثبات رسانید و حتی مدتی به‌عنوان وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران خدمات شایانی را به جمهوری اسلامی ایران ارائه کرد.

در خاتمه، اظهارات چند تن از هم‌زمان شهید نامجوی به‌عنوان شاهدی برای مطالب فوق می‌آید: «سرهنگ عباس باباخانی» که از

دانشجویان دانشگاه افسری در آن زمان بوده، می‌گویند: «در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ وقتی به پایان دوره آموزشی رسیده بودیم، عراق به کشور ما حمله کرد. شهید نامجوی، دانشجویان را احضار کرد و با صدایی گرفته و غمگین گفت: هل من ناصر ینصرنی؟ عزیزان! عراق تا پشت دروازه‌های اهواز رسیده است. ما احتیاج به نیرو داریم تا با این تجاوز مقابله کنیم. سپس او با سخنرانی مبسوطی در مورد حمله عراق، از ما خواست که هرکس داوطلب اعزام به جبهه است، برود و غسل شهادت کند و آماده سوار گردند و صبح روز بعد اتوبوس‌هایی که از قبل آماده شده بود، ما را بدرقه کردند و ما به فرودگاه رفته و آنجا سوار هواپیمای «سی-۱۳۰» شدیم. از اینکه به درخواست شهید نامجوی به جبهه آمده بودم، احساس خوشحالی می‌کردم».

در مورد ارتباط بسیار مؤثر شهید نامجوی با نیروهای تحت امر و هم‌زمانش، سرتیپ دوم «مصطفی توتیایی» می‌گوید: «برخورد ایشان با افرادی که با این شهید بزرگوار کار می‌کردند، به‌عنوان زیردست و بالادست نبود؛ بلکه باید گفت که شیوه رفتار ایشان با همکارانشان، طوری بود که هیچ‌کس احساس نمی‌کرد ایشان در رده بالاتر و بقیه در رده پایین قرار دارند. شهید نامجوی تمامی دانشجویان را به اسم کوچک می‌شناخت و خصوصیات اخلاقی و مشخصات کلیه افرادی را که با او کار می‌کردند می‌دانست. رفتار او با آنها به این شکل بود که در ابتدا یک رابطه دوستانه و صمیمی با افراد ایجاد می‌کرد و در طول مدتی که سمت استادی را در دانشکده افسری برعهده داشت، آن دسته از دانشجویان را که فکر می‌کرد می‌شود روی آنان سرمایه‌گذاری کرد، دسته بندی نموده و آموزش‌های لازم را به آنان می‌داد و در قسمت‌های مختلف به کار می‌گرفت».

سرتیپ «عبدالله نجفی»، از فرماندهان سابق نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران نیز در مورد این شهید بزرگوار می‌گوید: «ایشان به تربیت دانشجویان دانشکده افسری خیلی اهمیت می‌داد؛ حتی برای افسران و بعضی از دانشجویان دفترچه‌ای داشت که خصوصیات و ویژگی‌های آنان را یادداشت می‌کرد و شناخت بسیار خوبی از کارکنان خود داشت. ایشان تأکید داشتند که فرماندهان گردان‌ها و گروهان‌ها، بیشتر با دانشجویان در ارتباط باشند و به‌طور کامل آنان را بشناسند؛ چون تا آنان را نشناسند، نمی‌توانند برایشان فرمانده و مدیر خوبی باشند».

سیدموسی نامجوی در روز هفتم مهرماه سال ۱۳۶۰، پس از بازدید از فتوحات ارتش اسلام در جریان نبرد غرورانگیز «ثامن‌الائمه» به هنگام بازگشت، در حادثه سقوط هواپیمای «سی - ۱۳۰» به همراه شهیدان فلاحی، فکوری، کلاهدوز و جهان‌آرا به شهادت رسید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

امیر سرتیپ شهید جواد فکوری

«مبتکر طرح‌های عملیات هوایی»

جواد فکوری در دی ماه سال ۱۳۱۷ در محله «چرنداپ» کوی شرکت، در تبریز به دنیا آمد. پدرش فردی مذهبی بود که در آن زمان به دلیل عدم رونق بازار به همراه خانواده‌اش به تهران مهاجرت کرد. جواد دوران ابتدایی را در مدرسه اقبال واقع در محله قدیم «دردار» و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان مروی تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۳۷ موفق به اخذ دیپلم گردید. وی دارای هوشی سرشار و ذهنی خلاق بود و در طول دوران تحصیل همواره یکی از شاگردان موفق و ممتاز کلاس به‌شمار می‌آمد.

فکوری در سال ۱۳۳۸ در آزمون سراسری دانشگاه شرکت کرد و در رشته پزشکی پذیرفته شد؛ اما به دلیل علاقه وافری که به آموختن خلبانی داشت، انصراف داد و در مهرماه همان سال به استخدام دانشکده خلبانی نیروی هوایی درآمد. او پس از گذراندن دوره‌های مقدماتی، اولین پرواز مستقل خود را در خرداد ماه ۱۳۳۹ با یک فروند هواپیمای «تی - ۳۳» و به مدت یک ساعت و نیم بر فراز آسمان دوشان تپه انجام داد.

جواد فکوری پس از گذراندن دوره مقدماتی پرواز در ایران، برای تکمیل دوره تخصصی پرواز به کشور آمریکا اعزام و پس از ۸۲ هفته با ۲۶۳ ساعت آموزش پرواز با انواع هواپیماهای شکاری، موفق به دریافت

گواهینامهٔ خلبانی هواپیمای شکاری «اف - ۴» شد. پس از آن به ایران بازگشت و با درجهٔ ستوان دومی در پایگاه یکم شکاری مهرآباد مشغول خدمت گردید. مسئولیت عملیات گردان ۱۰۲ شکاری، گردان یکم شکاری شعبه استاندارد، گردان پرواز کور و عملیات تیپ سوم شکاری از عمده‌ترین مشاغلش قبل از پیروزی انقلاب بود. وی با گذراندن دوره‌های هنر آموزگاری پرواز، تیراندازی هوایی در شب و فرماندهی ستاد، در مجموع با ۳۳۴۰ ساعت پرواز بر روی هواپیمای «اف - ۴» یکی از خلبانان موفق و برتر نیروی هوایی بود.

شهید فکوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این مشاغل را به‌عهده داشت: فرماندهی پایگاه دوم شکاری تبریز، فرماندهی منطقهٔ هوایی مهرآباد و معاون عملیات نیروی هوایی که به‌دلیل جدیت و پشتکاری در مسئولیت‌هایش، در هفتم خرداد ماه سال ۱۳۵۹ به سمت فرماندهی نیروی هوایی ارتش منصوب شد. لیاقت، کاردانی و شایستگی فکوری در مسئولیت فرماندهی و ارائه طرح‌های منطقی و کاربردی وی در ساماندهی نیروی هوایی پس از پیروزی انقلاب، باعث شد که او با حفظ سمت در بیستم شهریور ماه همان سال، به‌عنوان وزیر دفاع به کابینهٔ شهید رجایی راه یابد.

نقش او در خنثی کردن ماجرای حزب خلق مسلمان در تبریز، زمانی که فرماندهی پایگاه دوم شکاری را برعهده داشت، بسیار حساس بود و او توانست با منسجم کردن نیروهای متعهد پایگاه و همکاری برادران انجمن اسلامی، توطئه دشمنان را نقش برآب سازد. وی زمانی به فرماندهی پایگاه یکم شکاری منصوب شد که عناصر ضد انقلاب پایگاه مذکور، هر روز در لوای شعارهای انحرافی و طرح مسائل جنبی، قصد داشتند امور عملیاتی پایگاه را دچار وقفه و اختلال کنند؛ اما با زحمات پی‌گیر فکوری و کمک کارکنان دلسوز و متعهد، نه تنها تلاش‌های عناصر ضد انقلاب

خنثی و بی‌اثر شد، بلکه کارایی عملیاتی پایگاه نیز افزایش یافت؛ همچنین نقش فکوری به صورتی قاطع و مصمم در هدایت عملیات خنثی‌سازی کودتای پایگاه شهید نوژه و نظارت وی در دستگیری عناصر این کودتا قابل توجه بوده است. نقش فکوری در طراحی و اجرای بزرگ‌ترین عملیات ۱۴۰ فروندی که تنها به فاصله ۱۰ ساعت از آغاز جنگ تحمیلی و به تلافی اولین حمله ناجوانمردانه رژیم بعث عراق صورت گرفت نیز، همواره نقطه عطفی در تاریخ نبردها و جنگ‌های هوایی به‌شمار می‌آید.

فکوری در سال‌های پس از انقلاب، چندین بار توسط عناصر وابسته و ضدانقلاب تا مرز شهادت پیش رفت و سرانجام در شامگاه هفتم مهرماه ۱۳۶۰، زمانی که همراه تنی چند از سرداران رشید اسلام (فلاحی، نامجوی، کلاهدوز، جهان‌آرا و...) که حامل خبر فتح و پیروزی رزمندگان سلحشور اسلام بودند و به‌منظور دیدار و ارائه گزارش فتح به فرماندهی معظم کل قوا حضرت امام خمینی^(ع) از منطقه علمیه‌ای به تهران باز می‌گشتند، در اثر سانحه سقوط هواپیمای «سی - ۱۳۰» در ۳۰ مایلی جنوب شهر تهران در کهریزک به افتخار شهادت نایل آمد. او به هنگام شهادت ۴۳ سال داشت و از وی سه فرزند به یادگار مانده است. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.



با شروع جنگ تحمیلی در آخرین روزهای تابستان ۱۳۵۹، رژیم بعثی عراق، یورش همه‌جانبه خود را با انواع تانک‌ها و نفربرهای زرهی و سلاح‌های پیشرفته و با پشت سر گذاشتن مرزهای بین‌المللی، به شهرها و روستاهای ایران اسلامی آغاز کرد و در مسیر تجاوز خود، هر جنبنده‌ای را به خاک و خون کشید. از این‌رو احساس ناامیدی و وحشت خاصی بر مردم کشورمان حاکم شد و آنان برای مبارزه با دشمن به هر راهی

متوسل می‌شدند. در این زمان به دلیل اوضاع خاص ناشی از پیروزی انقلاب اسلامی، نیروهای نظامی از انسجام لازم برخوردار نبودند و به همین دلیل رژیم عراق و حامیانش هم بر این باور بودند که خلبانان ایرانی توانایی به پرواز درآوردن هواپیماهای خود را ندارند. در همین شرایط، خلبان جواد فکوری از فرماندهان شجاع و دارای نبوغ نظامی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران که نامی ماندگار و جاودان در تاریخ نیروی هوایی ایران دارد، به طراحی و اجرای اولین عملیات تلافی‌جویانه ایران علیه متجاوزان پرداخت. او با گذراندن دوره‌های پرواز و تیراندازی در شب و انجام سه هزار و ۳۴۰ ساعت پرواز، یکی از خلبانان موفق و برتر نیروی هوایی ارتش بود که مسئولیت وزارت دفاع و فرماندهی نیروی هوایی را بر عهده داشت و با دیدن اوضاع کشور و تجاوز دشمن، با استفاده از نبوغ نظامی خود به فکر اجرای عملیاتی افتاد که در برابر تجاوز دشمن بسیار سخت و کوبنده باشد. فکوری، خلبانان شجاع و دلیر ارتش را از پایگاه‌های مختلف فرا خواند و به دلیل نبود وقت از آنان خواست تا صبح بر روی برنامه پروازی، نوع مأموریت و تعیین نقاط هدف مورد نظر کار کنند. فرمانده هر گروه پروازی را تعیین و بمب متناسب با نوع هواپیما و نوع هدف، به گردان‌های نگهداری سفارش داده شد. مسیر رفت و برگشت، باندهای فرعی و شرایط فرود اضطراری و همچنین محل‌های سوخت‌گیری در آسمان مشخص شد و سرانجام قبل از طلوع آفتاب و فقط به فاصله ۱۰ ساعت از حمله رژیم عراق، اولین عملیات بزرگ نیروی هوایی جمهوری اسلامی اجرا شد.^۱ در این عملیات که به «عملیات ۱۴۰ فروندی» مشهور شد و به گفته تحلیلگران سیاسی و

البته در همان روز اول حمله عراق، فقط به فاصله دو ساعت، چند فروند جنگنده نیروی هوایی ارتش پاسخ این حمله را دادند و دو پایگاه مهم عراق را در هم کوبیدند.

نظامی، یکی از عملیات‌های موفق و منحصر به فرد نظامی در تاریخ جنگ هوایی است، خلبانان هواپیماهای شکاری ارتش جمهوری اسلامی ایران با ۱۴۰ فروند و در تهاجمی وسیع، پایگاه‌های هوایی و نظامی موصل، الرشید (بغداد)، سلیمانیه، کوت، شعیبه، ناصریه، ام‌القصر، کرکوک و همچنین پالایشگاه‌های بصره و کرکوک، فرودگاه حنانه شمالی و المثنی، چاه‌های نفت باباگرگر و موصل و پل‌های ارتباطی تنومه و بصره را آماج حملات کوبنده خود قرار دادند و پیروزمندانه به میهن بازگشتند.^۱

این عملیات، ضربه قاطع جمهوری اسلامی ایران به رژیم عراق و سردمداران حامی آن بود و موجب شد تا طراحان نظامی آنها را وادار به تجدید نظر کرده و موجب زمین‌گیر شدن نیروهای زمینی‌شان در بعضی از مناطق شود.

همچنین با سپری شدن چند روز از تجاوز رژیم عراق، فکوری اعتقاد داشت که اگر جنگ با همین شدت ادامه پیدا کند و خلبانان سلحشور ارتش با همان روش‌های ابتدایی به مقابله با متجاوزان بپردازند، دیر یا زود با کمبود تجهیزات هوایی - مانند موشک و سایر تجهیزات و مهمات - روبه‌رو خواهیم شد که این روش در عقب‌راندن و حتی متوقف کردن دشمن، مقرون به‌صرفه نیست. بر همین اساس، او با توجه به نبوغ نظامی و خلاقیتی که داشت، در زمینه استفاده بهینه و با صرفه از تجهیزات و مهمات موجود در کشور، طرحی را ارائه کرد که در آن زمان باعث حیرت کارشناسان و متخصصان نظامی جهان شد. او برای هر چه بهتر اجرا شدن طرح و ایده خود، در جلسه‌ای که با حضور گروهی از کارشناسان نظامی، جمعی از فرماندهان و چند تن از متخصصان و خلبانان در سالن اجتماعات وزارت دفاع و با هدف بررسی نحوه جلوگیری از پیشروی

دشمن و سرنگون کردن هواپیماهای عراقی تشکیل شده بود، به آنان چنین گفت: «دوستان! با توجه به کمبود موشک‌های «تاو» که رزمندگان نیروی زمینی و خلبانان بالگردهای کبرا در هوانیروز برای شکار تانک‌های عراقی از آن بهره می‌گیرند، باید از روش‌های دیگر برای مقابله با مزدوران عراقی استفاده کنیم. من در این جلسه از شما می‌خواهم هرچه سریع‌تر بر روی پیشنهادی که هم‌اکنون خدمت شما بیان می‌کنم، فکر کنید و طرح جامع و کاربردی آن را ارائه دهید. این طرح، جایگزینی موشک هوا به زمین «ماوریک» متعلق به هواپیمای «اف-۴» به جای موشک تاو بالگرد است.»^۱

برای اجرای این طرح و ایده بی‌نظیر که فقط به ذهن و فکر افراد با نبوغ نظامی بالا و آشنا به تجهیزات و اطلاعات می‌رسد، نیاز به اطلاعات دقیق از سامانه آیرودینامیک بالگرد و همچنین تغییرات اساسی در سامانه پرتاب کننده و انجام آزمایش‌های فنی لازم روی موشک بود و همین‌طور کنسول‌های نظارت اسلحه، صفحه نمایش و... موشک نیز باید در بالگرد نصب می‌شد. کارشناسان و متخصصان حاضر پس از مشورت با یکدیگر و توکل بر خداوند، انجام طرح مورد نظر را با تشکیل گروهی مرکب از خبره‌ترین کارشناسان بر روی یک فروند بالگرد آغاز کردند و خود فکوری مدیریت و فرماندهی کار را برعهده گرفت. سرانجام با تلاش شبانه‌روزی، این طرح عملی شد و آن روز یکی از روزهای تاریخی و سرنوشت‌ساز و نقطه عطفی در تاریخ جهاد خودکفایی نیروهای مسلح شد.

همچنین با اشغال سفارت آمریکا در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی، اسناد و نقشه‌های جنگی تمام عیار توسط صدام و حامیانش به

^۱ قاضی میرسعید، سیدحکمت، چشمی در آسمان (مروری بر زندگی شهید سرتیپ خلبان جواد فکوری)، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۸۳، ص ۵۷.

ایران که آمریکایی‌ها طرح‌ریزی کرده بودند، به‌دست نیروهای انقلاب افتاد. در این نقشه از یک پایگاه متروکه و استتار شده که در تیررس ایران نباشد، به‌عنوان باند مقدم و کمکی برای حمله به ایران نام برده شده بود. این نقشه به‌دست سرهنگ فکوری رسید و ایشان پس از بررسی‌های لازم و انجام عکسبرداری هوایی از آن منطقه، بدون اینکه جاسوسان داخلی متوجه شوند، چند روز بعد دستور داد آن محل به‌طور ناگهانی به وسیلهٔ جنگنده‌های نیروی هوایی در هم کوبیده شود؛ به‌گونه‌ای که دشمن تا پایان جنگ هرگز فرصت بازسازی و استفاده از این باند را پیدا نکرد.

با حملهٔ رژیم عراق به کشورمان در اواخر شهریور ۱۳۵۹، در اثر شجاعت، لیاقت و شایستگی فرماندهان و نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران و به‌خصوص خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز، این رژیم در همان ماه‌ها و بلکه روزهای اولیهٔ جنگ، طعم تلخ شکست را چشید و دست خود را از رسیدن به اهداف مورد نظر کوتاه دید؛ بنابراین در اوایل اسفند ماه و در حالی که حدود شش ماه از آغاز جنگ می‌گذشت، به اقدامات مذبححانه و ناجوانمردانهٔ دیگری روی آورد و با حمایت و پشتیبانی ابرقدرت‌های شرق و غرب، تهاجمات هوایی را به نقاط مسکونی و غیر نظامی کشورمان آغاز کرد. فرماندهٔ نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران که در آن زمان سرهنگ جواد فکوری بود، سعی کرد با استفاده از پدافند هوایی و هواپیماهای نیروی هوایی، با این حرکت دشمن مقابله کند. وی در این مدت توانست تعداد زیادی از هواپیماهای دشمن را با آتش پدافند هوایی سرنگون کند؛ اما از آنجا که این اقدامات پدافندی کافی به نظر نمی‌رسید، سرهنگ فکوری به عنوان فرماندهی شجاع و دارای نبوغ نظامی، بار دیگر یک طرح عملیاتی بسیار حساب شده و کارآمد را به کمک سایر خلبانان تیز پرواز ارتش جمهوری اسلامی

ایران مطرح کرد و به اجرا درآورد. این طرح عملیاتی، حمله به پایگاه هوایی الولید (اچ - ۳) در منتهی‌الیه غرب کشور عراق و در نزدیکی مرز اردن بود که یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های هوایی جنگ ایران و عراق به حساب می‌آید.

براساس گزارش‌های واصله به نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، مشخص شد که رژیم عراق برای اجرای اهداف خود که حمله به مناطق مسکونی و ناوگان‌های تجاری کشورمان بود، اقدام به خرید ده‌ها فروند هواپیمای پیشرفته از نوع میراژ با موشک‌های «اگزوسه» هوا به هوا به سطح، از کشور فرانسه کرده است. به‌دنبال این گزارش، کارشناسان تیزبین نیروی هوایی با انجام عملیات‌های متعدد هوایی متوجه شدند که این رژیم، هواپیماهای خریداری شده را برای مصون ماندن از تیررس خلبانان شجاع و دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران، به پایگاه هوایی الولید (اچ - ۳) انتقال داده است تا در مواقع لزوم از آنها استفاده کند. با کامل شدن اطلاعات لازم در این خصوص، در نیمه دوم اسفندماه، سرهنگ فکوری عده‌ای از فرماندهان و معاونان عملیات و اطلاعات نیروی هوایی و همچنین تعدادی از خلبانان ارتش جمهوری اسلامی ایران را احضار کرد و از ترفند تازه دشمن برای آنان پرده برداشت؛ او سپس با تشریح و بررسی موقعیت و چگونگی جبهه‌های جنگ و وضعیت استقرار نیروهای ایرانی و عراقی، طرح مورد نظر خود را که طرح حمله به مهمترین پایگاه تجهیزاتی و هوایی عراق در آن زمان بود، مطرح کرد. سرهنگ فکوری، فرماندهی دسته پروازی این عملیات را به سرتیپ خلبان «فرج‌الله برات‌پور» سپرد که او نیز به همراه سرتیپ خلبان «بهرام

هوشیار» - معاون عملیات نیروی هوایی - به طرح‌ریزی و اجرای عملیات پرداختند.^۱

یکی از بارزترین ویژگی‌های فرماندهانی که از نبوغ نظامی برخوردار هستند، این است که آنان توانایی شناسایی دقیق نقاط قوت و ضعف نیروهای خودی و دشمن را دارند و پس از دستیابی به این شناخت، توانایی و شجاعت لازم را برای بهره‌گیری از نهایت امکانات خودی و به‌منظور ضربه زدن به نقاط ضعف دشمن از خود به نمایش می‌گذارند. در ضمن، یک فرمانده باید بتواند به نقاط قوت دشمن حمله کرده و از این حمله نیز پیروز بیرون آید و از این طریق دشمن را از بهره‌مندی بخشی از توانایی خود محروم کند که این کار علاوه بر نبوغ نظامی، نیازمند شجاعت، قاطعیت و خطرپذیری بسیار بالایی است که شهید فکوری همه این ویژگی‌ها را پیش از این و به هنگام طرح‌ریزی عملیات ۱۴۰ فروندی از خود به نمایش گذاشته بود. در طرح این عملیات، قرار شد خلبانان تیزپرواز ارتش جمهوری اسلامی ایران، با بهره‌گیری از انواع هواپیماهای شکاری بمب‌افکن، شکاری رهگیر، پست فرماندهی پرنده و هواپیمای سوخت‌رسان، با انجام چهار نوبت سوختگیری در آسمان - در ارتفاع کم - و در مسافت بسیار طولانی، مرزهای شرقی کشور عراق را پشت‌سر بگذارند و پس از نفوذ به عمق خاک این کشور، در یک عملیات غافلگیرانه، خود را به مرزهای غربی در نوار مرز مشترک با اردن برسانند و به اهداف از پیش تعیین شده یورش برند. پس از آن با سوختگیری مجدد، به فضای کشورمان بازگردند. همه مراحل طبق نقشه انجام شد و یک عملیات بزرگ و متهورانه در بامداد پانزدهم فروردین ماه ۱۳۶۰، همه کارشناسان نظامی جهان را به تعجب واداشت.

^۱ قاضی میرسعید، سیدحکمت؛ چشمی در آسمان؛ ص ۱۳۵.

خلبانان ارتش جمهوری اسلامی ایران توانستند تمام اهداف از پیش تعیین شده را بمباران کنند و پس از چهار ساعت و ۴۰ دقیقه پرواز با سرعتی معادل ۱۰۰۰ کیلومتر و با چهار نوبت سوختگیری - دو بار در مسیر رفت و دو بار در مسیر بازگشت - ضربه مهلکی بر پیکره دشمن وارد کنند. مسئولان پایگاه الولید در پیامی که پس از انجام عملیات به بغداد مخابره کردند، میزان خسارت وارده به پایگاه را چنین بیان کردند:

الف) انهدام کلی یا صدمه جدی وارد شده به ۴۸ فروند هواپیمای بمبافکن سنگین، شکاری و بالگرد.

ب) از بین رفتن سه آشیانه بزرگ و چندین شیلتر و دو دستگاه رادار. نتایج این عملیات بزرگ برای جمهوری اسلامی ایران را می‌توان چنین بیان کرد:

۱ - بالا رفتن روحیه رزمندگان اسلام و در پی آن موفقیت در عملیات‌های بزرگی مانند ثامن الائمه^(ع)، طریق القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس.

۲ - شادی مردم ایران و به‌خصوص رضایتمندی کامل حضرت امام خمینی^(ره) از خلبانان ارتش جمهوری اسلامی ایران.

۳ - کاهش حملات هواپیماهای عراقی به مناطق مسکونی و غیرنظامی کشورمان.

۴ - نمایش قدرت نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران و نبوغ نظامی فرماندهانش به جهانیان.

با توجه به مطالبی که در مورد شهید فکوری و نبوغ نظامی و ابتکارات او گفته شد، باید گفت نبوغ نظامی در جنگ، در کنش نظامی اثر گذاشته و از تمام جهات، اعمال افراد را هدایت می‌کند. در جنگ، مواردی از قبیل تاکتیک، دکترین، راهبرد، اطلاعات، آموزش، سیاست و... وجود دارند که

بر روند جنگ اثر می‌گذارند و اگر فرمانده نظامی به‌گونه‌ای از این ابزارها و لوازم در موقعیت‌های مناسب بهره بگیرد که در نهایت منجر به کسب نتیجه مناسب از کنش نظامی او شود، آن فرمانده دارای نبوغ نظامی و خلاقیت است؛ البته تحقق این امر بستگی به فراهم بودن شرایط زیر نیز دارد:

- ۱ - احاطه و اشراف کامل فرمانده به مسائل نظامی.
- ۲ - برخورداری فرمانده از زیردستانی لایق، مطیع، با ایمان و با انگیزه در تحت امر و اطاعت خود.
- ۳ - برخورداری فرمانده از نفوذ و ابتکار عمل در جامعه‌ای که پشتیبانی و تدارک نیروهای عمل‌کننده در جنگ را انجام می‌دهد.
- ۴ - روشن‌بینی و اشراف رهبر نظامی به مسائل بین‌المللی و موضع‌گیری‌ها و هدایت‌گری‌های پویا و خلاق جنگ.
- ۵ - اقدامات و اتخاذ تصمیمات صحیح و مؤثر در تقویت، استحکام و پویایی سازمان رزم و سازمان‌های مرتبط با رزم.

امیر سرلشکر شهید منصور ستاری

«معمار نیروی هوایی ارتش»

منصور ستاری در سال ۱۳۲۷ در روستای ولی‌آباد ورامین به دنیا آمد. پدرش که شاعری فاضل بود، زمانی که او ۹ سال داشت، درگذشت و خانواده را با تنگدستی تنها گذشت. منصور دوران ابتدایی را در مدرسه ولی‌آباد ورامین و دوران تحصیلات متوسطه را در روستای «یونیک» باقرآباد به پایان رسانید. او با وجود سختی‌هایی که در راه تحصیل وجود داشت، با پشتکار و جدیت فراوان به کسب علم پرداخت. در سال ۱۳۴۶ با پایان یافتن تحصیلات متوسطه، وارد دانشکده افسری شد و پس از پایان دوران آموزشی به درجه ستوان دومی نائل آمد. در سال ۱۳۵۰ برای گذراندن دوره عملی کنترل رادار، راهی کشور آمریکا شد و پس از یک سال به ایران بازگشت و به‌عنوان افسر شکاری نیروی هوایی، مشغول به کار شد. سه سال بعد در سال ۱۳۵۴ در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته برق و الکترونیک پذیرفته شد؛ اما با شروع جنگ تحمیلی و در حالی که بیش از چند واحد به پایان تحصیلات دانشگاهی‌اش باقی نمانده بود، دفاع از میهن را ترجیح داد و تحصیل را رها کرد.

وی افسری مؤمن، شجاع و تیزهوش بود و طرح‌ها و ابتکارات زیادی در تجهیز سامانه‌های راداری و پدافندی به اجرا گذارد که سدی محکم در برابر تجاوزات دشمن بود. در سال ۱۳۶۳ به دلیل کارایی و لیاقتی که از

خود نشان داده بود، به سمت معاونت عملیات پدافند نیروی هوایی منصوب شد. او سپس در سال ۱۳۶۴ به سمت معاونت طرح و برنامه نیروی هوایی ارتقا یافت و سرانجام در بهمن ماه سال ۱۳۶۵ به فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب گردید. او تا پایان عمر عهده‌دار این مسئولیت خطیر بود و سرانجام در سال ۱۳۷۳ در سانحه سقوط هواپیما در فرودگاه اصفهان به شهادت رسید.

شهیدستاری که در واقع معماری آینده‌نگر برای سامانه پدافند هوایی کشور بود، با راه‌اندازی تأسیسات و امکانات جدید تعمیر و نگهداری و نیز اجرای پروژه‌هایی نظیر پروژه اوج و نیز راه‌اندازی مرکز پژوهش، تحقیقات و آموزش «پتا»، توان نگهداری نیرو را تقویت و به چندین برابر قدرت قبلی ارتقاء داد. این مهم برای کشوری که پایه‌های صنعتی‌اش ضعیف بود، کاری شگرف به حساب می‌آمد. ایجاد مؤسسات فنی و صنعتی پیشرفته برای آموزش پروازی مرحله مقدماتی دانشجویان خلبانی، با کمک مهندسين و متخصصین نه‌اجا و ساخت هواپیمای پرستو از دیگر اقدامات اوست. این هواپیما از نظر امکانات عملیاتی شبیه هواپیمای بونانزای ساخت آمریکا است. یکی از مهمترین فعالیت‌های ستاری طی سال‌های ۱۳۶۶ تا پایان جنگ تحمیلی، اسکورت ناوگان تجاری کشتی‌های نفتکش ایران در خلیج فارس و دریای عمان بود. انجام عملیات اسکورت با توجه به حجم عملیات جنگی و حجم عملیات عادی و روزانه نیروی هوایی، کاری بس عظیم بود.

نگهداری مجتمع پتروشیمی بندرامام^(ه)، حفاظت از میدان گازی کنگان و مواردی نظیر اینها، یادآور اقدامات و جانفشانی‌های عقابان تیزپرواز و کارکنان پدافندی نیروی هوایی تحت فرماندهی و مدیریت این بزرگوار است؛ همچنین طراحی و ساخت خودرو شمس، ایجاد خطوط هوایی ساها «سازمان هواپیمایی ارتش جمهوری اسلامی ایران»، شرکت

در پروژه‌های دولتی در راستای امور مهندسی و تأسیساتی، افزایش کارایی و استخراج از معادن تحت پوشش از قبیل نمک سمنان که نیازمندی‌های صنایع نفتی و پتروشیمی کشور را مرتفع و پشتیبانی می‌کند، افزایش بازده صنایع فلزی - ریخته‌گری، تراش و... - و دریافت سفارش به منظور رفع نیازمندی‌های دولتی، نظامی و خصوصی از دیگر اقدامات شهید ستاری است.

او منطقی‌ترین راه را برای کاهش آثار محدودیت اعتباری و روبه‌رویی با شرایط پس از جنگ انتخاب کرد که همان خودکفایی هر چه بیشتر نیروی هوایی بود. با این کار، علاوه بر آنکه از خروج اعتبارات نیروی هوایی جلوگیری به عمل می‌آمد، توان تولیدی و خدماتی نیز افزایش می‌یافت و درآمدهای حاصل از این قبیل فعالیت‌ها همواره تحت نظارت دقیق درمی‌آمد که به‌عنوان پشتوانه‌ای برای اجرای برنامه‌های سازندگی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. ستاری با کمک فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی، پروژه‌های بلندمدتی را طراحی کرد که یکی پس از دیگری جامه عمل می‌پوشد. یکی از این پروژه‌ها، هواپیمای جنگی آذرخش بود که با حضور رهبر انقلاب در سال ۱۳۷۶ به پرواز درآمد.

به‌طور کلی اقدامات مهم و بنیادین این شهید بزرگوار را می‌توان به‌صورت زیر بیان کرد:

۱- تأسیس دانشکده پرواز - خلبانی - که آرزوی دیرینه هر ایرانی وطن‌دوست و کارکنان نیروی هوایی بود. اولین سری دانشجویان خلبانی در مهرماه سال ۱۳۶۷ وارد دانشکده پرواز شدند.

۲- تأسیس دانشگاه هوافضا با هشت گرایش تحصیلی و مبتنی بر برنامه‌های آموزشی، مجموعه‌های کارشناسی و مصوبات وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

۳ - تأسیس دانشکده پرستاری و راه اندازی مرکز تحقیقات و آموزش پزشکی - پاتولوژی - نیروی هوایی.

۴ - توجه به آموزش کارا - حین خدمت - و آموزش کارکنان رده میانی.

۵ - تأسیس هنرستان کار و دانش و فنی و حرفه‌ای در مرکز آموزش‌های هوایی و اجرای برنامه‌های آموزش و پرورش برای افرادی که حداکثر با سن ۱۶ سال به استخدام نهجا درآمده بودند تا بتوانند مانند دانش آموزان دبیرستان، به تحصیل بپردازند و دیپلم رسمی کشور به آنها اعطا شود.

۶ - ایجاد شبکه دیده‌بانی به منظور تقویت سامانه پدافندی کشور، ایجاد شبکه دیده‌بانی بصری، ایجاد موانع هوایی بر فراز دره‌ها، گذرگاه‌ها و ارتفاعات و... .



در اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۱، نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران یک آتشبار کامل موشک هاک را در ۲۳ کیلومتری آبادان، بین جاده ماهشهر - آبادان مستقر کرده بود. با آغاز عملیات بیت‌المقدس که منجر به آزادسازی خرمشهر شد، این سایت مورد بهره‌برداری قرار گرفت و نیروها و رزمندگان مستقر در آنجا را زیر پوشش دفاعی خود قرار داد. بعد از گذشت چند ساعت و در حالی که عملیات به اوج خود رسیده بود، ناگهان سامانه خنک‌کننده اتاق هدایت موشک از کار افتاد و با اینکه متخصصان حاضر در آنجا تلاش زیادی را برای راه‌اندازی آن انجام دادند، ولی موفق نشدند و در آن شرایط سخت، این سایت غیرقابل استفاده گردید. شهید ستاری که به عنوان فرمانده در بخشی دیگر حضور داشت، وقتی از این موضوع مطلع شد، خود را به آنجا رسانده و طرحی ابتکاری ارائه داد و مشکل را برطرف نمود.

سرهنگ نعمت‌الله شفقی کریمی در خاطراتش، طرح شهید ستاری را چنین بیان می‌کند: «شهید ستاری از ما سؤال کردند که حداکثر برای چه مدت می‌توانید اتاق هدایت موشک را به صورت فعال نگه دارید؟» با توجه به حرارت زیادی که دستگاه‌ها تولید می‌کردند، گفتیم: «حداکثر پنج تا شش دقیقه و بیش از این ممکن است دستگاه‌ها بسوزند.» شهید ستاری کمی فکر کردند و سپس به طرف آنتن رادار رفتند. روی این دستگاه، اسکوپ^۱ قرار دارد. شهید ستاری در پشت اسکوپ قرار گرفتند که فاصله‌شان تا اتاق هدایت موشک حدود ۸۰ تا ۹۰ متر بود. ایشان در آنجا به محض دیدن هواپیما در اسکوپ رادار، به شخصی که در کنارشان بود اطلاع می‌دادند. آن شخص هم به ما علامت می‌داد و ما بلافاصله سامانه اتاق هدایت را برای چند دقیقه روشن می‌کردیم و هواپیما را تحت نظارت گرفته و هدف موشک قرار می‌دادیم. با خلاقیت و ابتکاری که شهید ستاری از خود نشان دادند، توانستیم به همین شیوه در یکی دو ساعت، سه فروند از هواپیماهای دشمن را که قصد حمله به لشکرهای منطقه را داشتند، منهدم کنیم. تعدادی از رزمندگان که از موضوع اطلاع داشتند، با دیدن سرنگون شدن هواپیماهای دشمن، تکبیرگویان به داخل سایت آمدند و در حالی که از خوشحالی اشک شوق می‌ریختند، بچه‌های سایت را در آغوش کشیده، به آنان تبریک می‌گفتند.^۲

در اینجا شهید ستاری دو خصیصه مهم نبوغ نظامی را از خود به نمایش می‌گذارد:

۱- ذکاوت و هوشیاری: هرچه توانایی ذهنی، قدرت فکری، هوشیاری و آمادگی ذهنی فرد بالاتر باشد، در اتخاذ تصمیم و ارائه خلاقیت کاربردی

صفحه نشان دهنده رادار که متخصص تعمیر دستگاه فقط برای تنظیم آنتن رادار از آن استفاده می‌کند. اکبر، علی؛ پاکباز عرصه عشق (مروری بر زندگی شهید سرلشکر منصور ستاری)؛ صص ۵۹ - ۵۸.

و ابتکار عملی موفق‌تر خواهد بود. فرماندهی که ذکاوت و هوش بالایی نسبت به دیگران دارد، به طور قطع خیلی مؤثرتر از دیگر یکان‌ها عمل می‌کند و روش‌های بهتر و دقیق‌تری به کار می‌گیرد. اتکینسون می‌گوید: «هوش هر فرد باید از حد متعارفی فراتر باشد تا آثار خلاقیت در او آشکار شود و به عنوان فردی خلاق دست به ابتکار و خلاقیت بزند.»^۱

۲- سرعت عمل و واکنش در اجرای ابتکارات: واکنش سریع و تصمیم فوری، اتخاذ تدابیر سریع و اضطراری در ابتکار عمل، بسیار اهمیت دارد. تصمیماتی موجب خلاقیت می‌شوند که در کوتاه‌ترین زمان اتخاذ شوند؛ زیرا خلاقیت در بستر زمان محقق می‌شود. در میدان نبرد و مبارزه که هر لحظه دشمن منتظر غفلت و اشتباه ماست، اگر درنگ کرده و تامل نماییم و در هدف و عمل خود سستی نشان دهیم، دشمن از فرصت استفاده کرده و ما را تهدید می‌کند؛ اما اگر فرمانده با تصمیمات مبتکرانه و سریع خویش، ابتکار عمل را از دشمن بگیرد، می‌تواند با موفقیت جنگ را هدایت کند. در طول جنگ تحمیلی، هواپیماهای ترابری «سی-۱۳۰» به دلیل تحریم اقتصادی از سوی کشور آمریکا، با کمبود قطعه مواجه شده بودند؛ از جمله این قطعه‌ها، شاسی چرخ جلو این هواپیما بود که برای تعمیر و بازسازی به کشورهای آلمان و انگلستان فرستاده می‌شد که این کار هزینه هنگفتی را به نیروی هوایی تحمیل می‌کرد. زمانی که شهید ستاری به فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شدند، دستور دادند کارکنان متخصص فرماندهی لجستیکی نیروی هوایی، خودشان باید این شاسی‌ها را بسازند. ایشان برای اینکه این باور را در متخصصان نیرو به وجود آورند، یک روز همه را جمع می‌کنند و در سخنانی می‌گویند: «اولین هدف من، خودکفایی نیروست و این مهم

اتکینسون، روانشناسی هلیگارد؛ ج اول، ص ۵۵.

به دست توانای شما متخصصان امکان‌پذیر است. باید با توکل به خدا دست به دست هم بدهیم و کار را شروع کنیم.» کارکنان متخصص وقتی از حمایت‌های همه جانبه فرمانده نیرو مطمئن می‌شوند، بازسازی را شروع می‌کنند و پس از مدتی می‌توانند اولین شاسی را ساخته و روی هواپیما سوار کنند. با وجود آزمایش‌های متعددی که روی این شاسی انجام می‌شود، در آخرین آزمایش که هواپیما با سرعت زیاد روی باند حرکت می‌کند، شاسی تاب نیاورده، می‌شکند و دماغه هواپیما به زمین برخورد کرده و مقداری خسارت می‌بیند. کارکنان که حاصل تلاش چند ماهه خود را بی‌ثمر می‌بینند، افسرده و ناراحت می‌شوند. امیر سرتیپ دوم «علی لامی» در خاطراتش می‌گوید: «وقتی شهید ستاری از ماجرا مطلع شد، دستور داد کارکنان را جمع کردند و با رویی گشاده و پس از احوالپرسی به شوخی گفت: برای من تعریف کنید که چگونه توانستید آهن به این کلفتی را به صورت گرد ببرید. فکر نمی‌کنم کسی این هنر شما را داشته باشد! کارکنان که انتظار چنین برخوردی را از فرمانده خود نداشتند، خندیدند؛ چرا که شاسی به صورت گرد شکسته بود؛ اما کسی به آن توجه نکرده بود. شهید ستاری سپس اضافه کردند: ناموفق بودن کار در مرحله اول، نباید شما را مأیوس کند. کار را دنبال کنید و بگردید ببینید مشکلاتان چه بوده! شهید ستاری در موقع رفتن ضمن قدردانی به کارکنان پاداش دادند و آنان با این حرکت فرمانده، جان تازه‌ای گرفتند و با شور و شوق بیشتری کار را ادامه دادند. پس از مدتی، شاسی جدیدی ساخته و روی هواپیما نصب شد و این بار هواپیما به‌طور کامل و موفق پرواز کرد و به زمین نشست.»^۱

نوع و شکل رابطه‌ای که فرمانده با افراد تحت امر خود برقرار می‌کند، در حرف شنوی، اطاعت و جان‌نثاری آنان در مواقع اضطراری مؤثر است و فرمانده می‌تواند حتی در شرایط سخت و کمبود توان و تجهیزات، به هرگونه ابتکار و خلاقیتی دست بزند؛ حتی اگر ضریب خطرپذیری آن بسیار بالا باشد. شهید ستاری با رعایت همین نکته مدیریتی، کارکنان را به امید و پشتکار هرچه بیشتر ترغیب کرد و بدین ترتیب کاری که در ابتدا نشدنی به نظر می‌رسید، عملی گردید.

اثبات «ما می‌توانیم»

با شروع جنگ تحمیلی، نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به دلیل تحریم‌های اقتصادی و سیاسی، از لحاظ تعمیر و ساخت قطعات هواپیما دچار مشکل می‌شود؛ به طوری که به مرور زمان هواپیماهای جنگی کشورمان به دلیل نبود قطعات یدکی، زمین‌گیر می‌شوند. با منسوب شدن شهید ستاری به فرماندهی نیروی هوایی، ایشان به فکر می‌افتند که هر طور شده این قطعات در داخل کشور ساخته شود. او عده‌ای از متخصصان و مهندسان نیروی هوایی را دعوت کرده و به آنان می‌گوید: «ما به اندازه کافی متخصص و مهندس داریم و فقط باید همت کنیم و تولید قطعات را شروع کنیم.» با این رهنمود، کار ساخت و تعمیر قطعات شروع می‌شود؛ ولی در ادامه کار، متخصصان و مهندسان مشکل دیگری را برای شهید ستاری مطرح می‌کنند که اگر اعلام کنیم قطعات در داخل کشور ساخته شده، کارکنان متخصص تعمیر هواپیما و خلبانان، با اعتماد به نفس کمتری مأموریت‌های خود را انجام می‌دهند؛ چرا که هنوز به متخصصان داخلی اعتماد کافی وجود نداشت. سرهنگ حمیدرضا اردستانی می‌گوید: «شهید ستاری گفت: مشکل خیلی راحت حل

می‌شود. شما قطعات را با برچسب خارجی بسته بندی کنید. این کار را کردیم و قطعات را با هماهنگی‌هایی که انجام دادیم، برچسب خارجی زده و به انبار می‌فرستادیم؛ سپس دوباره خودمان تحویل می‌گرفتیم و روی هواپیماها نصب می‌کردیم. بدین ترتیب خلبانان بدون اینکه از قضیه مطلع شوند، پرواز می‌کردند و هیچ مشکلی هم در پروازهایشان به وجود نمی‌آمد»^۱.

در اینجا نیز شهید ستاری با سنجیدن اوضاع کشور و جنگ و عدم امکان تهیه تجهیزات و قطعات هواپیما از کشورهای سازنده هواپیما، یکی دیگر از خصیصه‌های نبوغ نظامی را از خود نشان می‌دهد و آن تکیه بر پروردگار و اعتماد به اراده و توان نیروهای خودی است. در اینجا، اعتقادات و ارزش‌های دینی مورد توجه فرمانده، در عمل به کمک او می‌آید؛ همان ارزش‌هایی که به او جرئت می‌دهد تا جان پاک خویش را در راه آرمان‌هایش فدا کرده، دین و کشور خود را حفظ کند. آنجا که نمی‌توان برآوردی از آینده و آن سوی تصمیم‌ها به دست آورد و موفقیت و یا شکست یکان را در عملیات پیش‌بینی کرد، تنها عامل مشوق فرمانده و نیروها، اعتماد به پروردگار و نیروهای خودی است.

امیر سرتیپ منوچهر کهتری

«امیر آبادان»

از دیگر فرماندهان دلیر و مبتکر ارتش جمهوری اسلامی ایران که در دوران دفاع مقدس با استفاده از نبوغ نظامی و ابتکار عمل خود حماسه‌هایی ماندگار آفرید و باعث پیروزی نیروهای نظامی کشورمان در بسیاری از عملیات‌ها شد، امیر سرتیپ منوچهر کهتری است. او در بهمن ماه ۱۳۱۴ در روستای زرنده، از توابع شهرستان سومار استان کرمانشاه متولد و پس از گذراندن دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در سال ۱۳۳۲ وارد دانشکده افسری ارتش شد.

کهتری در سال ۱۳۳۵، از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل و در گردان ۲ لشکر ۷ مشغول به خدمت شد. وی پس از گذراندن دوره عالی نظامی در سال ۱۳۵۰، به لشکر ۷۷ خراسان رفت و با پیروزی انقلاب اسلامی و شروع درگیری‌های متعدد توسط عناصر ضد انقلاب در منطقه کردستان، از اولین فرماندهانی بود که همراه با گردان ۱۵۳ در منطقه مه‌آباد حضور پیدا کرد. به هنگام آماده شدن نیروهای تحت امر کهتری برای اعزام به منطقه مه‌آباد، حوادثی روی می‌دهد که هوشیاری و نبوغ نظامی این فرمانده دلیر مشخص می‌شود. در همان زمان، اخبار ناگوار کردستان و قساوت نیروهای ضدانقلاب در برخورد با نیروهای نظامی کشورمان، دهان به دهان بین سربازان و درجه‌داران گردان ۱۵۳ تحت امر کهتری نقل

شده، باعث می‌شود آن نیروها تا حدودی روحیه و اعتماد به نفس خود را از دست بدهند. سرهنگ کهتری که از ماجرا با خبر می‌شود، روز قبل از حرکت به سمت مهاباد، همه نیروها را جمع می‌کند و با بیان سخنانی روحیه بخش و غرور آفرین، دوباره آنان را آماده رزم و شجاعت در مقابل دشمن می‌کند. او می‌گوید: «به یاری خدا، ما با همین تعداد و با همین وضعیت که می‌رویم، باز خواهیم گشت و اجازه نخواهیم داد که دشمن، کوچک‌ترین ضربه‌ای به ما بزند. به شما قول می‌دهم که نگذارم حتی یک قطره خون از بینی شما بریزد.»^۱ این گفته‌های سرهنگ کهتری چنان روحیه و قوتی به آن نیروها می‌دهد که همگی یک صدا فریاد می‌زنند: «زنده باد سرگرد کهتری! نابود باد ضد انقلاب!»^۲

چند ساعت قبل از حرکت کهتری و نیروهایش به طرف مهاباد، از طریق تلفن به او خبر می‌دهند که پدرش در حال عزیمت از کرمانشاه به طرف تهران، در حادثه تصادف فوت کرده است. او با شنیدن این خبر به معاون گردان خود که در نزدیکی‌اش بود، می‌گوید: «دلم نمی‌خواهد افرادم بدانند پدرم فوت کرده؛ چون ممکن است این خبر باعث تضعیف روحیه آنان شود. می‌رویم به مهاباد و وقتی برگشتیم، در قوچان ختمی برایش می‌گیرم.»^۳

در مورد حوادث مذکور می‌توان گفت که نحوه رفتار سرهنگ کهتری در آن موقعیت‌ها و چگونگی برخورد او با شرایط پیش آمده، ناشی از نبوغ نظامی اوست؛ چنان‌که حوادث بعد هم نشان می‌دهند، کهتری داشتن روحیه و اعتماد به نفس در نیروها را مهم‌ترین عامل پیروزی آنان

اعوانی، علی، امیر آبادان؛ ص ۸۳.

همان مدرک.

همان مدرک، ص ۸۶.

می دانسته و با اینکه پیش از ورود نیروها به پادگان مهاباد، همه تجهیزات نظامی - حتی توپ‌های ۱۰۵ میلی‌متری، توپ‌های پدافند هوایی و... پادگان - غارت شده بوده، نیروها با روحیه و اعتمادبه‌نفس بالا، به جنگ با ضدانقلاب می‌پردازند و در مدت زمان حضورشان در مهاباد، همگی سالم و با روحیه بوده‌اند و به گفته خود ایشان، فقط یک دستگاه وانت‌بار حمل غذای گردان با مین برخورد می‌کند که در این حادثه هم به کسی آسیبی نمی‌رسد. روان‌شناسان تأکید می‌کنند که یکی از مهم‌ترین نشانه‌های افراد خلاق و دارای نبوغ نظامی، مثبت‌نگری آنان و القا روحیه مثبت به دیگران است. مثبت‌نگری به معنای امید داشتن به موفقیت و قابل دسترس دانستن آن است که انگیزه تلاش و فعالیت را در انسان بیشتر می‌کند و تا انسان ثمره موفقیت را در ذهن خود تجسم نکند، دست به تلاش و کار نمی‌زند.

در زمانی دیگر و به هنگام حرکت کهتری و نیروهایش از مشهد به طرف مهاباد، چند قبضه توپ ضدهوایی و یک فروند بالگرد ۲۰۴ شناسایی برای پشتیبانی در اختیار گردان قرار داده می‌شود؛ اما کهتری که فرمانده با تجربه‌ای بود، بالگرد را همراه خود نمی‌برد؛ چون می‌دانست که استفاده از بالگرد در آن شرایط باعث خواهد شد که ضدانقلاب هوشیارتر شود و مشکلاتی را برای گردانش فراهم کند. بررسی و پیگیری مراحل بعدی در زمان ورود سرگرد کهتری و نیروهایش به مهاباد و نحوه درگیری آنان با نیروهای ضد انقلاب نیز نشان می‌دهد که آنان بدون سروصدا و به‌طور غافلگیرانه به دشمن حمله کرده و پیروز می‌شوند. در اینجا سرگرد کهتری که به‌عنوان یک فرمانده نظامی، تمام لوازم تاکتیکی، تکنیکی، مطالعاتی، آموزشی و... را در اختیار داشته، با استفاده از نبوغ نظامی خود، از این ابزار و لوازم در موقعیت‌های مقتضی و مناسب بهره

می‌گیرد تا در نهایت از فرایند کنش نظامی خود، نتیجه مطلوب و موفق را بگیرد.

با شروع جنگ تحمیلی، وقتی که نامه محرمانه‌ای از سوی مقامات نظامی کشور به دست فرمانده تیپ قوچان برای اعلام وضعیت جنگی کشور و درخواست اعزام یک گردان آماده برای پشتیبانی لشکر ۹۲ زرهی به خوزستان می‌رسد، او می‌گوید: «از آنجایی که گردان ۱۵۳ از لحاظ تجهیزات و نیروهای آموزش دیده، امتحانش را بارها پس داده و نسبت به سایر گردان‌ها آماده‌تر است، می‌خواهم که این مأموریت را به عهده بگیرد.»^۱ سپس کهرتی و نیروهایش براساس مأموریتی که در روز اول مهرماه ۱۳۵۹ با امضای امیر سرلشکر فلاحی به او ابلاغ شده بود، برای دفاع از خرمشهر حرکت می‌کنند. قبل از حرکت، کهرتی به نیروهایش چنین می‌گوید: «عزیزان من! ما به یک مأموریت ویژه اعزام می‌شویم. مأموریت دفاع از حریم مقدس کشور اسلامی‌مان ایران عزیز و ناموسمان؛ پس در این مأموریت چنان عمل کنید که وقتی به دامن خانواده‌هایتان برمی‌گردید، همگی سرافراز و سربلند باشید. بدانید که جنگ هرچه قدر طول بکشد، سرانجام به پایان خواهد رسید. سعی کنید وقتی برمی‌گردید، کاری نکرده باشید که شرمنده از انجام و یا بیان آن باشید. خیلی ساده بگویم، مرگ مانند سگی است که هر لحظه برای دریدن شما هجوم می‌آورد و در تعقیبتان است. اگر از او فرار کنید، برای از بین بردن شما حریص‌تر و درنده‌تر خواهد شد؛ اما اگر در مقابلش بایستید و آغوش برایش بکشایید، در مقابل شما رام و مطیع خواهد بود.»

پس از ورود سرهنگ کهرتی و نیروهایش به خوزستان، در روز نهم آبان ۱۳۵۹ به او خبر می‌رسد که نیروهای عراقی از پلی که روی رودخانه

بهمنشیر زده‌اند، وارد ذوالفقاریه شده‌اند و سقوط آبادان نزدیک است. در آن شرایط، یا نیروهای منسجم و هماهنگی برای جلوگیری از پیشروی دشمن در آن منطقه وجود نداشته و یا اینکه فرمانده دلیر و مبتکری مانند سرهنگ کهتری در آنجا نبوده است. سرهنگ کهتری وسایل نقلیه نظامی برای انتقال نیروهایش به منطقه ذوالفقاریه را در اختیار نداشت؛ اما با توجه به تعهد، ایمان و نبوغ نظامی، بلافاصله با قرارگاه اروند تماس می‌گیرد و ضمن اعلام تجاوز دشمن، درخواست چند دستگاه اتوبوس یا وسیله نقلیه دیگری می‌کند تا بتواند نیروهایش را به منطقه عملیاتی منتقل کند. پس از مدتی کوتاه، چند دستگاه اتوبوس از راه می‌رسند و سرهنگ کهتری و نیروهایش را به نزدیکی دشمن منتقل می‌کنند. او در آنجا از نیروهایش می‌خواهد که به صورت ستون و با آرایش جنگی به سمت رودخانه بهمنشیر حرکت کنند و به فرماندهی آتشبار ۱۰۵م هم می‌گوید: «زودتر در موقعیت شناسایی شده مستقر شوید؛ گویا زودتر از آنچه پیش‌بینی کردیم، باید با دشمن دست و پنجه نرم کنیم».

در ادامه، با اینکه سرهنگ کهتری از ناحیه کمر و بازو زخمی می‌شود، با درایت و شجاعت، تمام نیروهایش را فرماندهی کرده، موفق می‌شود نیروهای دشمن را با تلفات سنگین و به جای گذاشتن ادوات و تجهیزات، به آن سوی بهمنشیر عقب براند. چند شب بعد، دوباره نیروهای عراقی با همراهی و راهنمایی منافقین، قصد عبور از بهمنشیر و وارد کردن تانک‌های خود به دشت باز آبادان و ذوالفقاریه را دارند. نیروهای تحت امر سرهنگ کهتری به دلیل چندین شبانه‌روز درگیری با دشمن و نداشتن آذوقه و آب، بسیار خسته و ناتوان بودند. در این هنگام که کهتری می‌دانست دشمن در میان نیروهایش نفوذ کرده و هر حرکت حساب نشده‌ای ممکن است کار پیشروی را مشکل کند، با پرتاب نارنجک دستی و تفنگی به سوی دشمن، تعداد زیادی از نیروهای دشمن را به هلاکت

می‌رساند. نیروهای دشمن که از این حملات غافلگیر شده بودند، شروع به عقب‌نشینی می‌کنند. وقتی سرهنگ کهتری وضعیت دشمن را مشاهده کرد، با اینکه نیرویی در اختیار نداشت، به نشانه تظاهر و فریب دشمن، بی‌سیم را به دست گرفته و بالای خاکریز، این طرف و آن طرف می‌رود و فریاد می‌زند: «گردان دوم از سمت راست حرکت کنید و راه خروج دشمن را ببندید. گردان ۱۰۵ اجازه فرار به دشمن نده! پل را منهدم کن!» و... این اقدام باعث عقب‌نشینی نیروهای دشمن می‌شود و اقدامات و شجاعت و مردانگی کهتری و نیروهایش در منطقه ذوالفقاریه، باعث می‌شود که نیروهای عراقی نتوانند آبادان را تصرف کنند و یکی از مهم‌ترین و موفقیت‌آمیزترین حوادث و عملیات نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران در طول دوران دفاع مقدس به وقوع می‌پیوندد؛ زیرا اگر آبادان در آن شرایط سقوط می‌کرد، شهرهای دیگری مانند خرمشهر، ماهشهر و به‌دنبال آن، شاید استان خوزستان نیز از دست می‌رفت.

همان‌گونه که بیان شد، در روز نهم آبان ماه ۱۳۵۹، وقتی خبر عبور نیروهای عراقی از رودخانه بهمنشیر و وارد شدن آنها به منطقه ذوالفقاریه و نزدیک بودن سقوط آبادان به کهتری می‌رسد، او بی‌درنگ نیروهای تحت امر خود را به آن سمت حرکت داده و با اجرای اقدامات ابتکاری و مؤثر، موفق می‌شود نیروهای عراقی را وادار به عقب‌نشینی کرده و سپس نیروهای خود را در حاشیه رودخانه بهمنشیر مستقر کند؛ اما در ادامه نبردهای حماسی کهتری و نیروهای تحت امرش، او بی‌درنگ یک گروه شناسایی مرکب از یک افسر و هفت سرباز را با یک فروند قایق به آن سوی بهمنشیر اعزام می‌کند تا از وضعیت استقرار نیروهای عراقی در جنوب غربی رودخانه، اطلاعات لازم را جمع‌آوری کنند. این گروه با استفاده از تاریکی شب، به طرف مواضع دشمن رفته و پس از انجام بررسی‌ها و شناسایی‌های لازم، با اندکی تأخیر که باعث نگرانی بسیار زیاد

امیر کهتری می‌شود، باز می‌گردند. آنان می‌گویند که عراقی‌ها از ترس اینکه نیروهای ایرانی از رودخانه عبور کرده و آنها را نابود کنند، سنگرهایی را که در آن سوی رودخانه ایجاد کرده بودند، تخلیه کرده و در فاصله‌ی زیادی از رودخانه مستقر شده‌اند. امیر کهتری با شنیدن گزارش این گروه، بی‌درنگ فرماندهان گروهان‌ها و دسته‌ها را برای مشورت فرامی‌خواند و به آنان می‌گوید: «با اطلاعاتی که به من رسیده، می‌خواهم به سرعت از رودخانه عبور کنیم و با استفاده از استحکامات دشمن، هم امنیت آبادان را تأمین کنیم و هم دشمن را از فکر حمله باز داریم».

در این جلسه‌ی مشورت و نظرخواهی، افسری که به‌عنوان بازرس از سوی قرارگاه ماهشهر برای بازدید از موقعیت گردان ۱۵۳ به منطقه آمده بوده، تصمیم امیر کهتری را خطرناک ارزیابی می‌کند؛ اما بقیه‌ی فرماندهان موافق بودند و امیر کهتری با استفاده از نبوغ نظامی و تجربه‌های خود، موقعیت زمانی و مکانی را برای ضربه زدن به دشمن بسیار مناسب می‌بیند؛ سپس امیر کهتری تعدادی قایق فراهم کرده و از شامگاه همان روز، نیروهای گردان ۱۵۳ به سرعت از رودخانه‌ی بهمنشیر عبور کرده و در نزدیکی مواضع دشمن مستقر می‌شوند. در این اقدام امیر کهتری، بخشی از مشخصه‌های نبوغ نظامی و ابتکار عمل یک فرمانده را که در سخت‌ترین شرایط باعث موفقیت او و نیروهای تحت امرش می‌شود، می‌توان مشاهده کرد. ابتدا امیر کهتری با رعایت دقیق یکی از اصول مهم فرماندهی، یعنی کسب اطلاعات دقیق و موثق در خصوص وضعیت و موقعیت نیروهای دشمن، به این اقدام دست می‌زند. در واقع او واقف بود که داشتن شناخت و آگاهی لازم از موقعیت و وضعیت دشمن، پایه و پیش‌نیاز هر عملی در جنگ محسوب می‌شود و بدون این شناخت و آگاهی، یک فرمانده‌ی حماسه‌آفرین، نمی‌تواند تصمیم‌گیری، ابتکار عمل و اقدام مناسبی داشته باشد.

امیر کهتری و گردان ۱۵۳، با تمام توان انسانی و امکانات و تجهیزات ناچیز خود، تا زمان انجام عملیات ثامن‌الائمه - مهرماه ۱۳۶۰ - در منطقه آبادان، به نبرد با دشمن می‌پردازند و سپس با صدور فرمان امام خمینی^(ع) مبنی بر شکسته شدن حصر آبادان، وارد این عملیات می‌شوند. امیر کهتری با درجه سرهنگی، فرماندهی قرارگاه عملیاتی آبادان و خرمشهر را برعهده داشت و با حضور سایر فرماندهان لشکرها، برای طرح‌ریزی و اجرای عملیات، جلسه‌ای تشکیل می‌شود. در این جلسه، مشکل‌ترین بخش منطقه عملیاتی یعنی منطقه فیاضیه، به تیپ قوچان که امیر کهتری فرماندهی آن را برعهده داشت سپرده می‌شود؛ زیرا سابقه حضور این نیروها در منطقه، بیشتر از سایر نیروها بوده است. امیر کهتری برای اجرای عملیات، با درایت خاصی، پنج گردان تانک تحت امرش را بدون اینکه دشمن متوجه شود و با ظرافت خاصی در خط مقدم مستقر می‌کند. به هنگام شروع عملیات، امیر کهتری بار دیگر با استفاده از نبوغ نظامی و ابتکار عمل خود، طرح جالبی را برای فریب و غافلگیری نیروهای دشمن اجرا می‌کند. او برای اینکه تانک‌ها در شب شناسایی نشوند و دشمن نتواند آسیبی به آنها برساند، دستور می‌دهد که جلوی هر تانک، یک موتورسیکلت حرکت کند؛ به گونه‌ای که چراغ جلو آن خاموش باشد و فقط چراغ عقب آن برای هدایت تانک‌ها روشن باشد. به این ترتیب، موتورسیکلت‌ها تانک‌ها را به معبرهایی که در شب‌های قبل به‌وسیله گروه‌های شناسایی بازگشایی شده بودند، هدایت می‌کنند. با شلیک اولین گلوله‌های تانک به دستور کهتری، شمار زیادی از نیروهای عراقی، تانک‌ها و سایر تجهیزات خود را برجای گذاشته و فرار می‌کنند. در این عملیات پیروزمندانه که باعث شکست حصر آبادان شد، از ۲۰۰ دستگاه تانکی که در قالب پنج گردان تحت فرمان امیر کهتری بودند، فقط یک تانک با

مین برخورد می‌کند و خدمه آن به اسارت دشمن درمی‌آیند و بقیه بدون هیچ مشکلی بر دشمن پیروز می‌شوند.

با پایان یافتن عملیات ثامن‌الائمه، امیر کهتری در سخنانی خطاب به نیروهای تحت امرش چنین می‌گوید: «عزیزان من! اگر این عملیات موفق نمی‌شد و عراقی‌ها می‌توانستند آبادان عزیز را از پیکر ایران اسلامی جدا کنند، مردم مجسمه‌های فرماندهان نظامی را می‌ساختند و در ورودی آبادان می‌گذاشتند تا هر کسی که به آبادان وارد می‌شود، سنگ بر ما بزند و بگوید: شما لیاقت پاسداری از حریم مقدس ایران را نداشتید. خوشحالم که این موفقیت به دست آمد و از این به بعد مردم از ما به عنوان قهرمان یاد خواهند کرد».

به‌طور کلی، بررسی اقداماتی که از امیر کهتری ذکر شد، بیانگر وجود شاخصه‌هایی از نبوغ نظامی و ابتکار عمل در اعمال و رفتار این فرمانده دلیر ارتش است که از جمله آنها می‌توان جرئت، جسارت و شهامت او را بیان کرد. در واقع وجود این مشخصه‌ها در یک فرمانده، باعث می‌شود که او با اتکال به خداوند و بهره‌گیری از شرایط جنگ، به نیروی دشمن هجوم برده و این جرئت و جسارت فرمانده، در بیشتر مواقع به عنوان پلی برای دستیابی نیروهای نظامی به پیروزی عمل می‌کند. به‌راستی شجاعت، جرئت و جسارت امیر کهتری در آن شرایط سخت روزهای اولیه جنگ و با توجه به شرایط حاکم بر اوضاع کشور که رسیدن نیروهای کمکی و یا سایر حمایت‌های پشتیبانی، بسیار دشوار و در حد غیرممکن بوده، امری ستودنی است؛ به‌خصوص اینکه نیروهای ارتش بعث عراق، با تمام امکانات و تجهیزات نظامی خود به آن منطقه یورش برده بودند و هدفی جز تصرف کامل شهرهای آبادان و خرمشهر نداشتند. از دیگر مشخصه‌های نبوغ نظامی امیر کهتری در اقدام مذکور، باید به سرعت کنش و واکنش ایشان اشاره کرد. در میدان نبرد و مبارزه - که دشمن هر

آن منتظر غفلت و اشتباه ماست - اگر بی‌جهت درنگ کرده و سستی کنیم، دشمن از فرصت استفاده کرده و با اقدامی پیشدستانه، موجب برهم زدن سازمان رزم نیروهای خودی و به‌دنبال آن ناکامی در کسب اهداف از پیش تعیین شده می‌گردد؛ از این‌رو امیر کهنتری بدون اتلاف وقت و با سرعت عمل هرچه بیشتر، به تعقیب نیروهای دشمن پرداخته، ابتکار عمل را از دشمن می‌گیرد.

داشتن روحیه مثبت‌نگری و ارتقاء روحیه نیروهای تحت امر که از دیگر مشخصه‌های یک فرمانده دارای نبوغ نظامی و ابتکار عمل است را نیز می‌توان در اقدامات امیر کهنتری به وضوح مشاهده کرد. «امرسون» می‌گوید: «انسان‌های بزرگ آنهایی هستند که روان را قوی‌تر از هر نیروی مادی می‌دانند و معتقدند که افکار بر جهان حکومت می‌کنند».^۱

از خودگذشتگی و ایثار امیر کهنتری در نبردهایش را نیز - که در واقع اصل و اساس همه اقدامات یک فرمانده است - به‌عنوان یک شاخصه مهم نبوغ نظامی نباید فراموش کرد. بدون داشتن روحیه از خودگذشتگی و ایثار، انجام طرح‌های ابتکاری و بروز و ظهور نبوغ نظامی امکان‌پذیر نیست و افرادی که دچار هوای نفس و دنیاپرستی هستند، هرگز جرئت ورود به خطوط مقدم و سنجیدن اوضاع و ارائه طرح و ایده را ندارند. از خودگذشتگی، ایثار، شجاعت و دلاوری امیر کهنتری در نبرد با نیروهای عراقی و زمینگیر کردن آنها در آن لحظات حساس جنگ، به حدی بود که باعث شد صدام برای سر او جایزه تعیین کرده، به منافقین بگوید که با آوردن سر امیر کهنتری، جایزه سنگینی خواهند گرفت.

راجر، جان و پیتر مک، ویلیامز، تفکر منفی، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، انتشارات شباهنگ، ۱۳۷۵، ص ۳.

امیر دریادار محمدحسین ملک‌زادگان

«طراح عملیات‌های دریایی»

امیر دریادار محمدحسین ملک‌زادگان در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهر اردبیل متولد شد و با مهاجرت خانواده‌اش به تهران، دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس این شهر سپری کرد. در سال ۱۳۴۳ وارد دانشکدهٔ افسری ارتش شد و در همان نخستین سال تحصیل، با توجه به کسب رتبهٔ اول و موفقیت در امتحان ورودی نیروی دریایی، به عنوان یکی از ده نفر بورسیهٔ این نیرو برای اعزام به کشور ایتالیا انتخاب گردید. از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۸ به مدت چهار سال در دانشکدهٔ دریایی ایتالیا آموزش‌های مختلف دریایی را فرا گرفت و با درجهٔ نوابان دومی به کشور بازگشت و در پایگاه دریایی خرمشهر مشغول خدمت شد.

اولین تجربهٔ خدمتی ملک‌زادگان، با افسری ناوهای لجستیکی شروع شد و در این تجربه، مسئولیت‌های مختلفی مانند فرماندهی ناو لنگه و ناو لجستیکی هرمز را برعهده گرفت. او سپس وارد خدمت در ناوهای پاسیور «فریگیت» که یک سطح پایین‌تر از ناوشکن است، شد و در این مرحله نیز به عنوان افسر ضدزیردریایی، فرمانده دومی، فرماندهی و... مشغول خدمت گردید. او طی این مراحل که به نسبت، زمانی طولانی - از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳ - بود، توانست بیشترین زمان دریانوردی ارتش را به خود اختصاص دهد.

ملک‌زادگان در سال ۱۳۵۳، برای گذراندن دوره تخصصی ضدزیردریایی به کشور انگلستان اعزام شد و پس از گذراندن این دوره شش ماهه، به ایران بازگشت و با ادامه خدمت خود در بندر خرمشهر و بندر امام خمینی^(۶)، با اینکه بسیار جوان بود، به دلیل تخصص، مهارت و لیاقتی که از خود نشان داد، از طرف مسئولان وقت به عنوان فرمانده ناو پاسیور انتخاب شد. در همین زمان دوره فرماندهی و کنترل را در کشور پاکستان سپری کرد و در سال ۱۳۵۵، بنا به درخواست معاون هماهنگ‌کننده ناوگان وقت - که از افسران ارشد و کارآمد نیروی دریایی ارتش بود و اکنون دوران بازنشستگی خود را طی می‌کند - به ناوگان نیروی دریایی بندرعباس منتقل و در آنجا به عنوان افسر طرح‌های عملیاتی ناوگان که یکی از مشاغل فکری و حساس دریایی است، مشغول خدمت شد تا ضمن استفاده از تخصص و تجربه او، زمینه‌های لازم برای واگذاری مشاغل مهم‌تر به این افسر کارآمد ارتش فراهم شود.

در اواسط سال ۱۳۵۷، دریادار ملک‌زادگان به عنوان فرمانده یکی از زیردریایی‌های خریداری شده از کشور آمریکا (نهنگ، کوسه و دلفین) انتخاب شد و برای تحویل گرفتن زیردریایی دلفین، همراه با تعدادی از نیروهای تحت امر خود به آن کشور اعزام گردید؛ اما با گذشت چند ماه و در حالی که مراحل نهایی تحویل گرفتن زیردریایی در حال انجام بود، با وقوع انقلاب اسلامی ایران و قطع شدن روابط کشورمان با آمریکا، آن کشور از تحویل زیردریایی‌های مذکور خودداری کرد. در آن هنگام، مأموریت سرپرستی کارکنان نیروی دریایی مستقر در آمریکا را طی حکمی به ایشان واگذار کردند که این مأموریت تا اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ ادامه داشت. در آن زمان با اینکه نیروی دریایی آمریکا در صدد جذب تعدادی از افسران زبده نیروی دریایی ایران مانند ملک‌زادگان بود، او در مصاحبه‌ای اعلام کرد که حتی یک وجب از خاک کشورم را به همه

امکانات و تجهیزات شما نمی‌دهم و همراه با افسران همراهِش به کشور بازگشت.

در خردادماه ۱۳۵۸، ملک‌زادگان در پست فرماندهی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران مشغول خدمت شد و مسئولیت طرح‌های عملیات دریایی را برعهده گرفت. او در این سمت، طرح‌های مختلف عملیاتی را طرح‌ریزی کرد که در سال‌های اولیه جنگ تحمیلی، مورد استفاده قرار گرفت. با توجه به کارآمدی و لیاقت ایشان در بحبوحه جنگ تحمیلی، در سال ۱۳۶۴ از طرف فرمانده کل قوا، حضرت امام خمینی^(ع) به عنوان فرمانده نیروی دریایی جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد. در سال ۱۳۶۸، ملک‌زادگان طی حکمی، مشاورت رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را برعهده گرفت و در سال ۱۳۷۴ پس از سی سال خدمت شایسته و ارزشمند برای کشور، بازنشسته شد. نگاهی به سیر اقدامات و مسئولیت‌های دریادار ملک‌زادگان نشان می‌دهد که بسیاری از اقدامات ایشان همراه با ابتکار عمل و نبوغ نظامی بوده و هرکدام از آن اقدامات، نتایج ارزشمند و موفقیت‌آمیزی را همراه داشته است. در ادامه بخشی از مهم‌ترین اقدامات این امیر ارتش اسلام را مورد بررسی قرار می‌دهیم.



طرح ابتکاری و موفقیت‌آمیز ذوالفقار

پس از انتصاب دریادار ملک‌زادگان در مسئولیت طرح‌های عملیات دریایی در خردادماه ۱۳۵۸، ایشان که تخصص‌ها و تجربیات لازم دریایی را کسب کرده و به‌عنوان یک افسر هوشیار و کارآمد، همه تحرکات و اقدامات رژیم عراق را به‌عنوان مهم‌ترین کشور همسایه تهدید کننده ایران

در خلیج فارس و مرزهای آبی زیرنظر داشت، با اینکه هنوز آثار چندانی از وقوع جنگ بین عراق و ایران مشهود نبود و بسیاری از مسئولان توجه چندانی به این امر نداشتند، طرح ابتکاری و جامع «ذوالفقار» را که متشکل از چندین طرح عملیاتی کوچک‌تر می‌شد، تهیه کرد و در تیرماه ۱۳۵۸ به تأیید ستاد مشترک وقت و سپس به تصویب فرمانده کل قوا رساند. طرح عملیات مروارید، طرح اسکورت کاروان کشتی‌های جمهوری اسلامی ایران و... از جمله مهم‌ترین بخش‌های طرح ذوالفقار بود که با هدف قطع خطوط مواصلاتی رژیم عراق، حفظ خطوط مواصلاتی خودی و تسلط بر خلیج فارس و مرزهای آبی طرح‌ریزی شده بودند و با شروع تهاجم رژیم عراق به کشورمان، به‌وسیله نیروی دریایی ارتش به اجرا گذاشته شد و در همان اولین سال شروع جنگ، باعث انهدام و ناکارآمد شدن نیروی دریایی عراق گردید. عملیات مروارید در هفتم آذرماه ۱۳۵۹ براساس همان طرح اصلی ذوالفقار که در قرارگاه نیروی رزمی ۴۲۱ در بوشهر تشکیل و عملیاتی شده بود و نقشه‌ای که دریادار ملک‌زادگان طرح‌ریزی و پیش‌بینی کرده بود، اجرا شد که نتیجه آن نابودی و شکست نیروی دریایی عراق در خلیج فارس و انهدام سکوهای نفتی «البکر» و «الامیه» بود. طرح اسکورت کاروان کشتی‌های ایران نیز براساس همان طرح اصلی و برنامه ایشان از سال ۱۳۶۰ تا پایان جنگ به مرحله اجرا گذاشته شد و خطوط مواصلاتی رژیم عراق نیز طی چندین عملیات به‌طور کامل قطع شد.

با ساخت هدف کاذب برای انحراف موشک‌های دشمن، پس از قطع خطوط مواصلاتی رژیم عراق و وارد شدن شکست‌های پی‌درپی به نیروی دریایی آن رژیم، نیروی دریایی عراق به فکر قطع خطوط مواصلاتی ایران افتاد و چون موشک‌های «اس - تیکس» و ناوچه‌های اوزای ساخت روسیه آنان توان مقابله با ناوچه‌های موشک‌انداز مجهز به موشک «هارپون» که

بُرد آنها حدود دو برابر موشک اس - تیکس بود و ناوچه‌ها و همچنین نیروی هوایی ایران را نداشتند، اقدام به خرید تعدادی موشک اگزوسه از کشور فرانسه نمود تا بتواند کاروان‌های کشتی ایران را مورد هدف قرار دهد.

در مواجهه با این اقدام عراق، دریادار ملک‌زادگان نیز با استفاده از نبوغ نظامی و ابتکار عمل خود، طرح ابتکاری دیگری را ارائه کرد. او دستور داد یک هدف کاذب با پژواک بسیار بالا ایجاد شود؛ به گونه‌ای که صفحه رادار دشمن، پژواک این هدف کاذب را بسیار بیشتر از پژواک کشتی‌های ایران نشان می‌داد و در نتیجه، موشک‌های اگزوسه در ردیابی کشتی‌ها دچار اشتباه شده و به هدف کاذب برخورد می‌کردند. با این ابتکار عمل دریادار ملک‌زادگان، موشک‌های اگزوسه دشمن کارایی خود را از دست دادند و با وجود شلیک تعداد بسیار زیادی از موشک‌های مذکور توسط دشمن، فقط یک یا دو کشتی ایرانی مورد هدف این موشک‌ها قرار گرفت و آسیب ناچیزی به آنها وارد شد؛ به گونه‌ای که پس از مدتی رژیم عراق از عدم کارایی موشک‌های مذکور به کشور فرانسه گلایه کرد و خواهان دریافت موشک‌های پیشرفته‌تری شد.

در واقع اقدامات دریادار ملک‌زادگان در مقابل حملات مختلف و متعدد دشمن، مشخصه‌های کاملی از نبوغ نظامی و ابتکار عمل را ارائه می‌کند که مهم‌ترین این مشخصه‌ها، پیش‌نگری و تخمین حوادث و اقدامات آینده دشمن است؛ زیرا پیش‌بینی‌های اولیه و در نظر گرفتن جوانب امر، نقش بسیار مهمی در تصمیم‌گیری نهایی و میزان ابتکار عمل دارد و فرمانده خلاق و دارای نبوغ نظامی، کسی است که تمام جوانب و اطراف یک موضوع را بررسی کند؛ تمام پیش‌بینی‌ها را انجام دهد و سپس بهترین راه رسیدن به موفقیت را انتخاب و اجرا کند. دیگر مشخصه نبوغ نظامی دریادار ملک‌زادگان، هوش و ذکاوت ایشان است؛ زیرا هرچه

توانایی ذهنی و قدرت فکری یک فرمانده بالاتر باشد، در مقابل طرفندها و تجهیزات تهاجمی دشمن، روش‌های بهتر و دقیق‌تری به کار خواهد گرفت و با ابداع تجهیزات و روش‌های مناسب، از میزان تأثیرگذاری دشمن می‌کاهد.

امیر سرلشکر شهید مسعود منفردنیایی

«شهید خط مقدم»

مسعود منفردنیایی در سال ۱۳۰۸ در شهرستان آمل چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۳۱ با دیپلم طبیعی، وارد دانشکده افسری ارتش شد و پس از طی دوره سه ساله، به درجه ستوان دومی نائل و با انتخاب رسته زرهی به خدمت مشغول شد. او در طول خدمت با نظمی مثال زدنی و جدیت و صداقت در سمت‌های مختلف فرماندهی در یگان‌های رزمی به انجام وظیفه پرداخت و مدارج تحصیلی را از دوره مقدماتی و عالی زرهی تا دوره فرماندهی و ستاد و سپس دانشکده پدافند ملی با موفقیت پشت سر گذاشت و در سال ۱۳۵۵ به درجه سرهنگی نائل آمد.

وی در انقلاب شکوهمند اسلامی، همچون بدنه مؤمن و خدمتگزار ارتش، به دریای بی‌کران ملت پیوست و پس از پیروزی انقلاب به شکرانه استقرار نظام اسلامی، خود را وقف دفاع از انقلاب نو پای اسلامی کرد. او به پاس فداکاری و خدمات ارزشمندش، در سال ۱۳۵۹ به سمت فرمانده لشکر ۸۸ زرهی زاهدان و در سال ۱۳۶۰ به سمت فرمانده لشکر قدرتمند ۹۲ زرهی اهواز منصوب شد و در این مسئولیت‌ها و در همه میدان‌های دفاع از میهن اسلامی در برابر دشمنان، به انجام وظیفه پرداخت. حضور مداوم در خط مقدم جبهه و مسئولیت شناسی عمیق، از ویژگی‌های

بارزش بود. او با حضور پدران‌ه‌اش در کنار افسران، درجه‌داران و سربازان، به آنان روحیهٔ دلاوری و صبر و استقامت می‌بخشید.

کارنامهٔ او در دوران دفاع مقدس انباشته از افتخارات و قهرمانی‌هاست. وی در مسئولیت‌های فرماندهی در عملیات‌های بزرگ طریق‌المقدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر و رمضان خدمت کرد و در سمت فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان و فرمانده قرارگاه فتح، بارها به قلب دشمن تاخت و شکست‌های سنگینی بر پیکر دشمن وارد آورد. او به‌واسطهٔ لیاقت و شجاعت وافر خود، طی حکمی از سوی امیر صیادشیرازی، به جانشینی فرماندهٔ نیروی زمینی ارتش در جنوب منصوب شد و در طراحی عملیات‌های بزرگ رزمی در جنوب نقش مؤثری ایفا کرد. منفردنیایکی سپس در سال ۱۳۶۳ با کوله‌باری از تجربیات گران‌بها، در سمت جانشین ادارهٔ سوم ستاد مشترک ارتش منصوب و آمادهٔ ایفای مسئولیت‌های سنگین و جدید دیگری گردید. او در تاریخ ۱۳۶۴/۵/۶ به‌عنوان ناظر آموزش در رزمایش لشکر ۵۸ تکاور ذوالفقار که در شرایط واقعی جنگی اجرا شد، شرکت نمود و تقدیر الهی برآن شد که پس از سی و سه سال خدمت پر افتخار سربازی، در میدان آموزش و تمرین نظامی به درجهٔ رفیع شهادت نائل آید.



به هنگام شروع جنگ تحمیلی، منفردنیایکی فرماندهی لشکر ۸۸ زرهی زاهدان را برعهده داشت که داوطلبانه با نیروهایش به جبهه‌های جنوب عزیمت کرد و در بیستم فروردین ۱۳۶۰، فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی اهواز به او واگذار گردید. با این مسئولیت، او در عملیات‌های مختلف از جمله «طراح»، «طریق‌القدس»، «تنگه‌چزابه»، «فتح‌المبین»، «بیت‌المقدس»، «رمضان» و «الفجر ۱» شرکت کرد و با مشارکت سایر

فرماندهان ارتش، پیروزی‌های ارزشمندی نصیب نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران شد.

سرهنگ «علی‌اکبر اصلانی» می‌گوید: «وقتی شهید نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ شد، به همه یکان‌ها سرکشی می‌کرد و به یکان ما هم آمد. در آن زمان من فرمانده آتشبار یکم گردان ۳۸۸ توپخانه لشکر ۹۲ بودم. اولین جمله‌ای که ایشان گفت این بود که می‌خواهم تک‌تک شما را از نزدیک زیارت کنم و این وعده را از شما بگیرم که این دشمن متجاوز را از خاک کشورمان بیرون کنیم. من سرباز پیری هستم و به این سربازی افتخار می‌کنم. چهره من سوخته است؛ چون تمام خدمتم را در یکان‌های صف گذرانده‌ام. الان هم دست به‌سوی شما دراز می‌کنم و از شما می‌خواهم در این امر مقدس کمک کنید و این قول را به من بدهید که این دشمن را که در ارتفاعات الله اکبر مستقر شده، از کشورمان بیرون کنیم. سپس شهید نیاکی با همه سربازان روبوسی کرد و رفت»^۱.

در اینجا شهید نیاکی اولین قدم اساسی در انجام عملیات‌های جنگی را که همانا برقراری ارتباط مناسب با نیروهای تحت امر است برمی‌دارد؛ زیرا نوع و شکل رابطه‌ای که فرمانده با تک‌تک افراد برقرار می‌کند، مهم‌ترین عامل مؤثر در پیروزی یا شکست او در جنگ است. یکی از معاونان شهید نیاکی می‌گوید: «یک روز به‌همراه شهید نیاکی، یک راننده و یک محافظ به خط مقدم رفته بودیم. وقتی پیاده شدیم، جناب نیاکی به طرف مواضع دشمن حرکت کرد و همین‌طور به جلو می‌رفت. بر اساس وظیفه، ما هم باید پشت سرش می‌رفتیم. من عرض کردم: جناب سرهنگ خطرناک است! صلاح نیست شما به‌عنوان فرمانده لشکر جلو بروید. اگر خدای ناکرده اسیر شوید، خیلی مشکل‌ساز می‌شوید. ایشان

نگاهی به‌من کرد و گفت: ما کارت شناسایی و درجه نداریم که ما را بشناسند. من باید بروم جلو و منطقه علمپاتی را شناسایی کنم تا بتوانم با خیال راحت و وجدان آسوده، سربازان و درجه‌داران را برای انجام عملیات به اینجا بکشانم»^۱.

در اینجا هم شهید نیاکی به یکی دیگر از اصول فرماندهی که کسب اطلاع دقیق از وضعیت دشمن، موانع، نقاط ضعف و قوت، طرح‌ریزی دقیق عملیات و... است، توجه داشته‌اند. دانش و میزان شناخت و آگاهی فرمانده از موقعیت و وضعیت خودی و دشمن، از عوامل مؤثر در ابتکار عمل و نبوغ نظامی اوست و اساس، پایه و پیش‌نیاز هر عملی محسوب می‌شود. یک فرمانده، بدون شناخت و آگاهی لازم، نمی‌تواند تصمیم‌گیری، ابتکار عمل و اقدام مناسبی داشته باشد.

در موردی دیگر، سرتیپ «راعی دهقی» که همراه سرلشکر منفردنیاکی در عملیات الله‌اکبر - خیبر - حضور داشته و از نزدیک شاهد اقدامات این فرمانده دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران بوده است، می‌گوید: «در منطقه حمدان در نزدیکی ارتفاعات الله‌اکبر، نیروهای ما کپ کرده بودند و جلو نمی‌رفتند. شهید نیاکی که در منطقه حضور داشت، کلت خود را به‌دست گرفته، جلو افتاد و به تانک‌ها اشاره کرد که به‌دنبال او بروند؛ خودش هم جلوتر از تانک‌ها حرکت کرد. تانک‌ها پشت سر او به راه افتادند و شجاعت و ازخودگذشتگی این فرمانده لایق باعث شد عملیاتی که در آن منطقه گره خورده بود، به موفقیت برسد. چه بسا که اگر این مرد حرکت نمی‌کرد، نه تنها نمی‌توانستیم پیشروی کنیم، بلکه امکان این خطر نیز وجود داشت که همگی در زیر فشار حملات دشمن نابود شویم»^۲. در اینجا هم شهید نیاکی ابتکار عمل و نبوغ نظامی

^۱ زکریایی، حسین، هجرت به فطرت (خاطرات همسر شهید امیرسرلشکر منفردنیاکی).

پوربزرگ، علیرضا، ردپای پیر، ص ۳۴.

خود را به نمایش می‌گذارد. او که فردی شجاع و دلیر در همهٔ صحنه‌های جنگ بود، در لحظهٔ حساس عملیات، با اتکا به پروردگار و بهره‌گیری از تجربه و مهارتش، به صف دشمن هجوم می‌برد و آثار بسیار مطلوب و مناسبی را که همان شهامت، شجاعت، ایثار و اتکا به خداوند متعال است، در بین نیروهای تحت امر خود برجای می‌گذارد. همین جرئت و جسارت فردی، قدرت درونی و ایمان فرماندهانی مانند شهید نیاکی بود که در کنار عوامل دیگر موجب افتخارآفرینی‌ها و حماسه‌های دوران دفاع مقدس شد. آنجا که در عمل کار به جایی می‌رسید که همهٔ افراد مأیوس می‌شدند و یکان رزم در حال فروپاشی بود، این خصیصهٔ فرماندهان به همراه نبوغ نظامی و ابتکار عمل آنان، روحیهٔ نبرد را در افراد زنده می‌کرد و پلی برای دستیابی آنان به پیروزی می‌شد.

سپهبد شهید علی صیادشیرازی هم در خاطراتش می‌گوید: «در یکی از ساختمان‌های سوسنگرد نشسته بودیم. برادر ردانی‌پور گفت: اگر موافقید چراغ‌ها را خاموش کنیم و دعای توسل بخوانیم. این سخن به دل همه چسبید و دعای توسل شروع شد. واقعاً اشک ریخته می‌شد؛ ناگهان متوجه حق‌ها یکی از حضار شدم؛ طوری که گریهٔ او همه را تحت‌الشعاع قرار داده بود. نگاه کردم دیدم سرهنگ نیاکی است؛ پیرترین مرد نه تنها جمع ما، بلکه کل ارتش و ما از او پیرتر نداشتیم. او دستمال سفیدی را جلو صورتش گرفته بود و گریه می‌کرد. من با دیدن گریهٔ او در خود احساس حقارت کردم و گفتم: ما می‌گوییم تعهدمان بیشتر است و انقلابی‌تر هستیم و مدعی هم هستیم؛ ولی به حال این پیرمرد نرسیدیم. این خاطره را بعد از عملیات طریق‌القدس برای حضرت امام^(ره) بیان کردم. حضرت امام^(ره) فرمودند: این، اصل رجعت انسان به فطرت خود است. این‌ها دلشان نور الهی دیده و قلبشان روشن شده است. بروید از این

فضای نورانی بهره‌برداری کنید»^۱.

این خاطره شهید صیاد در خصوص شهید نیاکی و سایر خاطرات بیان شده، بیانگر ایمان و اعتقاد قوی شهید نیاکی به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی فرماندهی است. ایمان و اعتقاد الهی با دید، نگرش و جهان‌بینی خاصی که به انسان می‌دهد، او را از انحصار تنگ و تاریک مادیات رها کرده، متوجه ابعاد دیگر شخصیت انسانی می‌کند. این نگرش باعث می‌شود که فرمانده در هیچ حال مأیوس و افسرده نشده و با نفس قوی و اراده و توان کافی دست به ابتکار عمل و خلاقیت زده و بدین ترتیب نبوغ نظامی خود را آشکار کند.

یکی دیگر از خصوصیات شهید منفردنیاکی که می‌توان آن را ناشی از نبوغ نظامی و فرماندهی بسیار مؤثر او دانست، توجه به همه مسائل و حوادث اطراف خود و از جمله وضعیت خانوادگی و روحی نیروهای تحت امرش است. او در گرماگرم جنگ و درحالی که مسئولیت فرماندهی عملیات را برعهده داشت، رفع مشکلات نیروها را یکی از وظایف اصلی هر فرمانده می‌دانست. امیر سرتیپ دوم بازنشسته «سیدمجتبی تهامی» یکی از هم‌زمان شهید نیاکی با نقل خاطره‌ای از ایشان می‌گوید: «وقتی شهید نیاکی متوجه شد که نگران امتحانات پسر هستم، نامه و هدیه‌ای برای او فرستاد که متن نامه ایشان چنین بود: پسر! تو افتخار کن که پدرت یک فرمانده ارتشی است و در جبهه‌ها افتخار می‌آفریند. آنچه فکر پدر تو را مشغول کرده، مسئله درس و آینده توست. من این هدیه ناقابل را برای تو می‌فرستم که یادآوری کنم وقتی پدرت با آن همه خستگی از عملیات و شناسایی‌های خطرناک برمی‌گردد، باید از طرف تو آرامش فکری داشته باشد و نگران تو و خانواده‌اش نباشد»^۲.

همان مدرک، ص ۷۰.

پوربزرگ، علیرضا؛ ردپای پیر؛ صص ۷۴-۷۳.

در این واقعه اگر شهید نیایی در آن جلسه به افسر زبردست خود پرخاش می‌کرد که چرا خود در میان جمع و دلش جای دیگر است، به‌طور قطع اثر چندان مطلوبی بر جای نمی‌گذاشت؛ ولی شهید نیایی با درایت و فهم مدیریتی خود، یک حرکت ماندگار انجام داد. او به این موضوع اساسی توجه داشته که پرورش انسان‌های خلاق، مستلزم عدم بروز رفتارهای سازمانی نابهنجار با افراد تحت امر خود است. بنا به نظر «کانفیلد»، خلاقیت را نمی‌توان از دیگران انتظار داشت؛ مگر اینکه فضای حمایتی ایجاد شود تا انسان‌ها در چنین فضایی قادر به بروز استعداد‌های خلاق خود باشند.^۱ از بین رفتارهای مخربی که مانعی جدی بر سر راه پرورش تفکر خلاق محسوب می‌شود، جریمه کردن اشتباهات و مجازات کردن شکست‌های افراد تحت امر است. اگر احساس مفید واقع شدن و حتی ارزشمندی را جزو اساسی‌ترین انگیزه‌های افراد در کار کردن بدانیم، این احساس فقط در فضایی قابلیت رشد دارد که با اشتباهات مدارا شود. از دیگر خصوصیات بارز شهید منفرد نیایی، توجه داشتن ایشان به موضوع تشویق نیروهای تحت امر خود و قدرشناسی از آنان به‌خاطر فعالیت‌های دلیرانه و شجاعانه است. امیر سرتیپ دوم بازنشسته «غلامحسین دربندی» می‌گوید: «وقتی عملیات شهید رجایی و باهنر در منطقه «الشهطیه» در تاریخ یازدهم شهریور ۱۳۶۰ انجام شد و تپه سبز به تصرف نیروهای ما درآمد، شهید منفرد نیایی، فرمانده لشکر ۹۲ زرهی، به همراه سرلشکر ظهیرنژاد، فرمانده وقت نیروی زمینی به آنجا آمدند و می‌خواستند از تپه سبز بازدید کنند. آنجا منطقه خطرناکی بود و هر روز چندین نفر از نیروهای ما شهید می‌شدند. من از آنها خواستم که به‌دلیل خطرناک بودن منطقه در آن نقطه نمانند و به منطقه امنی بروند.

شور و شوق در محیط کار؛ کانفیلد و دیگران، ترجمه عباس چینی و نگین صراف؛ ص ۳۷۰.

شهید منفرد نیاکی لبخندی زد و با همان لبخند از من خواست که دیگر این بحث را ادامه ندهم. در این حال ناگهان یک فروند بالگرد نفربر عراقی در منطقه ظاهر شد و اقدام به پیاده کردن نیرو کرد. استوار اژدری که موشک انداز تاو بود، بالگرد را نشانه گرفت و آن را منهدم کرد. سرهنگ منفرد نیاکی با دیدن این مهارت و هنر استوار اژدری، بلافاصله به او درجه ستوان یار سومی داد و همان جا درجه ایشانش را ابلاغ کرد.^۱ در اینجا نیز شهید منفرد نیاکی یکی دیگر از خصوصیات فرماندهان دارای ابتکار عمل و نبوغ نظامی را از خود بروز می‌دهد و آن قدرشناسی و تشویق به موقع و سریع نیروهای تحت امر و فراهم کردن شرایط مناسب برای ظهور خلاقیت و ابتکار عمل آنان است.

در جریان عملیات بیت‌المقدس نیز با اینکه به‌هنگام شروع عملیات در تاریخ نهم اردیبهشت ۱۳۶۱، خبر فوت دختر شهید منفرد نیاکی را به او می‌دهند، این فرمانده شجاع و متعهد ارتش جمهوری اسلامی ایران، حاضر به ترک جبهه‌های جنگ نمی‌شود و با استفاده از طرح‌های ابتکاری و نبوغ نظامی خود، نیروهای جمهوری اسلامی ایران را در آزاد سازی خرمشهر یاری می‌کند. نمونه‌ای از طرح‌های ابتکاری و نبوغ نظامی شهید منفرد نیاکی از زبان هم‌رزمش سرهنگ جانباز هوشنگ کریم‌پور چنین است: «در عملیات بیت‌المقدس، ما یکان احتیاط بودیم. روز دهم به ما دستور دادند که وارد عمل شویم. ما هم بی‌درنگ از پل عبور کرده و درحالی که یکان تک‌ور را پشتیبانی می‌کردیم، به پیشروی ادامه دادیم و حدود هفت کیلومتر جلو رفتیم. ناگهان شنی یکی از تانک‌های ما پاره و معلوم شد که در میدان مین گرفتار شده‌ایم. خیلی سریع شروع به گشودن معبر کردیم که در این حال شهید منفرد نیاکی خود را به یکان ما

پوربزرگ، علیرضا؛ ردپای پیر؛ ص ۵۸.

رساند و پس از سلام و احوال‌پرسی، به ما دستور داد که مسیر خود را کمی منحرف و با چراغ روشن به جلو حرکت کنیم. ما بی‌درنگ سرچ لایت‌ها^۱ و چراغ خودروها را روشن و با نهایت سرعت به طرف جلو حرکت کردیم. این کار با آنکه خطرناک بود، ولی فواید زیادی داشت؛ از جمله اینکه تمام منطقه روشن شد؛ میادین مین و موانع مشخص شدند و غرش تانک‌ها، توان رزمی نیروهای خودی را بالا برد و باعث ترس و وحشت دشمن شد. این ابتکار شهید نیاکی به کار ما سرعت بخشید و توانستیم ابتکار عمل را در آن منطقه به دست بگیریم. این حرکت و نبوغ نظامی از افرادی مانند شهید منفرد نیاکی بارها و بارها سر زد که توانستیم عملیات‌های بزرگی مثل فتح‌المبین، بیت‌المقدس و... را با موفقیت به پایان ببریم»^۲.

در اینجا نیز شهید منفرد نیاکی پس از برخورد نیروهای تحت امر خود با مانع مهمی مثل میدان مین در حین عملیات، با بررسی وضعیت خاص نیروهای خودی و دشمن و سپس اتخاذ تصمیم مناسب، ضمن حفظ نیروها، طرح یک حمله اساسی علیه دشمن را پی‌ریزی می‌کند که این امر ناشی از تفکر خلاق و نبوغ نظامی آن فرمانده دلیر است.

امیرسرلشکر شهید حسن آبشناسان

«چریک پیر»

این فرمانده دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۱۵ هـ.ش در خانواده‌ای متعهد و مؤمن در تهران دیده به جهان گشود. دوران کودکی را با تحصیل در مدرسه سپری نمود و در سال ۱۳۳۶ با اخذ مدرک دیپلم، وارد دانشکده افسری شد. در سال ۱۳۳۹ با درجه ستوان دومی فارغ‌التحصیل شد و یک سال بعد، دوره مقدماتی را به پایان رساند. پس از آن در اولین دوره «تکاور»، «دوره‌های عالی ستاد فرماندهی»، «دوره‌های چتربازی و تکاوری» در داخل و خارج کشور شرکت کرد و تمامی این مراحل را با موفقیت پشت سر گذاشت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به درجه سرهنگی ارتقاء یافت و فرماندهی «یکان جنگ‌های نامنظم در قرارگاه حمزه سیدالشهدای ارتش» را برعهده گرفت. شهید آبشناسان با تشکیل سپاه، نیروهای جدید را در آموزشگاه «سعدآباد» تحت تعلیم خود قرار داد و در سال ۱۳۶۳، مطابق حکم رسمی «قرارگاه رمضان»، فراهم نمودن زمینه‌های آموزش جنگ‌های نامنظم سپاه به وی واگذار شد.

آبشناسان با پذیرفتن این مسئولیت، تاکتیک‌های جنگ‌های چریکی را به برادران سپاهی، بسیجی و هم‌زمان خود آموزش داد و شاگردان بسیاری در این زمینه‌ها تربیت کرد که همه آنان در میدان مبارزه به

زیبایی افتخار آفریدند. در آغاز جنگ تحمیلی، خاک جبهه جنوب با صلابت گام‌های او آشنا شد و او در عملیات‌های پیرانشهر، سردشت و بانه، حماسه‌ها آفرید و با رشادت‌های خود، یادش را در تاریخ خونین دفاع مقدس و قلب‌های ملت ایران ماندگار کرد. وی که از هم‌زمان و یاران نزدیک شهید «محمد بروجردی» بود، در حالی که فرماندهی تیپ ۲۳ نوهده، فرماندهی قرارگاه حمزه و لشکر تکاور را برعهده داشت، در سال ۱۳۶۴، هم‌زمان با عملیات قادر، در منطقه «لولان» بر اثر اصابت ترکش، به درجه رفیع شهادت نائل آمد.



توان ارائه ایده‌های جدید با توجه به موقعیت و وضعیت جنگ

ارائه ایده جدید جنگی با توجه به وضعیت، حالت و شرایط زمانی و مکانی حاکم بر میدان جنگ، یکی از مشخصه‌های افراد دارای نبوغ نظامی و ابتکار عمل است؛ زیرا موقعیت‌ها و شرایطی که هر لحظه فرمانده و یکان رزم را در برمی‌گیرد، تعیین کننده عملکرد آن یکان می‌باشد و در مراحل مختلف آفند و پدافند، تک و پاتک، عقب‌نشینی و پیشروی و... باید به‌گونه‌ای خاص عمل شود. در روزهای اول جنگ، شهید آشناسان پس از ورود به جبهه‌های جنگ، با بررسی موقعیت و وضعیت جنگ و همچنین اوضاع و احوال تجهیزات و نفرات دشمن، ایده انجام عملیات چریکی - نامنظم - را مطرح می‌کند و با اینکه انجام جنگ چریکی در دشت باز کار ساده‌ای نیست، او به این نتیجه می‌رسد که چون نیروهای عراقی در سنگرها مستقر شده و بیرون نمی‌آیند، باید از این ضعف استفاده کرده، آنان را از سنگر بیرون کشید و به آنها ضربه زد. با این ایده، او موفق می‌شود در دشت عباس، پایگاه عملیات نامنظم - چریکی - ایجاد کند و سپس با استفاده از اطلاعات نیروهای بومی،

گشتی‌های دوربرد انجام دهد که گاه حدود ۴۰ کیلومتر درون رمل‌ها پیش رفته و به عقبه نیروهای عراقی می‌رسد و با کمین زدن به عراقی‌ها، تعداد زیادی از آنان را به اسارت می‌گیرد. امیر سرتیپ «دادبین» می‌گوید: «شهید آبناسان صدمات زیادی به نیروهای عراقی در منطقه دشت عباس وارد کرد و شناسایی‌های بسیار ارزشمندی انجام داد؛ به گونه‌ای که خیلی از این شناسایی‌ها، راه‌گشای بعضی از عملیات‌های گسترده ما شد»^۱.

سرعت عمل و واکنش در مقابل دشمن

در میدان نبرد و مبارزه با دشمن که هر لحظه منتظر غفلت و اشتباه ماست، اگر درنگ کرده و از خود سستی نشان دهیم، دشمن از فرصت استفاده کرده و ما را تهدید می‌کند؛ به همین دلیل باید انجام هر کنش و واکنشی با نهایت سرعت و کمترین اتلاف وقت باشد. چه بسا عملیات‌هایی که تحت تأثیر تصمیم‌گیری‌های فرماندهان و سرعت عمل آنان در اجرای تصمیم، به موفقیت تبدیل شده و قدرت ابتکار عمل از دشمن گرفته شده است؛ زیرا سرعت کنش و واکنش از حضور ذهن، اطلاعات و آگاهی و هوشیاری فرمانده سرچشمه می‌گیرد. شهید آبناسان پس از تشکیل پایگاه عملیات‌های نامنظم در جنوب، به دستور سرلشکر «ظهیرنژاد» - فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش - به منطقه کردستان که درگیر جنگ با عناصر ضدانقلاب از یک طرف و نیروهای عراقی از طرف دیگر بود، می‌رود و با بررسی اوضاع آن منطقه، به این نتیجه می‌رسد که باید هرچه زودتر عملیاتی در آنجا آغاز شود. فرماندهان حاضر در منطقه معتقد بودند که اگر در کردستان عملیاتی را آغاز کنیم،

^۱ پوربزرگ، علیرضا؛ شیر صحرا؛ ص ۱۲.

تلفات سنگین تری خواهیم داد و بهتر است وضعیت به همین ترتیب باقی بماند تا تکلیف ما با عراق روشن شود؛ اما آشناسان می گویند: «ما توانایی داریم که همزمان با جنگ با عراق، منطقه را از وجود عناصر ضدانقلاب پاکسازی کنیم» و سرانجام نیز با تأکید و اصرار او، تیپ ویژه شهدا و همزمان شهید آشناسان و شهید بروجردی، با تلفیق سپاه و ارتش، از سردشت و پیرانشهر^۱ وارد عمل شده و گروهی ضربتی هم از سنجندج وارد عمل می شود که در نتیجه نیروهای ایران می توانند در مدت سه ماه، عناصر ضد انقلاب را به داخل خاک عراق فراری دهند. امیر سرتیپ «ادیبی» می گویند: «در آن زمان، این کار بسیار مهم و با ارزش، آن قدر برای کشورمان مؤثر واقع شد که فیدل کاسترو رهبر کوبا، که با جنگ های چریکی به قدرت رسیده بود، در مورد این کار نیروهای نظامی کشورمان به نمایندگان ایران گفته بود: من عظمت انقلاب شما را قبول دارم. شما کار بزرگی انجام دادید و با آمریکایی ها جنگیدید و آنان را بیرون کردید؛ اما به من بگویید که چگونه به منطقه کردستان امنیت دادید؟ این کار شما برای من مهم تر از پیروزی انقلاب شماست»^۲.

جرئت، جسارت و شهامت

یکی از مشخصه های افراد دارای نبوغ نظامی، داشتن جرئت، جسارت و شجاعت است تا بتوانند با اتکا به خداوند و بهره گیری از شرایط جنگ،

^۱ نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به دلیل تجربیاتی که از عملیات های گذشته در کردستان به دست آورده بودند، با ترکیب نیروهای ارتش و سپاه، نوعی عملیات جدید را طرح ریزی کردند که موفقیت های چشمگیری به دنبال داشت. این عملیات با مشارکت تیپ های ۱ و ۳ لشکر ۶۴ پیاده و نیز یک تیپ از لشکر ۲۸ کردستان و تیپ ویژه شهدا از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، در محور ۹۰ کیلومتری پیرانشهر - سردشت و در منطقه معروف جنگل های آواتان انجام گرفت که در نتیجه آن کلیه پایگاه های ضد انقلاب در این منطقه به تصرف نیروهای اسلام درآمد و نیروهای ضد انقلاب با دادن تلفات فراوان، ناگزیر به ترک خاک مقدس میهن اسلامی و فرار به داخل عراق شدند.

به صف دشمن هجوم برند و با این کار روحیه آفندی را در میان نیروهای تحت امر خود القا کنند. در واقع همین جسارت و شجاعت یک فرمانده در بیشتر مواقع به عنوان پلی برای دستیابی نیروهای نظامی به پیروزی عمل می‌کند. در خصوص جرئت، جسارت و شهامت شهید آبناسان، آقای «محمدعلی صمدی» که از هم‌زمان ایشان بوده، می‌گوید: «باور نمی‌کنید اگر بگویم که ۴۰ کیلومتر از آخرین منطقه محل درگیری، پیشروی کردیم. مطمئن هستم که باور نمی‌کنید، چون خود ما هم باور نمی‌کردیم؛ اما سرهنگ [آبناسان] بی‌توجه به اضطراب ما و موقعیت دشمن تا آنجا جلو رفته بود. در یک کمین در محور دشت‌عباس، سه خودروی عراقی را منهدم و حدود ۱۵ نفر از آنان را اسیر کرده، به عقب برگشتیم. در تمام طول راه، سرهنگ به وسیله نقشه مراقب بود تا گم نشویم. وقتی برگشتیم و سرهنگ گزارش کار را ارائه کرد، فرماندهان دیگر دهانشان از تعجب باز مانده بود. یکی از افسران جلو آمد و پرسید: جناب سرهنگ! من به هیچ وجه متوجه نمی‌شوم؛ آخر چطور می‌شود که شما ۴۰ کیلومتر وارد خاک دشمن شوید، از دشمن اسیر و تلفات بگیرید و سالم به موقعیت خودی باز گردید؟ سرهنگ لبانش به خنده باز شد و جواب داد: این کار من است؛ من یک افسر نیروی مخصوص هستم. انجام عملیات نفوذی و ضربه زدن به دشمن در خاک خودش با کمترین نفرات و تلفات، جزو وظایف اصلی من است. من کاری بیشتر از وظیفه‌ام انجام نداده‌ام»^۱.

توجه به امر آموزش نیروها

یکی از ارکان آمادگی نظامی و توان رزمی نیروهای مسلح، امر خطیر آموزش است. کسب مهارت‌ها و فراگیری آموزش‌های ارائه شده، از چنان

اهمیتی برخوردار است که در زمان صلح، وقت و هزینه زیادی از یگان‌های نیروهای مسلح را به خود اختصاص می‌دهد و البته در زمان جنگ نیز تداوم پیدا می‌کند. در ارتباط با آموزش، در میان نظامیان ضرب‌المثلی معروف است که «هر چه قدر در زمان صلح عرق بیشتری ریخته شود، در زمان جنگ خون کمتری ریخته خواهد شد.» از این رو طرح‌ریزی و اجرای انواع آموزش‌ها و تمرینات رزمی، اصلی‌ترین دل‌مشغولی مدیران و فرماندهان نظامی در زمان صلح و جنگ است. هرچند موضوع آموزش در تمامی حوزه‌های نظامی حائز اهمیت فراوان است، اما این امر در حوزه عملیات‌های ویژه و جنگ‌های نامنظم، اهمیت مضاعفی می‌یابد.

شهید آشناسان که خود یکی از زبده‌ترین و ورزیده‌ترین نیروهای ویژه و جنگ‌های نامنظم به حساب می‌آمد، در روزهای آغازین جنگ با بررسی اجمالی وضعیت نیروهای خودی و دشمن، به خوبی دریافته بود که بهره‌گیری از جنگ نامنظم علیه دشمن متجاوز، از کارآیی بالایی برخوردار خواهد بود و از این‌رو تلاش‌های خالصانه و بی‌وقفه خود را بر این موضوع اساسی متمرکز کرده بود. با توجه به نتایج به‌دست آمده از این شیوه جنگی، بعد از مدتی برای همه مشخص شد که این ایده و طرح آشناسان موفق بوده و بهتر است که ادامه پیدا کند و افراد زیادی این شیوه جنگی را آموزش ببینند؛ بنابراین آشناسان به‌طور پراکنده و در موقعیت‌های مختلف به آموزش افرادی که با او هم‌رزم بودند، می‌پرداخت. او حتی خودش، با توجه به دست‌نوشته‌ها و اسناد مکتوب به‌دست آمده از ایشان، برای این شیوه جنگی و نحوه آموزش آن به افراد، نمودار سازمانی یک آموزشگاه را که شامل بخش‌های مختلف اداری و پشتیبانی، کمیته تکاور و کوهستان، سلاح، تخریب، اطلاعات و عملیات، مخابرات، بهداشتی، هواپرد و آبخاکی باشد، ترسیم کرده بود. در ادامه، با موفقیت‌های بسیار

خوب آشناسان در امر آموزش افراد و شیوه‌های ابتکاری و خلاق او در این زمینه، باعث شد تا در سال ۱۳۶۳، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در آن زمان نیروی جدیدی بود، از ارتش جمهوری اسلامی بخواهد که آشناسان را برای آموزش افراد به سپاه مأمور کند.^۱ برای این منظور، سپاه نامه‌ای را با این مضمون به ارتش ارسال می‌کند: «سپاه جهت راه‌اندازی آموزش جنگ‌های نامنظم، احتیاج به افراد مجرب و با سابقه در این امور دارد و با توجه به سابقه و تجربیات ارزشمند آن نیرو در این زمینه و صحبتی که با جناب سرهنگ صیاد شیرازی و همچنین برادر فوق‌الذکر [آشناسان] در این رابطه شده، خواهشمند است ایشان را جهت راه‌اندازی این آموزش به سپاه، به مدت یک‌سال مأمور فرمایید».^۲

آشناسان آموزش نیروهای سپاه را با استفاده از روش‌ها و فنون مناسب و ابتکاری که همه ناشی از نبوغ نظامی ایشان است انجام می‌دهد و همین آموزش‌ها باعث می‌شود تا نیروهای جمهوری اسلامی ایران - اعم از ارتش، سپاه و بسیج - بتوانند به کمک سایر عوامل، پیروزی‌های درخشانی را در عملیات‌های مختلف به دست آورند. شهید بروجردی - قائم‌مقام قرارگاه حمزه سیدالشهدا - نیز آشناسان را استاد خود در امر آموزش می‌خوانده، برای او احترام خاصی قائل بوده و در بین سپاهیان، او را به عنوان نابغه نظامی معرفی می‌کرده است.^۳ آموزش‌ها و طرح‌ریزی‌های شهید آشناسان در عملیات‌های داخلی کردستان در سال‌های ۵۹ تا ۶۱ نقش اساسی در پیروزی‌های چشمگیر رزمندگان اسلام در این خطه علیه عوامل مزدور استکبار ایفا کرد.

تصویر این اسناد در آخر کتاب «شیر صحرا» موجود است.

همان مدرک.

همان مدرک، ص ۷۲.

طرح‌ریزی عملیات‌های خط‌شکن و حملهٔ پیشدستانه

به‌طور کلی برای سلب ابتکار عمل از دشمن و جلوگیری از قرار گرفتن او در یک وضعیت تاکتیکی برتر و سرانجام انهدام دشمن با اجرای هجوم خردکننده و شدید در زمان و مکان مناسب، لازم است که عملیات‌های غافلگیرانه و پیشدستانه توسط فرماندهان جنگ، طرح‌ریزی و اجرا شود. این امر را که در حد توان فرماندهان دارای نبوغ نظامی و ابتکار عمل است، می‌توان در اقدامات و فعالیت‌های آشناسان مشاهده کرد؛ از جمله اینکه پس از انجام عملیات‌های متعدد پاکسازی در کردستان توسط آشناسان و هم‌زمانش، این شهید بزرگوار پیشنهاد می‌دهد که برای حفظ مرزهای کشور، باید جنگ به داخل خاک عراق کشیده شود. این پیشنهاد با مخالفت عدّهٔ زیادی از فرماندهان قرار می‌گیرد. آشناسان که به این پیشنهاد، اعتماد و اطمینان کافی داشته است، با استفاده از نبوغ نظامی و تجربه و تخصص خود، طرح مفصلی را تهیه کرده و به شورای امنیت ملی می‌برد و از آن دفاع می‌کند تا سرانجام مورد قبول واقع می‌شود. امیر سرتیپ «ادیبی» می‌گوید: «با اجرای این طرح، کردهای مخالف عراق به نیروهای ما پیوستند و جنگ با ضد انقلاب به داخل خاک عراق کشیده شد»^۱.

خودباوری

یکی دیگر از مشخصه‌های نبوغ نظامی و ابتکار عمل، خودباوری است که روحیه، جسارت و شهامت پای گذاشتن در میدان ناشناخته‌ها و صحنه‌های خطیر را به انسان بخشیده، باعث می‌شود که قوت‌ها و توانمندی‌ها، به عنوان فرصتی بی‌بدیل و سرمایه‌ای کارساز در خدمت

اهداف قرار گیرند. امام خمینی^(ره) معتقدند: «... همین باور توانایی، شما را توانا می‌کند... و برعکس، خود باختگی نه تنها موجب عدم بهره‌مندی از فرصت‌ها و عدم به‌کارگیری اثربخشی توانایی‌ها می‌شود، بلکه انسان را ضعیف می‌کند.»^۱ بررسی فعالیت‌ها و اقدامات آبناسان، نشانه‌ی کاملی از خودباوری و اعتماد به توانایی است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در انتخاب شیوه‌ی جنگ‌های نامنظم، ورود به کردستان و تصمیم به جنگ همزمان با عناصر ضدانقلاب و نیروهای عراقی، تصمیم ورود به خاک عراق و... مشاهده کرد.

از خودگذشتگی، ایثار و شجاعت

بدون داشتن روحیه‌ی از خودگذشتگی و شجاعت، انجام طرح‌های ابتکاری و بروز و ظهور نبوغ نظامی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا افراد ترسو و دارای اعتمادبه‌نفس پایین، هرگز جرئت ورود به خطوط مقدم، سنجیدن اوضاع و ارائه طرح و ایده را ندارند. روحیه‌ی از خودگذشتگی و شجاعت را در وجود شهید آبناسان می‌توان به وضوح مشاهده کرد که همواره در صحنه‌های اصلی و خطوط مقدم جنگ حضور داشته است و به‌طور معمول با آنکه فرماندهان با مستقر شدن در سنگرهای امن به هدایت عملیات می‌پردازند، او از جمله اولین افرادی بوده که به قلب نیروهای دشمن می‌زده است.

نحوه‌ی شهادت این فرمانده سرافراز و رشید اسلام نیز حاکی از شجاعت و جسارت وی در میدان نبرد است. در سال ۱۳۶۴ با اجرای عملیات «قادر» در شمال غرب میهن اسلامی و به هنگام پاتک نیروهای عراقی، او نیروی ضربت خود را وارد عمل کرده و خود نیز پیشاپیش آنان به دشمن

می‌تازد که در این اثنا و در ارتفاعات «سرسپندار» مورد اصابت تیر مستقیم دشمن قرار گرفته و به شهادت می‌رسد. شهید آبشناسان تنها فرمانده لشکری است که در خط مقدم جبهه‌های نبرد و با تیر مستقیم دشمن به شهادت رسیده است.

روح این امیر سرافراز ارتش اسلام شاد و یاد و خاطره او جاودانه و گرامی باد.

امیرسرلشکر خلبان شهید مصطفی اردستانی

«چابک چون عقاب»

مصطفی اردستانی در سال ۱۳۲۸ در روستای قاسم‌آباد از توابع شهرستان ورامین دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرستان ورامین گذراند و پس از اخذ دیپلم در سال ۱۳۴۸، به خدمت سربازی اعزام شد. او خدمت سربازی را به‌عنوان سپاه دانش در یکی از روستاهای اسفراین انجام داد و پس از انجام خدمت سربازی، در سال ۱۳۵۰ وارد دانشکدهٔ خلبانی نیروی هوایی شد و با گذراندن مقدمات آموزش پرواز در ایران، برای تکمیل دورهٔ خلبانی به کشور آمریکا اعزام شد. اردستانی پس از دریافت دانشنامهٔ خلبانی به ایران بازگشت و با درجهٔ ستوان‌دومی در پایگاه چهارم شکاری دزفول به‌عنوان خلبان هواپیمای «اف-۵» مشغول خدمت شد. با اوج‌گیری انقلاب شکوهمند اسلامی و حتی قبل از آن، جزو نخستین خلبانانی بود که در به‌ثمر رسیدن انقلاب اسلامی و آگاه کردن کارکنان نیروی هوایی نقش بسزایی داشت.

مصطفی اردستانی پس از انقلاب با جمعی از همکارانش اقدام به انتشار یک نشریهٔ درون‌گروهی به نام «مخلصین» کرد که حاوی مطالب اعتقادی و فرهنگی بود و باوجود شمارگان محدود، بسیار جالب توجه و در آگاه‌سازی کارکنان مؤثر بود. او در سال ۱۳۵۹ به‌عنوان افسر خلبان

شکاری در پایگاه شکاری تیریز مشغول به خدمت بود که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد. باوجود اینکه اردستانی در روز حمله هوایی دشمن به خاک میهن اسلامی در مرخصی به سر می‌برد، خیلی سریع خود را به پایگاه مربوطه رساند و از روز بعد، پروازهای جنگی خود را شروع کرد. وی در سال ۱۳۶۰ به‌عنوان فرمانده پایگاه پنجم شکاری در امیدیه انتخاب و در این پایگاه مشغول خدمت شد. او علاوه بر مسئولیت فرماندهی، خود نیز در پروازهای جنگی شرکت می‌کرد و نسبت به خدمات جانبی از جمله رسیدگی به امکانات زیستی و فضای سبز و... پایگاه نیز توجه ویژه داشت.

اردستانی در سال ۱۳۶۳ به سمت معاون عملیاتی پایگاه دوم شکاری منصوب شد و پس از سه سال انجام وظیفه در این مسئولیت، در سال ۱۳۶۶ به‌عنوان مدیر آموزش عملیات نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب شد. او پس از شهادت سرلشکر خلبان عباس بابایی که معاونت عملیات نیروی هوایی را عهده‌دار بود، به این سمت - معاونت عملیات نیروی هوایی - برگزیده شد و تا زمان شهادت عهده‌دار این مسئولیت مهم بود. شهید سرلشکر خلبان مصطفی اردستانی در طول جنگ تحمیلی همواره داوطلب مأموریت‌های مشکل بود و بارها اتفاق می‌افتاد که در یک روز، هفت‌بار به خاک دشمن حمله می‌برد. بدون شک او با انجام ۴۰۰ سورتی پرواز برون مرزی بر فراز خاک دشمن و ۱۷۲۴ ساعت پروازهای مختلف در خاک میهن اسلامی، یکی از قهرمانان جنگ به حساب می‌آید که چندین بار تا مرز شهادت پیش رفت و سرانجام در تاریخ پانزدهم دی ماه ۱۳۷۳ بر اثر سانحه هوایی به‌همراه فرمانده فقید نیروی هوایی، سرلشکر شهید منصور ستاری و چند تن دیگر از همزمانش، به آروزی دیرینه‌اش رسید و به لقاء معبود شتافت.



جرئت، شجاعت و جسارت

یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های لازم برای نبوغ نظامی، داشتن جرئت، شجاعت و جسارت است که این فرمانده دلیر ارتش اسلام از آن برخوردار بود. سرتیپ خلبان «حبیب بقایی» - فرمانده سابق نیروی هوایی ارتش - می‌گوید: «[اردستانی] به حدی جسور و شجاع بود که غیر از خدا از هیچ چیز هراس نداشت. تمام مأموریت‌های سخت و کم‌نظیر را با حملات پی‌درپی به پایگاه‌های شمال و شرق عراق و مناطق حساس و حیاتی انجام می‌داد. در انجام مأموریت‌ها هیچ کس به پای او نمی‌رسید. در عملیات‌ها همیشه پرچم‌دار و در صف مقدم بود و به سایرین نیز روحیه می‌داد و از هر چه در توان داشت دریغ نمی‌کرد... حتی بعضی از روزها پنج بار مواضع دشمن را مورد هدف قرار می‌داد.»^۱ سرتیپ خلبان «محمدتقی جدیدی» نیز می‌گوید: «شهید اردستانی همواره می‌گفت من وظیفه دارم پیشاپیش سایرین حرکت کنم تا مشکلاتشان را دریابم».^۲ همچنین سرتیپ «علی غلامی» نیز ضمن بیان خاطره‌ای از این شهید والامقام چنین می‌گوید: «یک هفته‌ای از انجام عملیات والفجر ۸ گذشته بود که هوا متلاطم شده و ابری سیاه رنگ همه جا را پوشانده و باران همه منطقه را زیر شلاق خود گرفته بود. در ساعت هشت صبح، نیروهای عراقی ضد حمله‌ای را آغاز کردند و حدود ساعت ۱۰/۳۰ صبح بود که خبر رسید نیروهای دشمن در میانه سد دفاعی ما رخنه کرده و توانسته‌اند از نقطه‌ای نفوذ کنند. وضعیت بسیار خطرناکی برای نیروهای خودی در خط مقدم ایجاد شده بود و مسئولانی که در قرارگاه زمینی - قرارگاه شهید همت - بودند، با اصرار زیادی درخواست می‌کردند که

اعجوبة قرن (مروری بر زندگی شهید سرلشکر خلبان مصطفی اردستانی)؛ صص ۲۵-۲۳.

همان مدرک، ص ۹۳.

نیروی هوایی هواپیما بفرستد و نوک حمله آنها را بکوبد. در آن زمان من به اتفاق شهید بابایی و شهید اردستانی در قرارگاه رعد - پایگاه امیدیه - بودیم. شهید بابایی که مسئولیت عملیات نیرو را عهده‌دار بود، در مقابل پافشاری مسئولان قرارگاه می‌گفت که در این شرایط بد جوّی، به هیچ وجه چنین امری ممکن نیست و احتمال اینکه هواپیما در این شرایط جوی سانحه ببیند، خیلی زیاد است. نمی‌توانیم چنین خطری را بپذیریم. شهید اردستانی که شاهد مکالمه بود، آمادگی‌اش را برای انجام این مأموریت اعلام کرد؛ ولی شهید بابایی مخالفت می‌ورزید... به هر حال شهید بابایی به رغم اینکه موافق نبود، چون اصرار مسئولان بیش از اندازه بود، اذن مأموریت را به شهید اردستانی داد.^۱

در این مأموریت، اردستانی موفق می‌شود که با شجاعت و جسارت تمام و به تنهایی، منطقه مورد نظر را بمباران کند و به پایگاه بازگردد. در واقع شهید اردستانی با شجاعت، جسارت، قدرت درونی و ایمانی خود، در بدترین شرایط رزمی و درحالی‌که یکان رزمی درحال هزیمت و فروپاشی بود، روحیه نبرد را در افراد زنده کرده و پلی برای دستیابی به موفقیت می‌شود.

خلق تاکتیک جنگی جدید

یکی از ابتکار عمل‌های شهید اردستانی در حملات هوایی که ناشی از نبوغ نظامی اوست، ابداع تاکتیک جدید جنگی است. بر اساس آموزش‌هایی که شهید اردستانی و هم‌زمانش از فرماندهان آموزشی خود دیده بودند، بمباران از ارتفاع بالا، با نوع خاصی از بمب بود که برای این ارتفاع مناسب بوده است؛ یعنی ابتدا باید اوج می‌گرفتند و سپس برای

انهدام هدف اقدام می کردند. این تاکتیک باعث می شده که به وضوح در دید رادارهای زمینی دشمن قرار بگیرند و هواپیماهای آنان، طعمه خوبی برای موشک‌های «سام ۶» عراق باشند. بر سر این موضوع و حوادث ناگواری که اتفاق می افتد، بین خلبانان بحث و بررسی صورت می گیرد و سرانجام شهید اردستانی که فرماندهی گروهی از خلبانان را در عملیات‌های مختلف برعهده داشت، تاکتیک جدیدی به افراد آموزش داده و اجرا می کند؛ به این صورت که خلبانان در حملات خود، برای دور ماندن از تیررس موشک‌های سام ۶ عراق که بُرد زیادی داشته و هواپیماها را در ارتفاع بالا به راحتی مورد هدف قرار می دادند، ارتفاع پایین را انتخاب می کنند تا در بُرد رادار دشمن قرار نگیرند.^۱ همچنین در رمضان سال ۱۳۶۵، مأموریتی برای بمباران سد و نیروگاه برق استان «دوکان» عراق از سوی ستاد نیرو به اردستانی و همزمانش ابلاغ می شود که نوع بمباران در این مأموریت، مختص هواپیمای «اف-۴» بوده است؛ زیرا باید از روش لاوبمبینگ - بمباران از ارتفاع پایین - استفاده می کرده اند؛ در صورتی که شهید اردستانی و همزمانش دارای هواپیمای «اف - ۵» بوده اند و استفاده از این روش، در کتاب راهنمای این هواپیما ذکر نشده بود. سرتیپ خلبان «محمدتقی جدیدی» در این زمینه خاطره‌ای بیان می کند: «شهید اردستانی با اینکه مسئولیت مهمی را در عملیات نیرو عهده دار بود، خود را به پایگاه تبریز رساند تا در این عملیات ویژه شرکت کند. در واقع روش «لاوبمبینگ» با هواپیمای «اف - ۵» روشی غیر مجاز بود که شهید اردستانی به دلیل پایین بودن درصد خطر، آن را به کار گرفت. با به کارگیری این روش، موفقیت‌های بسیاری حاصل شد و بدین شکل افتخارات بس بزرگی به کارنامه زرین هشت سال دفاع

مقدس ملت شریف ایران افزوده شد»^۱.

غلبه بر موانع طبیعی و مصنوعی محل عملیات

در حمله به پادگان «چومان» عراق در تاریخ بیست و دوم آبان ماه ۱۳۵۹ که اردستانی فرماندهی این عملیات را برعهده داشت، با توجه به اینکه این پادگان از نظر جغرافیایی در موقعیت خاصی بوده، یعنی در جایی قرار داشته که به راحتی امکان دسترسی و حمله به آن نبوده، اردستانی به چاره‌اندیشی در خصوص آن می‌پردازد. او قبل از همه چیز به سراغ یکی از افرادی که پیش از این، پادگان را با چشم خود دیده بود و آشنایی کاملی به منطقه داشته است می‌رود و با او صحبت می‌کند؛ سپس از پیرانشهر با تلفن مختصات دقیق آن را سؤال می‌کند و تاکتیک حمله را به گونه‌ای خاص طرح‌ریزی می‌کند. ایشان در خاطراتش می‌گوید: «تاکتیک حمله طوری بود که باید تا فاصله‌ای به عمق خاک دشمن نفوذ می‌کردیم و سپس با گردشی سریع، از پشت سر به آنان حمله می‌کردیم. این نوع تاکتیک باعث می‌شد تا عملیات در غافلگیری کامل دشمن انجام شود و چون از سمت مخالف به طرف آنان می‌رفتیم، نوعی گمراهی برایشان در برداشت و تا می‌خواستند بفهمند هواپیمای خودی است یا دشمن، ما کار خودمان را انجام داده و برمی‌گشتیم»؛ سپس اردستانی و همزمانش با موفقیت کامل و طبق نقشه که همه ناشی از نبوغ نظامی و ابتکار عمل چنین فرماندهانی است، تانک‌های مستقر در پادگان چومان را بمباران و منهدم کرده، به پایگاه خود باز می‌گردند.

در ادامه به ذکر خاطره‌ای از خود شهید اردستانی می‌پردازیم. این شهید بزرگوار در عملیات والفجر ۸، فرمانده دسته پروازی برای پشتیبانی

از نیروهای عمل کننده بوده و در روزهای سوم و چهارم عملیات که نیروهای عراقی، پیشروی نیروهای ایران را سد کرده بودند، نزد سردار رحیم صفوی - فرمانده وقت نیروی زمینی سپاه پاسداران - می‌رود و طرحی را برای بمباران و انهدام نیروهای دشمن ارائه می‌دهد. پس از موافقت با این طرح، شهید اردستانی فرماندهی دسته پروازی را برعهده گرفته و مأموریت خود را با موفقیت کامل به انجام می‌رساند. او در خاطراتش می‌گوید: «با سرعت زیاد از اروندرود عبور کردم. ناگهان در عمق ده کیلومتری خاک عراق، موشکی به هواپیمایم چنگ کشید و باک مرکزی هواپیما کنده شد و به سر بال هواپیما چسبید. فکر نمی‌کنم تا الآن چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده باشد. با دیدن این حالت شروع کردم به خواندن آیه «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ...» و از خدا و اهل بیت^(ع) کمک خواستم و بمب‌های خود را رها کردم. در این فکر بودم که بیرون بپریم یا نه. هواپیما از کنترل [من] خارج شده بود. در همین افکار دست و پا می‌زدم که ناگهان حس کردم هواپیما در کنترل من است».

در این موارد که ذکر شد، شهید اردستانی با ابتکار عمل و نبوغ نظامی خود، از متوقف شدن عملیات‌های خلبانان کشور جلوگیری و زمینه‌های ضربه زدن به دشمن را با تغییر تاکتیک فراهم می‌کند. در واقع با توجه به اینکه برتری تاکتیکی، تابعی از توانمندی در نوآوری و پاسخی سریع، هوشمندانه و خلاقانه به نیازها است، شهید اردستانی با خلاقیت و ابتکار عمل خود، موفقیت را برای خود و هم‌زمانش به ارمغان می‌آورد. نگاهی به گذشته و حال نیز نشان می‌دهد که خلاقیت، اکسیری است که کیمیاگران عصر حاضر به مدد آن، آینده را خلق و پایایی و پویایی خویش را تضمین می‌کنند.^۱ به بیان دیگر می‌توان گفت که خصیصه ابتکار عمل و

^۱ رضائیان، علی، مدیریت رفتار سازمانی (مفاهیم، نظریه‌ها و کاربردها)؛ ص ۴۰.

نبوغ نظامی در هر فرمانده، قهرمانان را از ترسوها، حرفه‌ای‌های موفق را از ناموفق‌ها و فرماندهان کامیاب را از فرماندهان سرگردان متمایز می‌سازد و اثر شگرفی بر کارایی فرمانده و افراد تحت امرش دارد.

شهید اردستانی به همراه شهید ستاری و سایر هم‌زمان فداکارش در حادثه سقوط هواپیمای نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران در روز پانزدهم دی ماه ۱۳۷۳ به درجه رفیع شهادت نایل آمد. یادش گرمی و راهش پر رهرو باد.

امیرسرتیپ خلبان شهید علی اکبر قربان شیرودی

«رکورددار بالاترین ساعت پرواز جنگی با بالگرد در جهان»

علی اکبر قربان شیرودی در دی ماه سال ۱۳۳۴ در شیروود تنکابن به دنیا آمد. دوران ابتدایی و دبیرستان را در تنکابن پشت سر گذاشت و سپس راهی تهران شد و همراه با کار، به تحصیل خود ادامه داد. با اتمام تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۵۱، وارد ارتش شد و دوره مقدماتی خلبانی را در تهران به پایان رساند. او سپس دوره بالگرد کبرا را در پادگان اصفهان طی کرد و با درجه ستوان یاری فارغ التحصیل شد. شیرودی پس از سه سال خدمت در ارتش، به کرمانشاه رفت و با کشوری و چند نفر دیگر آشنا شد؛ به طوری که بیشترین اوقات را با آنان می گذراند. با اوج گرفتن مبارزات انقلاب اسلامی، شیرودی از جمله ارتشی هایی بود که به صفوف راهپیمایان پیوست و به دستور حضرت امام خمینی^(ره) مبنی بر فرار سربازان از پادگان ها، او نیز از پادگان خارج شد و در صدد تشکیل گروهی چریکی برآمد.

با شروع وقایع پس از پیروزی انقلاب، با پیش مرگان گُرد مسلمان همکاری کرد و سپس با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، به سپاه غرب کشور پیوست. زمانی که جنگ کردستان آغاز شد، شیرودی و چند تن دیگر از خلبانان وارد جنگ شدند. او چنان جنگید که شهید دکتر مصطفی چمران او را ستاره درخشان جنگ کردستان می نامید و شهید

سرلشکر فلاحی نیز او را ناجی غرب و فاتح گردنه‌ها و ارتفاعات آربابا، بازی‌دراز، میمک، دشت ذهاب و پایگاه ابوذر معرفی می‌کرد.

شهید شیروودی بالاترین ساعت پرواز جنگی با بالگرد را در جهان به نام خود ثبت کرده است. او با حدود ۴۰ بار سانحه و بیش از ۳۰۰ مورد اصابت گلوله به بالگردش، باز هم سرسختانه می‌جنگید. وی بارها هنگام پرواز می‌گفت: «وقتی که پرواز می‌کنم، حالتی دارم همانند یک نفر عاشق که به طرف معشوق خود می‌رود. هر لحظه فکر می‌کنم که به معشوق خودم نزدیک‌تر می‌شوم و به آن آرزوی قلبی که دارم می‌رسم؛ ولی وقتی برمی‌گردم هر چند که پروازم موفقیت آمیز بوده است، باز مقداری غمگین هستم، چون احساس می‌کنم هنوز آن طوری که باید خالص نشدم تا مورد قبول دعوت خدا قرار بگیرم».

علی‌اکبر شیروودی سرانجام به خلوصی که خواهانش بود رسید و دعوت حق را لبیک گفت. او در هشتم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ در حالیکه تانک‌های عراقی به طرف قره‌بلاغ دشت ذهاب در حرکت بودند، با بالگرد به مقابله با آنان پرداخت و پس از انهدام چندین تانک، از پشت سر مورد اصابت گلوله تانک قرار گرفت و به شهادت رسید.



امیرسرتیپ خلبان علی‌اکبر شیروودی، از جمله دلیرمردانی است که حماسه‌آفرینی‌های او در قله‌های بلند غرب کشور مانند «بازی‌دراز»، «دشت لاله‌گون»، «سرپل ذهاب» و... در تاریخ جنگ ایران و عراق ماندگار شده است؛ خلبانی که بارها بر اساس شیوه‌های مخصوص خود بر روی مواضع دشمن در نقاط مرزی و داخل خاک عراق پرواز کرد و آنان را به خاک و خون کشید. او در سال ۱۳۵۱ وارد هوانیروز ارتش شد و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، دوره‌های مختلف خلبانی بالگرد کبرا را با موفقیت به پایان رسانید. با شروع تحرکات خرابکارانه گروه‌های ضد

انقلاب و نیروهای عراقی علیه کشورمان در اواخر سال ۱۳۵۷، او در پایگاه هوانیروز کرمانشاه مشغول خدمت بود و با پیوستن به سایر سیمرغ‌های هوانیروز کشورمان مانند شهیدان «احمد کشوری» و «حمیدرضا سهیلیان»، به مقابله با دشمنان متجاوز پرداخت. او در همان ماه‌های اولیه جنگ، با پروازها و حملات بی‌وقفه خود در عملیات‌های مختلف، رکورددار بالاترین ساعت پرواز جنگی با بالگرد در جهان شد و طی این عملیات‌ها، اقداماتی انجام داد که ناشی از نبوغ نظامی و ابتکار عمل این فرمانده دلیر ارتش اسلام است.

با شروع تهاجم رژیم بعثی عراق به کشورمان در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹، نیروی هوایی عراق در همان ساعات اولیه، بسیاری از شهرها و پایگاه‌های مهم را مورد حمله قرار داد. شهید شیرودی در پایگاه هوانیروز کرمانشاه، فرماندهی تعدادی از هم‌زمانش را برعهده داشت و منتظر صدور فرمان از طرف رده‌های بالاتر بود. با توجه به سیاست‌های بنی‌صدر به عنوان جانشین فرمانده کل قوا در آن زمان، به پایگاه هوانیروز کرمانشاه دستور داده می‌شود که هرچه سریع‌تر پایگاه را تخلیه کنند و به طرف شهرهای داخلی کشور عقب‌نشینی نمایند. یکی از هم‌زمان شهید شیرودی می‌گوید: «چهره شیرودی [با توجه به این دستور] از شدت عصبانیت گلگون شده بود و گفت: الآن به ما دستور داده‌اند که هرچه سریع‌تر پایگاه را خالی کنیم؛ در حالی که هنوز یک گلوله توپ هم اینجا نیفتاده است؛ سپس گفت: دشمن در سراسر مرزهای ما در حال پیشروی است، پس هر جا او پیشروی کرد، ما باید عقب‌نشینی کنیم؟! دستور داده‌اند پس از تخلیه پادگان، زاغه مهمات را با یک راکت از بین ببریم تا دست عراقی‌ها نیفتد؛ ولی نظر من این است که می‌توانیم بمانیم و مقاومت کنیم. حیف نیست این همه مهمات و موشک‌های خودمان را از بین ببریم؟ ما باید تا جایی که امکان دارد، این مهمات را روی سر

عراقی‌ها بریزیم؛ اگر پیشروی‌شان متوقف شد که چه بهتر، وگرنه استارت می‌زنیم و بالگردها را از اینجا دور می‌کنیم؛ موافقید؟^۱ پس از این سخنان، همه هم‌زمان شهید شیروودی تصمیم به مقاومت می‌گیرند و بچه‌های فنی به‌طور مرتب، موشک‌های تاو - ضد تانک - را سوار بالگردها می‌کنند و شهید شیروودی و هم‌زمانش با پرواز به طرف نیروهای مهاجم، موشک‌های تاو و رگبار توپ بالگردهای کبرا را بر سر آنان فرو می‌ریزند. هم‌زمان شهید شیروودی در ادامه می‌گوید: «این عملیات تا نزدیک غروب آفتاب طول کشید و در پایان آن، شهید شیروودی می‌گفت: اگر از ما توضیح بخواهند که چرا پادگان را تخلیه نکرده‌ایم، مسئله‌ای نیست. ارزش آن را دارد که بازداشت و یا حتی اخراج شویم. مملکت در خطر است و حقانیت ما سرانجام اثبات خواهد شد؛ اما شب ورق برگشت و همه چیز عوض شد. خبر شجاعت بچه‌ها و نجات یافتن سرپل ذهاب به تهران رسید و تلفنگرامی از تهران آمد که اسامی بچه‌ها را برای تشویق می‌خواستند. اضطراب و دلهره‌ای که در چشم و دل همه موج می‌زد، جای خود را به دریایی از شادی و امید داد. تشویق برای ما اهمیتی نداشت؛ مهم این بود که به حقانیت کار و راه خود پی برده بودیم و پیشروی دشمن را به‌سوی شهرهای مهمی مانند اسلام‌آباد و کرمانشاه، متوقف کرده بودیم».^۲

در اینجا شهید شیروودی با توجه به ایمان قوی، غیرت میهنی، آشنایی کامل با موقعیت جغرافیایی محل استقرار خود، دلیری، شجاعت و به‌خصوص آگاهی از وضعیت بحرانی حاکم بر عرصه سیاسی - نظامی کشور، که همه این مشخصه‌ها را می‌توان ناشی از نبوغ نظامی یک افسر

شاه‌محمدی، حجت و معصومی، امیر، سیمرغ؛ صص ۵۰ - ۴۹.
همان مدرک.

دانست، با اتخاذ یک تصمیم به‌موقع و سرنوشت‌ساز، به مقابله با دشمن و انجام عملیاتی غیرقابل پیش‌بینی پرداخته، پیشروی دشمن به خاک کشورمان را در همان مرزهای غربی متوقف می‌کند. در آن روز بیش از ۵۰ دستگاه تانک عراقی به آتش کشیده می‌شوند. با توجه به این اقدام شهید شیرودی باید گفت در شرایطی که مجموعه امکانات و شرایط زمانی، مکانی، نظامی، سیاسی و... مناسب و فراهم باشد و تصمیم و اقدام یک فرمانده منجر به موفقیت شود، درجه‌ای از نبوغ نظامی و ابتکار عمل تحقق یافته است؛ اما اگر نقایص و کمبودهایی باشد و شرایط بحرانی در عرصه سیاسی - نظامی کشور حاکم باشد، در چنین حالتی، اتخاذ رویه‌ای که به موفقیت ختم شود، نشان از نبوغ نظامی و ابتکار عمل در مرتبه‌ای بالاتر است.

در دی ماه ۱۳۵۹ که قرار می‌شود عملیات‌هایی در ارتفاعات مرزی و حساس «قراویز»، «بازی‌دراز»، «گهواره» و «کوره‌موش» (مناطق تحت تصرف نیروهای عراقی) انجام شود و بخشی از عملیات هوایی آن به شهید شیرودی و نیروهای تحت امرش واگذار می‌شود، قبل از هرچیز او به مدد تخصص و نبوغ نظامی خود، به تنهایی در ساعت سه بعد از نیمه شب روز نهم دی ماه، به شناسایی منطقه و جمع‌آوری اطلاعات در مناطق بسیار صعب‌العبور و شرایط بسیار سخت می‌پردازد. او بخشی از راه را با بالگرد خود پرواز کرده و بخش دیگر را در میان برف و بوران و کولاک شدید کوه‌های آن منطقه پیاده می‌پیماید و با شناسایی منطقه و کسب اطلاعات لازم، به پایگاه برمی‌گردد و سپس در همان روز، شیرودی و هم‌زمانش عازم مأموریت می‌شوند. یکی از هم‌زمان شهید شیرودی می‌گوید: «برف هنوز به شدت می‌بارید و هوا گرگ و میش بود. خودش در فاصله یک متری از قله ۱۱۵۰ به حالت ثابت [با بالگردش] ایستاد و عملیات را رهبری کرد. هر لحظه امکان داشت که نیروهای عراقی با پیشرفته‌ترین

انواع سلاح سبک و سنگین خود، بالگرد او را بزنند؛ اما او ذره‌ای ترس و تردید به دل راه نمی‌داد. بالگردها، نیروهای بعثی عراق را به راکت و گلوله بستند و زمانی که شرایط لازم برای پیشروی نیروهای پیاده فراهم شد، [شیرودی] با بی‌سیم اعلام کرد که ارتشیان، سپاهیان و بسیجیان، می‌توانند به سوی هدف‌ها پیش بروند. نیروهای عراقی از ترس و تعجب فلج شده بودند و زمانی به خود آمدند و به فکر پاتک افتادند که دیگر خیلی دیر شده بود؛ لذا ضدحمله‌شان به نتیجه نرسید و به اجبار عقب‌نشینی کردند و حدود ۶۰۰ نفر از نیروهای عراقی نیز به اسارت درآمدند.^۱

در این عملیات نیز شهید شیرودی به کمک نبوغ نظامی خود، برای طرح‌ریزی و اجرای عملیات، به عنوان یک فرمانده به عمق مواضع دشمن نفوذ کرده و با شناسایی معابر و راه‌های نفوذ به آنها، یک عملیات حساب شده و موفق را انجام می‌دهد و با انهدام نیروها و تجهیزات دشمن، زمینه پیشروی نیروهای پیاده را فراهم می‌کند. در واقع شهید شیرودی با این عمل خود، اقدام به طرح‌ریزی و اجرای یک عملیات خط‌شکن می‌کند؛ زیرا همان‌طور که عملیات‌های خط‌شکن دارای سه مرحله^۱ - شناسایی و انتخاب محل مناسب برای شکستن خط^۲ - عبور از معبر^۳ - تصرف جا پای اولیه (سرپل) است،^۲ شهید شیرودی نیز با نفوذ خود در خطوط دفاعی دشمن و شناسایی و انتخاب محل مناسب برای شکستن خط و سپس عبور از این معبر شناسایی شده و انهدام نیروها و تجهیزات دشمن، جاپای اولیه‌ای را برای نفوذ نیروهای خودی ایجاد می‌کند.

پرواز به عرشی اعلی؛ صص ۱۶۲ - ۱۶۱.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده افسری؛ جزوه آند؛ ص ۲.

در ساعت ۲۰:۳۰ یکی از شب‌های اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، فرماندهی ستاد هوانیروز، شهید شیرودی را به فرماندهی تیم آتشی که قرار بود از نفوذ یک لشکر زرهی عراق - شامل ۲۵۰ تانک، پشتیبانی توپخانه، خمپاره‌انداز و چند فروند جنگنده - به ارتفاعات بازی‌دراز و سرپل ذهاب و تصرف مجدد آنها جلوگیری کنند، انتخاب کرد. با ابلاغ این مأموریت به شهید شیرودی، او سخنرانی مفصلی را برای نظامیان حاضر در منطقه ایراد می‌کند. یکی از هم‌زمان شهید شیرودی می‌گوید: او در پایان سخنانش چنین گفت: «همه مأموریت‌هایی که تاکنون داشته‌ام، برای آمادگی پرواز فردا بوده است؛ زیرا در پرواز فردا، مقصد (و اِنْ اِلَى رِبْكَ الْمُنْتَهَى)^۱، کار خلق عالم به سوی خدا منتهی می‌شود، اوست که پایان را به ناپایان، محدود را به نامحدود و مقید را به مطلق هستی می‌پیوندد و هندسه انسانیت را شکل می‌دهد و چهره به سوی اوایی را به تجلی درمی‌آورد و فرزند آدم بر قلعه معراج گام برمی‌دارد و به مقام برتر از ملائک می‌رسد و بر سراق آفرینش لنگر می‌اندازد؛ یعنی به افتخار شهادت نایل می‌شود و پیوندهای ناگسستنی به همه پاکان و صدیقان و سلسله پیامبران و اوصیاء پیدا می‌کند ... و مورد استقبال خوبان قرار می‌گیرد و کوتاه سخن اینکه به عرش اعلی می‌رود.»^۲ سپس شهید شیرودی و هم‌زمانش در ساعت ۵:۳۰ بامداد هشتم اردیبهشت ماه به سوی دشمن حرکت می‌کنند. هنگام حرکت در پادگان سرپل ذهاب، به او خبر می‌دهند که فرزندش «ابوذر» در بیمارستان کرمانشاه بستری و لازم است که بر بالین فرزند حاضر شود؛ اما شهید شیرودی با آرزوی شفای عاجل برای کلیه بیماران و فرزندش، سوار بر بالگرد می‌شود. در

این عملیات، شهید شیروودی و هم‌زمانش تعداد زیادی از تانک‌ها و نیروهای پیاده دشمن را نابود کردند؛ اما در مراحل پایانی عملیات، درحالی که خط حمله عراق به کلی در هم ریخته بود، ناگهان موشکی به بالگرد او برخورد کرده و شیروودی به جمع شهیدان آسمان ایران می‌پیوندد. زمانی که خبر شهادت او را به حضرت امام خمینی^(ره) می‌دهند، امام^(ره) بعد از سکوتی طولانی می‌فرماید: «شیروودی آمرزیده شده است»؛ درحالی که درخصوص دیگر شهدا می‌فرمودند: «خداوند آنها را بیامرزد»^۱.

بر بال‌های سیم‌رغ، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ص ۱۴.

امیرسرلشکر خلبان شهید احمد کشوری

«مرد میدان‌های سخت»

احمد کشوری در تیرماه ۱۳۳۲ در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. دوران دبستان و سه سال اول دبیرستان را در شهرهای «کیاکلا» و «سرپل تالار» از روستاهای محروم شمال و سه سال آخر را در دبیرستان «قناد» شهر بابل گذراند. به خاطر استعداد فوق‌العاده‌ای که داشت، دوران تحصیلش را با عنوان شاگرد ممتاز به پایان رساند. وی ضمن تحصیل، علاقه زیادی به رشته‌های ورزشی و هنری نشان می‌داد و در اغلب مسابقات نیز شرکت می‌کرد. به فعالیت‌های مذهبی نیز بسیار علاقه داشت و با صدای پرسوز خود به مجالس و مراسم مذهبی شور خاصی می‌بخشید. احمد همیشه در این فکر بود که اسلام را از روی تحقیق و مطالعه بپذیرد.

در دوران دبیرستان مطالعاتش را وسعت داد و تا هنگام اخذ دیپلم، علاوه بر کتب مذهبی، کتاب‌هایی درباره وضعیت سیاسی جهان نیز مطالعه می‌کرد. کشوری در سال آخر دبیرستان با دو نفر از همکلاسی‌هایش، دست به فعالیت‌های سیاسی - مذهبی زد و بعد از گرفتن دیپلم، آماده ورود به دانشگاه شد؛ ولی با توجه به هزینه‌های سنگین آن و محرومیت مالی، از رفتن به دانشگاه منصرف شد. کشوری

در سال ۱۳۵۱ وارد هوانیروز ارتش شد و دوره‌های تعلیمات خلبانی بالگردهای «کبرا» و «جت‌رنجر» را با موفقیت به پایان رساند.

کشوری چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، جان بر کف و دلیر، برای اعتلای اسلام ایستاد و مقاومت کرد. در بیشتر تظاهراتها شرکت می‌کرد و بسیاری از شب‌ها را بدون آنکه لحظه‌ای به خواب رود، با چاپ اعلامیه‌های امام به صبح رساند. با آنکه چندین بار در تظاهرات کتک خورده بود، ولی با شوق عجیبی از آن حادثه یاد می‌کرد و می‌گفت: «این باتومی که من خوردم، چون برای خدا بود، شیرین بود. من شادم از اینکه می‌توانم قدم بردارم و این توفیقی است از سوی پروردگار.» در زمان بختیار، با چند تن از دوستانش طرح کودتایی را علیه او آماده کردند و نزد «آیت‌الله پسندیده» برادر امام^(ه) بردند. قرار بر این شد که طرح به نظر امام خمینی^(ه) برسد و در صورت موافقت ایشان اجرا شود. خوشبختانه با هوشیاری امام و بی‌باکی امت، انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن پیروز شد و دیگر احتیاجی به این کار نشد. شهید سرلشکر «فلاحی» درباره‌ی کشوری می‌گفت: «او از همان آغاز درگیری‌های داخلی چنان از خود کیاست، لیاقت و شجاعت نشان داد که وصف‌ناکردنی است. یک بار خودش به شدت زخمی شد و بالگردش سوراخ سوراخ؛ ولی او به فضل الهی و هوشیاری تمام، بالگرد را به مقصد رساند. در زمان جنگ هم دست از ارشاد بر نمی‌داشت و ثمره‌ی تلاش‌های شبانه‌روزی او را می‌توان در پرورش عقیدتی شیرمردانی همچون شهید سهیلیان و شهید شیروودی دانست. شهید شیروودی متواضعانه از کشوری اینچنین یاد می‌کرد: احمد استاد من بود.»

پس از تهاجم رژیم عراق به ایران، احمد در انتظار آخرین عمل جراحی‌اش برای بیرون آوردن ترکش از سینه‌اش بود؛ اما روز بعد از شنیدن خبر تجاوز صدام، عازم سفر شد. به او گفته بودند که بماند و پس

از عمل جراحی برود، اما او جواب داده بود: «وقتی که اسلام در خطر باشد، من این سینه را نمی‌خواهم.» به جبهه رفت و همچون گذشته، سلحشورانه جنگید؛ به‌طوری که بیابان‌های غرب کشور را به گورستانی از تانک‌ها و نفرات مزدور دشمن تبدیل کرد. او بدون وقفه و با تمام قدرت و قوا می‌کوشید. پروازهای سخت و خطرناک را از همه زودتر و از همه بیشتر انجام می‌داد. حماسه‌هایی که در شکار تانک آفریده بود، فراموش‌نشده است.

نیایش‌های شبانه او سرانجام در روز ۱۳۵۹/۹/۱۵ مورد قبول درگاه احدیت واقع شد و در حالی که از یک مأموریت بسیار مشکل - اما پیروزمندانه - بازمی‌گشت، در «تنگ بینا» ایلام مورد حمله نابرابر و ناجوانمردانه مزدوران بعثی قرار گرفت و در حالی که بالگردش در اثر اصابت راکت‌های دو میگ عراقی به شدت در آتش می‌سوخت، آن را تا مواضع خودی رساند و در خاک وطن سقوط کرده، مردانه شربت شیرین شهادت را نوشید.



با شروع غائله کردستان که اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و عناصر ضد انقلاب در آن منطقه کشورمان به ایجاد آشوب و کشتار مردم پرداختند، شهید کشوری همچون کسی که عزیزی را از دست بدهد و یا برادری در بند داشته باشد، به طرف آن منطقه حرکت کرد. سرلشکر شهید ولی‌الله فلاحی - فرمانده وقت نیروی زمینی - در خاطراتش می‌گوید: «شبی برای مأموریت سختی در کردستان داوطلب خواستم؛ هنوز سخنانم تمام نشده بود که جوانی از صف بیرون آمد، دیدم کشوری است»^۱.

به این ترتیب شهید کشوری وارد کردستان شده و با توجه به مهارت، تخصص و ابتکار عمل و نبوغ نظامی‌اش، منشأ بسیاری از طرح‌ها و عملیات‌های موفقیت‌آمیز نیروهای جمهوری اسلامی ایران علیه دشمنان شد. در مورد ابتکار عمل‌ها و نبوغ نظامی او، حجت‌الاسلام «موسی موسوی» نماینده امام^(۵) در سنندج می‌گوید: «زمانی که ضد انقلاب به پادگان سنندج حمله کرد، فرماندهان نمی‌دانستند که برای نجات پادگان سنندج چه باید کرد. آنان [ضد انقلاب] سیم خاردارها را بریدند و تا قسمتی از پادگان پیشروی کردند؛ اما تهران وضعیت را مشخص نکرده بود و اگر کسی با آنان مقابله می‌کرد، احتمال این می‌رفت که فردا مورد سؤال قرار گیرد که چرا بدون اجازه حمله را آغاز کردید؟ مرحوم شهید کشوری درست این جمله را گفت: «من پرواز می‌کنم و اطراف پادگان را به‌طور کامل می‌کوبم و غائله را می‌خوابانم. اگر این کارم خطا بود، بگذارید مرا اعدام کنند؛ اما کردستان بماند.» سپس شهید کشوری اولین خلبانی بود که بلند شد؛ در شرایطی که ۹۵ درصد احتمال می‌رفت بالگردش مورد اصابت قرار گیرد، با شگرد همیشگی‌اش بلند شد و توانست بدون آنکه اشتباهی صورت دهد، کل غائله را پایان داده و پادگان سنندج را نجات دهد.^۱ در اینجا شهید کشوری با جرئت، جسارت و شهامت کامل که یکی از ویژگی‌ها و مشخصات فرماندهان دارای ابتکار عمل و نبوغ نظامی است و نیز با درک صحیح از شرایط پیچیده سیاسی و نظامی آن زمان، به خداوند متعال اتکا کرده و به‌خاطر کشور و دین خود، به قلب نیروهای ضدانقلاب می‌زند. در واقع با توجه به اینکه بروز ابتکار عمل و نبوغ نظامی تجربه نشده و تضمین خاصی هم برای آن وجود ندارد و میزان خطرپذیری آن زیاد است، فقط جرئت و جسارت فرمانده است که

سرخ (ویژه شهیدای هوانیروز مازندران)، آذر ۱۳۸۱، ص ۵.

امکان هرگونه اقدام را فراهم می‌کند و شهید کشوری با جرئت و جسارت خود، خطر بسیار بالایی را به خاطر وطن و دین به جان می‌پذیرد. در اینجا شهید کشوری تکلیف‌گرایی را که یکی دیگر از مشخصه‌های نبوغ نظامی است و موجب تقویت انگیزه‌ها برای نیل به موفقیت و محو کردن تصویر شکست از محدوده ذهنی افراد می‌شود، از خود بروز می‌دهد؛ زیرا همیشه افرادی که احساس می‌کنند مأمور به ادای تکلیف هستند و نه دستیابی به نتیجه، ترس از ناکامی و شکست از ذهن و روح آنان رخت بر می‌بندد. آنان بی‌تردید از شکست‌های احتمالی بیمی به خود راه نمی‌دهند و این موضوع، احتمال بروز و ظهور خلاقیت و نبوغ نظامی را در آنان افزایش می‌دهد. از نگاهی دیگر، شاخصه خودباوری که از دیگر مشخصه‌های نبوغ نظامی است، در این عملکرد شهید کشوری نمودار می‌شود؛ زیرا خودباوری است که روحیه، جسارت و شهامت پای گذاشتن در میدان ناشناخته‌ها و صحنه‌های خطیر را به انسان می‌بخشد و موجب می‌شود که قوت‌ها و توانمندی‌ها به عنوان فرصتی بی‌بدیل و سرمایه‌ای کارساز در خدمت اهداف قرار گیرند. حضرت امام خمینی^(ره) معتقد است که همین باور توانایی، شما را توانا می‌کند و برعکس خودباختگی و خود مقید بینی، نه تنها موجب عدم بهره‌مندی از فرصت‌ها و عدم به‌کارگیری اثربخشی توانمندی‌ها می‌شود، بلکه انسان را ضعیف می‌کند. «هر کاری که انسان باورش این است که نسبت به آن کار ضعیف است، نمی‌تواند آن را انجام دهد»^۱ «شما دیدید که در این جنگ تحمیلی که پیش آمد و محاصره اقتصادی که ما شدیم، خود ایرانی‌ها، خود ارتشی‌ها این قطعات را درست کردند. اگر قبل از آن بود، یکی از آن قطعات را نمی‌توانستند درست

کنند؛ از باب اینکه شخصیت‌شان را گم کرده بودند و می‌گفتند باید متخصص بیاید»^۱.

یکی از هم‌زمان شهید کشوری - خلبان حمیدرضا آبی - می‌گوید: «وقتی در کرمانشاه بودیم، حفاظت منطقه وسیعی از شمال غرب کشور که از پایگاه هوانیروز کرمانشاه شروع می‌شد و تا آبدانان ایلام ادامه داشت، به‌عهده پایگاه هوانیروز کرمانشاه بود. حفاظت منطقه سرپل ذهاب بر عهده شهید سهیلیان و شهید شیروودی و از منطقه سرپل ذهاب تا مهران بر عهده شهید کشوری بود. احمد [کشوری] تیم‌هایی تشکیل داده بود به نام بکاو و بکش؛ یعنی بگرد، دشمن را پیدا کن و او را بکش. در ادامه، در یکی از مأموریت‌های روزهای نخست جنگ، برای عقب راندن دشمن که حد فاصل قصرشیرین تا سرپل‌ذهاب جلو آمده بودند، وارد منطقه شدیم. دشمن با ستون بسیار عظیمی که شامل ادوات زرهی، خودروبی و پرسنلی بود، به طول دو کیلومتر در جاده به راحتی در حال حرکت بود. آنان از قصرشیرین وارد خاکمان شده بودند و به سمت سرپل‌ذهاب در مسیر مشخصی پیشروی می‌کردند. وقتی به منطقه رسیدیم، احمد گفت: نباید ساکت باشیم. هر طور شده باید جلو پیشروی آنها را بگیریم. سپس با سه بالگرد کبرا و یک بالگرد ترابری، از قرارگاه به سمت منطقه پرواز کردیم؛ درحالی که هیچ آشنایی با منطقه نداشتیم و نمی‌دانستیم باید از کدام محور وارد منطقه شویم. تا نزدیکی‌های ستون دشمن پیش رفتیم و از پهلو با ستون آنها مواجه شدیم... سپس تا هفتصد متری ستون جلو رفتیم و شناسایی کامل را انجام دادیم. احمد در یک لحظه به عنوان لیدر گفت: اول و آخر ستون را بزنید تا مشکوک شوند و مهمه‌ای بین آنها بیفتد و وقتی سرشان شلوغ شد، روی آنها آتش اجرا می‌کنیم. بالگرد

خلبان سراوانی به موشک تاو مجهز بود. او اول و آخر ستون را مورد هدف موشک‌های خود قرار داد. ستون نظامی دشمن غافلگیر شد و هرچه مهمات داشتیم، روی سر ستون ریختیم. وقتی [احمد] این تصمیم را گرفت که دشمن را در محاصره بگیرند و به سر و ته دشمن آسیب بزنند، همه فهمیدند که فقط با این شیوه می‌توانند آن همه نیروی دشمن را نابود کنند. بالگرد کبرا می‌چرخید و حمله می‌کرد و بر سر دشمن آتش می‌ریخت و تیراندازهای دشمن سرگردان مانده بودند که این چه شبیخونی است که از هوانیروز خورده‌اند. ستون‌هایی که هیچ‌کس حریفشان نمی‌شد و می‌خواستند به قلب ایران بزنند، زمینگیر شده بودند. آنان این ضربه را از خوش فکری احمد خوردند. نیروهای دشمن پس از این شکست مجبور شدند تا اطراف نفت‌شهر عقب‌نشینی کنند و از مرز خارج شوند»^۱.

در اینجا نیز نبوغ نظامی و ابتکار عمل به‌موقع شهید کشوری به عنوان فرمانده گروه آتش باعث می‌شود که با تغییر دادن در تاکتیک حمله به دشمن، نه تنها دشمن به اهداف خود نرسد، بلکه با دادن تلفات بسیار، احساس خطر کرده و عقب‌نشینی کند. در بررسی حماسه‌آفرینی‌های شهید کشوری، موارد بسیاری از ابتکار عمل و نبوغ نظامی این افسر دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران را می‌توان مشاهده کرد.

کشوری سرانجام در پانزدهم آذرماه ۱۳۶۱، مانند سایر سیمرغ‌های هوانیروز، برای همیشه به سوی آسمان پرواز کرد و جاودانه شد. یکی از هم‌زمان شهید کشوری در مورد نحوه شهادت او می‌گوید: «وقتی به ایلام رفتم، احمد کشوری فرمانده تیم آتش آنجا بود و در درون اتاق

زندگینامه شهید احمد کشوری، کانون فرهنگی مذهبی عقیده‌العرب.

عملیات، مشغول طرح حمله به نیروهای عراقی در میمک بود. یک روز استاندار ایلام که در آن زمان مسئول منطقه بود، به ما اطلاع داد که عراق قصد دارد نیروی عظیمی را از شهر «مندلی» و از طریق تنگ بینا و میمک به منطقه عملیات وارد کند. بلافاصله به اتفاق احمد به محل رفتیم و مشغول شناسایی شدیم. نیرویی که در مقابل ما قرار داشت، بیش از آنچه گفته شده بود قوی و عظیم بود. احمد همانجا طرح عملیاتی را پیش‌بینی کرد. روز بعد با طلوع خورشید به همراه دو فروند بالگرد جنگنده و یک فروند بالگرد ترابری، اقدام به حمله به سوی نیروهای عراقی کردیم و توانستیم در دور اول و دوم پرواز، ضربات مهلکی را به آنان وارد کنیم. ساعت ۹ صبح از طریق بی‌سیم اعلام کردند دو فروند هواپیمای عراقی از نوع میگ ۲۱ و ۲۳ در منطقه و در مسیر پرواز ما مشغول عملیات هستند و از ما خواستند هرچه سریع‌تر خود را پنهان کرده و تا اطلاع بعدی، موتور بالگردها را خاموش کنیم؛ اما برای انجام این دستور زمان نداشتیم؛ زیرا هواپیماهای عراقی بالای سرمان مشغول پرواز بودند. در همین زمان احمد از بالگردهای دیگر خواست تا منطقه را ترک کنند و به من گفت که مواظب هواپیماهای دشمن باشم. قصدش این بود که با سرگرم کردن خلبان‌های عراقی، فرصت فرار را برای بالگردهای دیگر مهیا کند. احمد خیلی خونسرد عمل می‌کرد و در هر دور گردش، می‌خواست با شلیک توپ‌ها به سوی هواپیماها، آنها را به سوی خودمان بکشانند. راکت‌های آنها در اطرافمان به زمین می‌خورد که ناگهان یکی از هواپیماها به سمت ما حمله‌ور شد. انگشتم را روی کلید توپ‌ها گذاشتم و آماده شلیک شدم که ناگهان بالگرد تکان شدیدی خورد و دیگر چیزی نفهمیدم.^۱ در این حادثه بالگرد شهید کشوری در تنگ بینا

امیر سرلشکر خلبان شهید احمد کشوری / ۱۲۱

ایلام مورد اصابت راکت هواپیماهای دشمن قرار می‌گیرد و درحالی که بالگردش به شدت در آتش می‌سوزد، آن را تا مواضع خودی رسانده و در خاک وطن سقوط می‌کند و خود نیز مردانه شربت شیرین شهادت را می‌نوشد».

امیرسر لشکر خلبان شهید علیرضا یاسینی

«فرمانده لحظه‌ها»

علیرضا یاسینی در سال ۱۳۳۰ هـ.ش در شهرستان آباده دیده به جهان گشود. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش سپری و با اخذ دیپلم متوسطه در سال ۱۳۴۸ با انتخاب شغل خلبانی به استخدام نیروی هوایی درآمد. آموزش‌های نظامی، آکادمی پرواز و پرواز مقدماتی را در ایران سپری کرد و برای گذراندن دوره تکمیلی پرواز به آمریکا اعزام شد. در این مدت دوره‌های آموزش خلبانی هواپیماهای آموزشی «تی-۳۳»، «تی-۳۷» و همچنین هواپیمای پیشرفته شکاری «اف-۴» را با موفقیت به پایان رسانید و در فروردین ماه سال ۱۳۵۱ با اخذ نشان خلبانی به ایران بازگشت و با درجهٔ ستوان دومی در پایگاه ششم شکاری آغاز به کار کرد.

او برای پرواز با هواپیماهای «اف-۴» به پایگاه یکم شکاری اعزام و پس از طی کردن آموزش کابین عقب هواپیمای مذکور، به پایگاه هفتم شکاری منتقل شد. آموزش کابین جلوی هواپیمای «اف-۴» را در سال ۱۳۵۳ در پایگاه یکم گذرانید و به‌عنوان افسر خلبان شکاری کابین جلو، در گردان ۳۳ پایگاه سوم شکاری مشغول خدمت شد.

یاسینی با اوج‌گیری تظاهرات همه‌جانبه علیه رژیم شاه، با وجود فضای فشار و اختناق در ارتش، با پخش اعلامیهٔ حضرت امام^(ه) در بین

کارکنان متعهد، دست به فعالیت‌های ضد رژیم زد. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و خروج مستشاران خارجی از ایران، همچون دیگر کارکنان متعهد نیرو، به حفظ و حراست از دستاوردهای انقلاب پرداخت و با تشکیل گروه‌های کار، در امر بازسازی و راه اندازی سامانه‌ها و تجهیزات اهتمام ورزید. علیرضا یاسینی از جمله خلبانانی بود که با شروع جنگ تحمیلی، در عملیات غرورآفرین ۱۴۰ فروندی آغاز جنگ در حمله به خاک دشمن، نقش مهمی ایفا کرد. او در طول جنگ نیز همواره خلبانی پیشقراول و خطشکن بود. در یک مورد و در ابتدای جنگ که دشمن متجاوز از طریق دریا و با چند فروند ناوچه پیشرفته «اوزا» قصد پیاده کردن نیرو در جزیره نفت خیز خارک را داشت، یاسینی با هواپیمای خود از پایگاه بوشهر به پرواز درآمد و ناوچه‌های مهاجم عراق را به قعر خلیج فارس فرستاد. او در طول جنگ با پروازهای پی‌درپی خود ضربات کوبنده‌ای را به دشمن متجاوز وارد می‌کرد. جنگ و شرکت در عملیات‌های جنگی، در رأس برنامه‌هایش قرار داشت و همواره یکی از افراد ثابت دسته‌های پروازی در عملیات‌های حساس بود.

علیرضا یاسینی پس از طی مراحل مختلف خدمتی، در سال ۱۳۷۱ مسئولیت معاونت هماهنگ کننده نیروی هوایی را برعهده گرفت. او همواره یکی از فرماندهان گره‌گشای نیروی هوایی محسوب می‌شد. مسئولیت‌های متعدد این شهید بزرگوار نشانگر این است که هر جا مشکلات غلبه یافته و اجرای امور را مختل می‌کرد، برای سامان بخشی امور به آنجا اعزام می‌شد. موفقیت‌های این شهید والامقام مرهون ویژگی‌های فردی و شخصیتی اوست که می‌توان به شجاعت، بی‌باکی، اعتماد به نفس، قناعت، تعهد، رازداری و وظیفه‌شناسی او اشاره کرد. یاسینی عاشق پرواز بود و با وجود مسئولیت‌های مختلف فرماندهی که داشت، دست از پرواز نمی‌کشید. وی با انواع مختلف هواپیماها از جمله

«اف-۶»، «اف-۵»، «پی.۳.اف»، «میگ-۲۹» و «سوخو-۲۴» پرواز می‌کرد؛ اما هواپیمای محبوبش «اف-۴» بود.

سرانجام پس از سال‌ها تلاش و شرکت در جنگ تحمیلی هشت ساله، در حالی که در سمت معاونت نیروی هوایی بود، در تاریخ ۱۳۷۳/۱۰/۱۵ به هنگام بازگشت از مأموریتی که به اصفهان داشت، به همراه شهید ستاری - فرمانده وقت نیروی هوایی - و جمعی از مسئولان و فرماندهان نیرو، در اثر سانحه سقوط هواپیما، به ملکوت پر کشید و در پروازی جاودانه به معبود خویش پیوست. خاطره شهید سرلشکر یاسینی، همچون دیگر شهدای نیروی هوایی، همواره در سینه‌ها خواهد ماند.



در طی دوران دفاع مقدس، یاسینی طرح‌های ابتکاری مختلفی را که ناشی از نبوغ نظامی او بود، برنامه‌ریزی و اجرا کرد که به بررسی بخشی از آنها می‌پردازیم.

رعایت اصل غافلگیری در انجام عملیات

یکی از مشخصه‌های نبوغ نظامی در فرماندهان، درک صحیح آنان از اصول جنگ است. بنا به گفته فیلد مارشال مونتگمری: «فرماندهان دارای نبوغ نظامی، اصول جنگ را حفظ نیستند؛ بلکه این اصول قسمتی از مخ آنان است.» یکی از اصول برجسته جنگ، اصل غافلگیری است که انجام آن نیاز به خلاقیت و نوآوری در تاکتیک، تکنیک و ابتکار عمل در فریب دشمن دارد. غافلگیری انواع مختلف دارد که نمونه‌هایی از آنها را می‌توان غافلگیری در زمان، غافلگیری در مکان، غافلگیری در تاکتیک و... دانست. برای مثال، نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران در عملیات بیت‌المقدس که منجر به آزادسازی خرمشهر شد، از عملیات غافلگیری در تاکتیک استفاده کرده و به رغم دشواری و پیچیدگی‌هایی که در عملیات

عبور از رودخانه کارون وجود داشت، از آن استفاده و از کارون عبور کردند. در عملیات والفجر ۸ نیز نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، از غافلگیری در تاکتیک و تکنیک با هم استفاده و نیروهای غواص در خط دفاعی عراقی‌ها نفوذ کردند؛^۱ اما در زمینه اصل غافلگیری در انجام عملیات نیز می‌توان به یکی از اقدامات شهید یاسینی در این زمینه اشاره کرد. در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ که حمله نیروهای زمینی و هوایی عراق به کشورمان آغاز شد، شهید یاسینی که در پایگاه محل خدمت خود - پایگاه بوشهر - حضور داشت، به محض شنیدن این خبر، همزمانش را فرا می‌خواند و با تدبیر وی، در همان روز تعدادی از خلبانان ارتش جمهوری اسلامی ایران بدون از دست دادن زمان، پس از حدود نیم ساعت کار بر روی نقشه و برنامه پروازی، برای تلافی حملات رژیم عراق و نشان دادن زهر چشم به نیروهای دشمن، به طرف پایگاه مهم شعبیه عراق پرواز می‌کنند. سرهنگ خلبان «مسعود اقدام» که از همزمان شهید یاسینی بوده است، می‌گوید: «وقتی به گردان رسیدم، دیدم تعدادی از خلبانان‌ها به همراه شهید یاسینی و شهید دژپسند، در کف اتاقی در گردان نشسته‌اند و مشغول بررسی نقشه برای عملیات هستند. حدود نیم ساعت روی نقشه و برنامه پروازی کار کردیم تا اینکه برنامه آماده شد. هدف، پایگاه شعبیه بود که یک دسته چهار فروندی با هشت خلبان برای انجام این مأموریت در نظر گرفته شد. با اشاره شهید یاسینی موتور شماره دو و بعد شماره یک روشن شد. با برداشتن چوب چرخ‌ها، پرنده‌های آهنین ما به سوی باند پروازی حرکت کردند و لحظه‌ای بعد، یکی پس از دیگری در دل آسمان جای گرفتیم. به طرف پایگاه شعبیه می‌تاختیم که پایگاه فاو و ام‌القصر عراق نیز جلو چشمانمان خودنمایی

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، نبرد فاو، ص ۶۸.

می‌کرد. هیچ پدافندی کار نمی‌کرد. شهید یاسینی با تعجب گفت: آقا مسعود! مثل اینکه عراقی‌ها خواب‌اند! من گفتم: نه آقا رضا! خواب نیستند، خیالشان آسوده است؛ زیرا فکر نمی‌کنند که ما بتوانیم با این سرعت به حمله آنها پاسخ دهیم. شهید یاسینی گفت: شاید! چون ساعتی پیش، بیشتر پایگاه‌های ما را بمباران کردند؛ ولی کورخوانده‌اند. چنان ضرب شستی بهشان نشان دهیم که نفهمند از کجا خورده‌اند»^۱.

در این عملیات که در واقع اولین مأموریت جنگی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران علیه عراق بود، شهید یاسینی و هم‌زمانش موفق می‌شوند با استفاده از غافلگیری دشمن و بدون اینکه آسیبی ببینند، اهداف مورد نظر را بمباران کرده و به پایگاه خود باز گردند.

نمونه‌ای دیگر از رعایت اصل غافلگیری توسط شهید یاسینی، در عملیات اولین روز مهرماه ۱۳۵۹ مشاهده می‌شود. در آن روز، با تدبیر شهید یاسینی به عنوان فرمانده عملیات، چهار فروند هواپیما برای حمله به تلمبه‌خانه مارد عراق آماده می‌شوند؛ اما در هنگام آغاز عملیات، هوا ابری شده و سپس بارش باران آغاز می‌شود. هم‌زمان شهید یاسینی برای شروع عملیات، نگران و دو دل می‌شوند. در این هنگام شهید یاسینی بهترین زمان برای استفاده از اصل غافلگیری در حمله به دشمن را همان شرایط زمانی می‌داند و عملیات را شروع می‌کند. او و هم‌زمانش موفق می‌شوند اهداف مورد نظر را بمباران کرده و به پایگاه خود بازگردند. سرهنگ خلبان مسعود اقدام که هم‌زمان شهید یاسینی در این عملیات بوده است می‌گوید: «هدف را در چهار نوبت مورد اصابت قرار دادیم و از هواپیما که پیاده شدیم، من به گرمی او را در آغوش فشردم و در دل به

انتخابی دیگر (مروری بر زندگی شهید سرلشکر خلبان علیرضا یاسینی)، انتشارات عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش، صص ۲۵ - ۲۳.

صلابت و اقتدارش که هر مشکلی را از پیش رو برمی‌داشت، آفرین گفتم».

جرئت، جسارت و شهامت فرمانده

این مشخصه را می‌توان یکی از اولین و مهم‌ترین مشخصه‌های لازم برای نبوغ نظامی و ابتکار عمل یک فرمانده به حساب آورد. چنین فرماندهانی با داشتن جرئت، جسارت و شجاعت بسیار، به خداوند متعال اتکا کرده و به صف دشمن هجوم می‌برند و این صفات علاوه بر اینکه موفقیت آنان را در رسیدن به اهداف موردنظر تضمین می‌کند، آثار بسیار مطلوب و تعیین کننده‌ای در میان نیروهای تحت امرشان باقی می‌گذارد. در اواخر جنگ تحمیلی، نیروهای عراقی برای بازپس‌گیری فاو، دست به عملیات گسترده‌ای زدند و نیروهای جمهوری اسلامی ایران هم برنامه‌ریزی کردند که پروازهای متعددی در آنجا انجام شود. هدف از این پروازها، بمباران عقبه دشمن و نیروهای کمکی آنان بود تا نیروهای خودی بتوانند در پناه این بمباران‌ها، سالم به عقب برگردند و اسیر نشوند. شهید یاسینی در آن موقع فرمانده پایگاه بوشهر بود و قرار می‌شود که تعدادی از پروازها را خلبانان این پایگاه انجام دهند. سرتیپ خلبان «روح‌الدین ابوطالبی» در خاطرات خود می‌گوید: «یکی از خلبانان را در برنامه پروازی قرار دادم و پس از آن به ترتیب، خلبانان بعدی را تعیین کرده بودم. حدود ۱۰ دقیقه مانده به شروع نخستین پرواز، شهید یاسینی که در آن موقع فرمانده پایگاه بود، درحالی که خود را به چتر و کلاه مجهز کرده بود، وارد آلت^۱ شد. اصرار ما برای جلوگیری از پرواز ایشان مؤثر نیفتاد و به طرف نخستین هواپیمایی که آماده پرواز بود رفت

. Alert

و در چشم برهم زدنی، درون کابین فرار گرفت. این عمل او باعث روحیه گرفتن سایر دوستان پروازی شد؛ به گونه‌ای که برای رفتن به مأموریت از هم سبقت می‌گرفتند. در آن روز موفق شدیم هر ده دقیقه یک بار، تعدادی از هواپیماها را روانه منطقه کنیم و شهید یاسینی در آن روز، دو بار مأموریت جنگی انجام داد.^۱

در اینجا شهید یاسینی با اینکه خودش فرمانده پایگاه بود و انتظاری از او نبود تا در مأموریت‌های رزمی شرکت کند، برای بالا بردن روحیه نیروهای تحت امرش، خود پیشاپیش همه آماده انجام مأموریت می‌شود. در واقع او با این اقدام، بخشی از مفهوم نبوغ نظامی را که قرار دادن خود به عنوان الگویی قابل پیروی برای دیگران است، به منصفه ظهور می‌رساند و به قول رابینز، با انجام این عمل توسط یک فرمانده، خلاقیت و نبوغ نظامی، جزوی از فرهنگ آن گروه نظامی خواهد شد و دستگاه ذهنی و کوشش و تعقل افراد برای گسترش این عنصر، سازماندهی و ساماندهی می‌شود.^۲

همان مدرک، صص ۲۲ - ۲۱.

رابینز، استیفن بی، مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی؛ ج ۳، ص ۹۶۷.

امیرسرتیپ شهید حسن اقارب پرست

«فرماندهای تیزبین»

حسن اقارب پرست در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ در اصفهان متولد شد و دوران کودکی را در خانواده‌ای مذهبی سپری کرد و وارد دبیرستان شد. با ورود به دبیرستان، فعالیت‌های مذهبی و فرهنگی او شدت یافت و در کنار تحصیل، مطالعه کتاب‌های آموزنده و مفید، شرکت در جلسات مذهبی و فراگیری درس عربی را نیز سرلوحه فعالیت‌هایش قرار داد. او سپس در سال ۱۳۴۳ در رشته ریاضی دیپلم گرفت و برای ادامه تحصیل، دانشکده افسری ارتش را برگزید.

اقارب پرست دوره سه ساله دانشکده افسری را در کنار دوستانی چون شهید کلاهدوز با موفقیت طی کرد و برای گذراندن دوره مقدماتی زرهی به شیراز منتقل شد. او همیشه تلاش می‌کرد تا از افراد ممتاز باشد و فنون نظامی را به نحو احسن یاد بگیرد. از ورزش نیز غافل نمی‌شد و از اسب سواران خوب ارتش به حساب می‌آمد.

در سال ۱۳۵۰ با بهترین یار زندگی‌اش ازدواج کرد که حاصل این پیوند، چهار فرزند پسر بود. در سال ۱۳۵۲ نیز برای تکمیل آموخته‌هایش راهی سفری کوتاه به خارج از کشور شد. اقارب پرست همزمان با پیروزی انقلاب به سالم‌سازی و تقویت ارتش جمهوری اسلامی ایران پرداخت. هنگامی که حمله عراق به مرزهای کشور آغاز شد، به خرمشهر رفت و

همراه دیگر رزمندگان به دفاع از این شهر پرداخت؛ اما در آخرین روزهای مقاومت خرمشهر، با گلوله دشمن از ناحیه گلو مجروح و به تهران منتقل شد. پس از سقوط خرمشهر و بهبودی کامل، به آبادان رفت و گردان المهدی را با همکاری نیروهای بسیج سازماندهی کرد.

اوایل سال ۱۳۶۲ پس از دو سال خدمت در تهران، دوباره به جنوب بازگشت و در لشکر ۹۲ زرهی اهواز به فعالیت‌هایش ادامه داد. او همیشه می‌گفت: «نور الهی در آنجا [جبهه] متجلی است. آنجا جایگاه تزکیه نفس است».

صبح روز بیست و پنجم مهرماه سال ۱۳۶۳، سرتیپ حسن اقارب‌پرست هنگامی که همراه عده‌ای از فرماندهان از جزایر مجنون بازدید می‌کرد، آخرین گام‌هایش را در راه حق بر خاک‌های سرخ جنوب نهاد و «اللهم الرزقنا شهاده فی سبیلک» را آمین گفت. لحظاتی بعد خمپاره‌ای فرود آمد و خون سرخ او را بر زمین تفتیده خوزستان جاری کرد.



داشتن روحیه مثبت‌نگری و ارتقای روحیه نیروهای تحت امر

یکی از شاخصه‌های مهم در افراد دارای نبوغ نظامی و ابتکار عمل، داشتن روحیه مثبت‌نگری و ارتقاء روحیه نیروهای تحت امر خود، برای ایستادگی و مبارزه در مقابل دشمن است. مثبت‌نگری، امید داشتن به موفقیت و قابل دسترسی دانستن آن است که انگیزه تلاش و فعالیت را در انسان بیشتر می‌کند. در فلسفه برای وقوع یک فعل، چهار علت را لازم می‌دانند که عبارتند از: علت فاعلی، علت مادی، علت صوری و علت غایی. با اینکه علت غایی در عمل، آخرین مرحله است، ولی در اندیشه، اولین مرحله است و تا نهایت و هدف در اندیشه تحقق پیدا نکند، انسان در پی

آن سه علت دیگر نیست. روان‌شناسان نیز رمز و راز موفقیت‌های بزرگ و کلید پیروزی و موفقیت را برای افراد، مثبت‌نگری می‌دانند. ناپلئون هیل و کلمنت استون در کتاب موفقیت با ذهنیت مثبت می‌گویند: «ذهنیت مثبت و داشتن هدف مشخص، نقطه شروعی برای رسیدن به هدف‌های ارزشمند است.»^۱ امرسون نیز می‌گوید: «انسان‌های بزرگ، آنهایی هستند که روان را قوی‌تر از هر نیروی مادی می‌دانند و معتقدند که افکار بر جهان حکومت می‌کنند.»^۲

مکتب الهام‌بخش اسلام نیز که افراد دلیری مانند شهید اقارب‌پرست در آن پرورش یافته‌اند، با جهان‌بینی و وسعت دیدی که به انسان ارزانی می‌دارد، او را از انحصار جهان تنگ و تاریک مادیت رها کرده و متوجه ابعاد دیگر شخصیت انسانی می‌کند. در این نگرش، افکار منفی معنا ندارد و تکلیف و مثبت‌نگری مطرح است. شهید اقارب‌پرست با توجه به آموزه‌های دینی خود از مکتب اسلام، قبل از آغاز هر عملیات، نیروها را جمع می‌کرد و با نطق شیوای خود می‌گفت: «ما به خاطر خدا می‌جنگیم و هرگز شکست نخواهیم خورد.» او با این بیانات و مثبت‌نگری و القا روحیه به نیروها، باعث شد که دفاع از خرمشهر ۳۵ روز به طول انجامیده و نیروها در مقابل تجهیزات دشمن ایستادگی کنند که این امر در تاریخ جنگ‌های کلاسیک، بی‌سابقه است و اشراف وی را بر وضعیت روحی نیروها و تلاش برای ارتقاء روحیه آنان نشان می‌دهد و منظور این است که این مقاومت پراکنده و نامنظم، در یک جنگ کلاسیک اتفاق افتاده است.^۳

هیل، ناپلئون و استون، کلمنت؛ موفقیت با ذهنیت مثبت، ترجمه مهدی قراچه‌داغی؛ ص ۱۰.

^۲ راجر، جان و پیترمک، ویلیامز، تفکر منفی، ترجمه مهدی قراچه‌داغی؛ ص ۳.

پوربزرگ، علیرضا؛ زندگی‌نامه و خاطراتی از شهید اقارب‌پرست؛ صص ۲۳، ۲۱۶.

یکی از نیروهای بسیجی در خاطراتش می‌گوید: «با هجوم دشمن به طرف خرمشهر، سرانجام پس از سی و پنج روز حماسه، ایثار و مقاومت، خرمشهر سقوط کرد و ما با بدن‌های خسته و کوفته و با روحیه‌ای از دست رفته به آن سوی خرمشهر رفتیم! شهید اقارب‌پرست در شب همان روز نیروها را زیر پل خرمشهر جمع کرد و با سخنان امیدوار کننده‌ای، دوباره به بچه‌ها روحیه داد. او گفت: برای شادی روح شهدای خرمشهر فاتحه بخوانیم و ادامه داد که سعی کنید هر قدمی که برمی‌دارید، به یاد خدا باشید. توکل به خدا کنید! می‌دانم خسته هستید، بدن‌هایتان کوفته و بی‌رمق شده است؛ چشم‌هایتان بی‌خوابی بسیاری تحمل کرده، اما اکنون وقت استراحت نیست؛ اگر دیر بجنبیم، دشمن به این سوی خرمشهر هم رخنه می‌کند. اکنون وقت استراحت نیست. امشب باید تا صبح کار کنیم و سنگر بسازیم. بچه‌ها با شنیدن حرف‌های فرمانده جان برکفشان، جان تازه‌ای گرفتند و آن شب تا صبح با هر وسیله‌ای که در دست داشتیم و با گونی‌هایی که جمع شده بود و ماسه‌های کنار رودخانه، سنگر و پناهگاه‌های متعددی ساختیم. یادش بخیر! شهید اقارب‌پرست هم آن شب تا صبح، گونی ماسه به کول می‌گرفت و پایه‌پا با رزمندگان و دوشادوش دیگران سنگر درست می‌کرد! به راستی باید بگوییم که او به اندازه چهار نفر از بچه‌ها کار می‌کرد و آن شب حتی تا یک قدمی شهادت هم پیش رفت. هنگامی که در حال حمل یک کیسه ماسه از داخل رودخانه به بالا بود، خمپاره‌ای درست در پنج، شش متری او به زمین اصابت کرد که در همان موقع یکی از برادرانمان در جا شهید شد»^۱.

ارتباط مؤثر با نیروهای تحت امر

ارتباط مؤثر با نیروهای تحت امر، یکی دیگر از شاخصه‌های افراد دارای ابتکار عمل و نبوغ نظامی است؛ زیرا نوع و شکل رابطه‌ای که فرمانده با تک‌تک نیروهایش برقرار می‌کند، در حرف شنوی، اطاعت و نثار جان آنان در مواقع اضطراری مؤثر است و با وجود همین شاخصه، حتی در شرایط سخت و کمبود هرگونه آمادگی و توان و تجهیزات، فرمانده می‌تواند به هرگونه اقدامی، حتی اگر ضریب خطرپذیری آن بسیار بالا باشد، بپردازد. ستوان «ارجمند» که از هم‌زمان شهید اقارب‌پرست بوده، می‌گوید: «وقتی شهید اقارب‌پرست، معاون لشکر ۹۲ زرهی شد، من مسئول تبلیغات و جنگ روانی بودم. وظیفه ما این بود که بعضی وقت‌ها تا حدود ۷۰ متری دشمن می‌رفتیم و بلندگو کار می‌گذاشتیم و بعد با استفاده از روحانیون عرب زبان و حتی روحانیون و مبارزان عراقی و بعضی از کشورهای اسلامی، از سربازان عراقی می‌خواستیم که دست از جنگ بکشند و به ما بپیوندند. ما در این کار خیلی موفق بودیم و تعدادی از نیروهای عراقی خیلی راحت با شنیدن این پیام به ما می‌پیوستند؛ اما سایر نیروهای آنان با شنیدن صدای ما شروع به ریختن آتش می‌کردند، به طوری که بعضی وقت‌ها شدت آتش آنان از شدت آتش جبهه هم بیشتر بود. یک بار برای گزارش کارمان خدمت آقای اقارب‌پرست رسیدیم و ایشان پس از آنکه با دقت به سخنان بنده گوش داد، اعلام کرد که یک بار از نزدیک کار ما را ببیند. چند روز بعد با جیب به محل مأموریت ما آمد و پس از بازدید و اعلام رضایت از نحوه کار ما، در مورد مشکلات ما سؤال کرد. من هم از نداشتن وسیله نقلیه گله کردم و ایشان کلید جیب

خودش را به ما داد و پیاده به یکان برگشت.^۱ یکی از نیروهای بسیجی نیز می‌گوید: «شهید اقارب پرست در آبادان یک گردان زرهی تشکیل داد که مقرش در سینما تاج آبادان بود. تانک‌های خراب را از گوشه و کنار خرمشهر و آبادان جمع می‌کرد و با مشقت بسیار و با وجود کمبود مکانیک و وسائل یدکی، برای جنگ آماده می‌کرد. در آن شرایط که بنی‌صدر به نیروهای مردمی وقعی نمی‌گذاشت و در مورد آنان کارشکنی هم می‌کرد، شهید اقارب پرست شب و روز خود را با ما می‌گذراند و همیشه در فکر ما بود. او برای اینکه ارادت بیشتر خود را به ما نشان دهد، فرماندهی گردان زرهی را هم به عهده یکی از برادران جهادگر اهل نجف‌آباد اصفهان به نام برادر قادری گذاشت و می‌گفت ارتش در صورتی می‌تواند مقاوم باشد که نیروهای مردمی در آن حضور مستمر داشته باشند. به این ترتیب او سعی داشت که با همه نیروها ارتباط مؤثر داشته و با ایجاد همکاری بین آنان، به پیروزی برسد».^۲

بررسی نحوه شهادت شهید اقارب پرست نیز نشان می‌دهد که آن بزرگوار در جریان همین ارتباط مؤثر با نیروهای تحت امر خود به دیدار معبود می‌شتابد. امیر سرتیپ دوم دربندی که از هم‌زمان ایشان بوده است می‌گوید: «ایشان به مناسبت‌های مختلف فرماندهان را تارده گروهان در قرارگاه جمع می‌کرد و با سخنان شیوایش به آنان امیدواری می‌داد. صحبت‌های این بزرگوار آن قدر دلگرم کننده بود که هرکس در جلسه سخنرانی‌اش شرکت داشت، دیگر کمبودها و نواقص از یادش می‌رفت و چنان روحیه‌ای می‌گرفت که انگار هیچ‌گونه کمبودی در منطقه ندارد. یک روز در جاده سیدالشهداء نگهبان بودم. ایشان برای سرکشی به

همان مدرک، ص ۱۷۳.

همان مدرک، ص ۱۵۲.

محل ما آمد و پس از احوالپرسی و دلگرمی دادن، به طرف گردان ۱۵۱ پیاده در جزیره جنوبی رفت. صبح روز بعد، سری به معراج شهدا زدم. آنجا تعدادی از افراد بسیجی کار می‌کردند و وظیفه‌شان این بود که شهدا را با گلاب شست‌وشو و به پشت جبهه تخلیه کنند. وقتی وارد ستاد معراج شدم، دیدم تلاش‌های زیادی انجام می‌دهند؛ علت را پرسیدم، گفتند که پیکر پاک شهید اقارب پرست و سرهنگ علیایی و سرگرد صدیق فرایی و ستوان یکم مرتضوی را آورده‌اند. پاهایم سست و قدرت تفکر از من سلب شد. با صدای بلند شروع به گریه کردم و پس از دقایقی فهمیدم که این بزرگواران در حین بازدید از گردان ۱۵۱، مورد اصابت گلوله خمپاره قرار گرفته و شهید شده‌اند.»

امیرسرلشکر خلبان شهید حسین خلعتبری مكرم

«شكارچی ناوچه‌های اوزا»

یکی دیگر از فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی ایران که با استفاده از نبوغ نظامی، ابتکار عمل و تخصص خود، در بسیاری از عملیات‌های دوران دفاع مقدس، همراه با سایر هم‌زمانش حماسه‌های ماندگاری را آفرید و برای همیشه در تاریخ کشورمان ماندگار شد، سرلشکر خلبان شهید حسین خلعتبری است.

او در سال ۱۳۲۸ در منطقه بصل کوه شهرستان رامسر به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۱ به دلیل علاقه زیادی که به خلبانی داشت، وارد دانشکده خلبانی نیروی هوایی ارتش شد. بعد از پشت سر گذاشتن دوره مقدماتی پرواز، برای گذراندن دوره پیشرفته به کشور آمریکا رفت و در آنجا با توجه به استعداد خوبی که در یادگیری و هدایت هواپیما داشت، به‌عنوان دانشجوی ممتاز و خلبان ماهر در شلیک موشک «ماوریک» شناخته شد. او سپس با دریافت گواهی‌نامه خلبانی هواپیمای «اف - ۴» به ایران بازگشت و با شروع جنگ تحمیلی، به‌عنوان یکی از خلبانان و فرماندهان موفق و متخصص، در پایگاه ششم شکاری بوشهر به مقابله با دشمن متجاوز شتافت.

در یک تعریف، ابتکار عمل و خلاقیت و در قالب نظامی آن نبوغ نظامی، به‌عنوان کنجکاوی، اشتیاق به کشف و آزمایش کردن، ارائه

پاسخ‌های نوین به موقعیت‌های پیش‌رو، حساسیت به مسائل و توجه به رفتار خلاق تعریف شده است. با توجه به این تعریف، اقدام شهید خلعتبری در ماجرای زیر، نمونه‌ی کاملی از نبوغ نظامی و ابتکار عمل اوست.

در روز هفتم آذر سال ۱۳۵۹ که عملیات پیروزمندانه‌ی مروارید به‌وسیله‌ی دلیرمردان نیروی هوایی و دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران انجام شد و اسکله‌های «البکر» و «الامیه» عراق به‌کلی منهدم شد، در قسمتی از این عملیات، ناوچه‌های اوزای عراقی برای در امان ماندن از حمله‌ی خلبانان نیروی هوایی ارتش، در کنار کشتی‌های تجاری پنهان می‌شوند. در این هنگام شهید خلعتبری که بالای سر ناوچه‌های مذکور قرار داشت، از حمله به آنان خودداری می‌کند و با بررسی اوضاع، متوجه می‌شود که یکی از ناوچه‌ها به آرامی از کنار کشتی تجاری جدا شده و به سمت دهانه‌ی خور در حال حرکت است. شهید خلعتبری هم‌بی‌درنگ با شلیک یک فرزند موشک ماوریک، ناوچه اوزای عراقی را به قعر آب‌های خلیج فارس می‌فرستد. در اینجا شهید خلعتبری با توجه به هوش و ذکاوت خود، از حمله به ناوچه اوزای عراقی - درحالی که در کنار کشتی تجاری پناه گرفته بود - خودداری می‌کند و به این ترتیب بهانه به دست کشورهای مغرض آن زمان که می‌خواستند ایران را محکوم به حمله به کشتی‌های تجاری کنند، نمی‌دهد. در پایان همین عملیات است که هم‌زمان شهید خلعتبری به او لقب «حسین ماوریک» و شکارچی ناوهای اوزا می‌دهند.

از دیگر مشخصه‌های نبوغ نظامی یک فرمانده، بررسی موقعیت و ظرفیت جنگ و اتخاذ تصمیم مناسب است. به عبارت دیگر ابتکار عمل و نبوغ نظامی فرمانده، با شرایط یکان در حالت آفند و پدافند، عقب‌نشینی و پیشروی، محاصره و... به‌طور نمایان‌تری جلوه‌گر می‌شود؛ زیرا این شرایط، تعیین‌کننده‌ی هرگونه تصمیم برای هر یکان هستند. چه بسا که

یک فرمانده، با اتخاذ یک تصمیم مناسب، شرایط دشوار و بسیار سخت را برای یکان به مناسب‌ترین شرایط تبدیل کرده است.

در ابتدای دوران جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه کشورمان که دادگاه‌ها و جلسات ظاهری مختلفی به وسیله سازمان‌های بین‌المللی برای خاتمه دادن به جنگ ایران و عراق تشکیل می‌شد، شهید خلعتبری به عنوان نماینده ویژه ایران در دادگاه بین‌المللی لاهه حضور می‌یابد تا در برابر دولتمردان غربی و عربی، از حقوق کشورمان دفاع کند. او در آنجا با ابتکار عمل و نبوغ نظامی خود، از حقوق ایران دفاع کرده و حقانیت ایران را ثابت می‌کند و در ادامه، با وجود اینکه مدت مأموریت او در دادگاه لاهه دو ماه بود، همه وعده‌ها و برنامه‌های سران کشورهای آمریکا و انگلیس را سرگرمی و وقت تلف کردن می‌داند و ادامه امور را به کاردار ایران در سوییس سپرده و پس از ۱۵ روز به ایران باز می‌گردد. وی در پاسخ به این سؤال که چرا تا پایان مأموریت در آنجا نمانده است، می‌گوید: «نمی‌توانم شب‌ها و روزها را در سوییس با آرامش طی کنم، درحالی‌که جنگنده‌های دشمن، آرامش را از هموطنانم گرفته‌اند.» شهید خلعتبری پس از بازگشت، پروازهای جنگی خود را از سر می‌گیرد و با توجه به مهارت خود، در بیشتر عملیات‌ها به عنوان فرمانده دسته پروازی به دفاع از میهن خود می‌پردازد. در اینجا نیز شهید خلعتبری با نبوغ نظامی و ابتکار عمل خود و بررسی موقعیت و ظرفیت جنگ، در ابتدا به عنوان نماینده کشورمان به دفاع از حقوق ایران در مجامع بین‌المللی می‌پردازد و سپس با مشاهده جو حاکم در آن مجمع و وضعیت جبهه‌های جنگ، به ایران بازگشته و به دفاع در مقابل دشمن مشغول می‌شود. سرانجام با فرا رسیدن ایام تعطیلات نوروز ۱۳۶۴، او در پایگاه می‌ماند و به زادگاهش نمی‌رود و در جواب دوستانش هم که می‌گویند چرا به دیدن خانواده

نمی‌روی، می‌گویند: در این شرایط بحرانی که مردم هر لحظه به کمک ما نیاز دارند، وجدانم اجازه نمی‌دهد که این مردم را تنها بگذارم.

روز یکم فروردین ماه سال ۱۳۶۴، خلعتبری و ستوان محمدزاده به عنوان شیفت آلت پایگاه سوم شکاری همدان بودند که ناگهان صدای آژیر بلند می‌شود و در پایگاه اعلام «اسکرامبل» یا حالت آماده‌باش می‌شود. شهید خلعتبری به همراه کمک خود ستوان «عیسی محمدزاده عروس محله»، با یک فروند هواپیمای «فانتوم‌دی» با رمز «سلیمان ۳۱» برای مقابله با هواپیماهای دشمن به پرواز درمی‌آید. او در کردستان در منطقه سقز با دو فروند میگ ۲۳ و یک فروند میگ ۲۵ عراقی درگیر می‌شود. خیلی سریع به سمت یکی از هواپیماها گردش کرده و به پرواز ادامه می‌دهد و در ارتفاع ۳۵ هزار پایی، یکی از میگ‌های ۲۳ را مورد هدف قرار می‌دهد که پس از برخورد موشک، میگ منهدم می‌شود. در همین حین، از ایستگاه‌های رادار زمینی مرزی به خلعتبری اطلاع می‌دهند که یک فروند میگ ۲۵ پی‌دی، در تعقیب آنهاست. در این نبرد نابرابر، میگ ۲۵ اقدام به شلیک یک فروند موشک «آر-۴۰» می‌کند که موشک با فانتوم برخورد می‌کند. ستوان محمدزاده موفق می‌شود اجکت^۱ کند و به‌سختی دست راستش آسیب می‌بیند و به‌وسیله نیروهای امداد و نجات نیروی هوایی نجات پیدا می‌کند؛ ولی خلبان خلعتبری فرصت اجکت پیدا نمی‌کند و بدین شکل قهرمان جنگ‌های دریایی برای همیشه خاموش می‌شود و به معراج ابدی می‌رود.

بدن قطعه‌قطعه شده این شهید به عنوان سند افتخار برای همیشه در ذهن این ملت بیدار ثبت شد و پیکر مطهرش در میان اندوه انبوه بی‌شماری از مردم تشییع شد و براساس وصیت خودش در گلزار چهل

بیرون پریدن خلبان از هواپیما به هنگام صدمه دیدن آن.

شهیدان رامسر به خاک سپرده شد تا آن گونه که می‌خواست، روحش نیز پاسدار مرز و بوم وطن اسلامی‌مان باشد.

در هنگام حیات و تا مدتی بعد از شهادت او، در مجله‌های نظامی آمریکا بارها از شهید خلعتبری به عنوان یک نابغه جنگی و خلبان توانمند در هدایت هواپیمای «اف - ۴» در پروازها و مانورهای حساس نظامی و عملیاتی نام برده می‌شد؛ همچنین نام او به عنوان یکی از شاگردان موفق و ممتاز دانشگاه «شپارد و تگزاس» در فراگیری علوم خلبانی «اف - ۴» در دوران آموزش و در مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای اساتید این دانشگاه برده شده است.

در سال ۲۰۰۶، یکی از مجلات نظامی آمریکا ویژه‌نامه‌ای در مورد مهارت‌های پروازی و ابتکار عمل‌ها و خلاقیت‌های شهید خلعتبری منتشر کرد که بعد از شهادتش وقتی وصیت‌نامه‌اش قرائت شد، غیرت و دلاوری‌اش دوباره بر همگان ثابت شد. در این هنگام تمامی حاضرین متوجه این موضوع شدند که ایران یکی از غیرتمندترین فرزندان را از دست داده است. در قسمتی از وصیت‌نامه این شهید بزرگوار مطلبی آمده که همه وجود و مرام و مردانگی خلعتبری در آن متبلور است: «اگر ذره‌ای از خاک وطنم به پوتین سرباز دشمن چسبیده باشد، آن را با خونم در خاک وطن می‌شویم و مرگ در این راه را افتخار می‌دانم و اگر ارزشمندتر از جانم هدیه‌ای داشتم، حتماً به این مردم خوب تقدیم می‌کردم».

امیرسرتیپ احمد ترکان

«مرد آتش و خرد»

از دیگر فرماندهان دلیر و حماسه آفرین ارتش جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس که با استفاده از ابتکار عمل و نبوغ نظامی خود در بسیاری از عملیات‌ها، فرماندهی یگان‌های توپخانه را برعهده داشت، امیرسرتیپ احمد ترکان است. او در سال ۱۳۱۸ ش در شهر اصفهان متولد و در سال ۱۳۴۱ پس از اخذ دیپلم، وارد دانشکده افسری ارتش شد. در سال ۱۳۴۴ پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده افسری، در مرکز توپخانه اصفهان دوره مقدماتی توپخانه را گذراند و در ادامه، به فراگیری دوره‌های تکاور، چتربازی، مربی کوهستان و... در تیپ ۵۵ هوابرد شیراز پرداخت. وی سپس در سال ۱۳۵۴، با کسب موفقیت در مراحل مختلف گزینش و آزمون، برای گذراندن دوره عالی توپخانه، با درجه سروانی به کشور آمریکا اعزام شد و در آنجا توانست دوره مذکور و دوره دیگری تحت عنوان مدیریت آموزش را با موفقیت کامل طی کند.

امیر ترکان پس از بازگشت به ایران، در مرکز توپخانه اصفهان به‌عنوان استاد تاکتیک تخصصی توپخانه مشغول به کار شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و شروع درگیری‌ها و ناآرامی‌ها در نواحی غرب و شمال غرب کشور، به همراه سایر افراد نیروی زمینی ارتش، برای اجرای طرح‌ها و نظرات امیرسرلشکر شهید ولی‌الله فلاحی در کردستان، به آن منطقه

اعزام شد. امیر ترکان ابتدا در کردستان، فرماندهی یک گردان از توپخانه لشکر ۲۸ را برعهده گرفت و پس از مدتی، با توجه به لیاقت و کاردانی‌اش، مسئولیت فرماندهی توپخانه لشکر به او سپرده شد. وی پس از شهادت سرهنگ حاتمی - رئیس ستاد و معاون لشکر - به عنوان فرمانده لشکر انتخاب شد. امیر ترکان تا خاتمه جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه کشورمان، مسئولیت‌های مختلفی را با توجه به شرایط جنگ و اوضاع و احوال جسمی خود برعهده داشت که از جمله مهم‌ترین آنها، فرماندهی مرکز آموزش توپخانه و موشک‌ها در اصفهان بوده است؛ اما آنچه در اینجا مورد نظر است، اقدامات ابتکاری و خلاقانه امیر ترکان در طی عملیات‌های مختلف در طول دوران دفاع مقدس است که بیانگر نبوغ نظامی این فرمانده خستگی‌ناپذیر و دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران است.

همان‌طور که بیان شد، امیر ترکان با ورود به منطقه کردستان در سال ۱۳۵۸، فرماندهی یک گردان از توپخانه لشکر ۲۸ کردستان را برعهده می‌گیرد و در همین زمان، بازگشایی محور بانه - سردشت که از مدت‌ها قبل و به هنگام سقوط پادگان مهاباد توسط نیروهای ضد انقلاب تصرف شده بود، در دستور کار قرار می‌گیرد. امیر ترکان که وظیفه پشتیبانی آتش نیروهای پیاده را برعهده داشت، از دیده‌بانان خود می‌خواهد که به طرف دشمن حرکت و اطلاعات لازم را برای اجرای آتش توپخانه فراهم کنند. در این هنگام، با توجه به اجرای عملیات در شب و فقدان اطلاعات لازم درخصوص منطقه عملیاتی، یکی از دیده‌بان‌ها با توجه به شرایط مذکور به امیر ترکان می‌گوید: «وقتی به نقطه‌ای رسیدیم که لازم است در آنجا اجرای آتش توپخانه شود، چگونه ما مشخصات و مختصات دقیق آن نقطه را به شما گزارش کنیم؟ زیرا در شب، توجیه نقشه و به دست آوردن مختصات برای ما مقدور نیست و ثبت تیری هم

نداریم تا بتوانیم از آن نقطه آتش را انتقال دهیم.» امیر ترکان با شنیدن سخنان دیده‌بان، پس از مدتی فکر کردن دستور می‌دهد که نقشه‌ها و طرح تیرها را بیاورند و با استفاده از تخصص و تجربه خود، در آن لحظه طرحی ابتکاری و خلاقانه را برای دیده‌بانان توجیه می‌کند و به آنها می‌گوید: «با توجه به اینکه هر گروه دیده‌بانی شما متشکل از سه نفر یعنی دیده‌بان، کمک دیده‌بان و بی‌سیم‌چی است و هر گروه با یک گروهان حرکت می‌کند، یک نفر از هر گروه دیده‌بان مأمور می‌شود که قدم شماری کند تا میزان مسافت طی شده را یادداشت کند؛ یک نفر هم گرای حرکت شما را با قطب‌نما مشخص کرده و بی‌سیم‌چی هم اطلاعات لازم را برای ما ارسال می‌کند؛ به عنوان مثال وقتی که حدود یک ساعت از ما دور شدید، گرای حرکت را با مقدار مسافت طی شده برای ما گزارش می‌کنید و ما با توجه به طرح تیر، محل مورد نظر شما برای اجرای آتش را پیدا می‌کنیم.»

در اینجا امیر ترکان با توجه به تخصص، تجربه و مهم‌تر از همه ابتکار عمل خود در اجرای آتش توپخانه بر روی مواضع دشمن، موفق می‌شود و در همان شب، نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران تا صبح با استفاده از آتش توپخانه، مسافت بسیار زیادی را به طرف نیروهای دشمن پیشروی می‌کنند. امیر ترکان می‌گوید: «اجرای طرح مذکور در آن شب از دو جهت اساسی دارای اهمیت بود؛ اولاً در پیشروی نیروهای خودی به طرف دشمن و آزاد شدن محور بانه - سردشت از چنگال دشمن بسیار تسریع شد و ثانیاً غافلگیری دشمن؛ زیرا با اجرای طرح مذکور، بدون ایجاد سروصدا و با غافلگیری کامل، نیروهای خودی توانستند به طرف دشمن پیشروی کنند.»

این اقدام امیر ترکان با تعاریف صاحب‌نظران علم خلاقیت و ابتکار عمل مانند «رابینز»^۱ که ابتکار عمل را توانایی ترکیب منحصر به فرد ایده‌ها و یا برقراری ارتباط کشف نشده و غیرمنتظره بین ایده‌ها و پدیده‌ها در قالب مفهوم نوینی که تا به حال وجود نداشته است می‌داند، منطبق است. پدر علم مدیریت نوین «پیتردراکر»^۲ هم ابتکار عمل و نوآوری را به عنوان تغییری که جنبه جدیدی از عملکرد را خلق می‌کند، بیان می‌کند. همان‌طور که سایر صاحب‌نظران نیز می‌گویند، در مبحث نظامی، ابتکار عمل و خلاقیت در روش‌ها و تاکتیک‌های نظامی، اهمیت بسیار بیشتری نسبت به نوآوری‌های سخت‌افزاری یا فناوری نظامی دارد و نوآوری در زمینه روش‌ها، سیاست‌ها، خط‌مشی‌ها، تاکتیک‌ها و راهبردهای جنگی و یا دفاعی، بسیار مهم‌تر از نوآوری در زمینه ابداع سلاح‌های جدید است. در موردی دیگر، یکی از فرماندهان گروه رزمی با امیر ترکان تماس می‌گیرد و می‌گوید: «قرار بود کار الحاق بین نیروهای خودی منطقه شمالی و منطقه جنوبی بر روی جاده‌ای که به سمت نیروهای ضد انقلاب می‌رود انجام شود؛ اما این الحاق دچار مشکل شده و انجام نگرفته است. به همین دلیل، اکنون من ناچار هستم که به طرف محل مورد نظر رفته و موضوع را بررسی کنم. گردان توپخانه آماده باشد که در صورت لزوم اجرای آتش کند.» با توجه به مناسب نبودن جاده موردنظر و لزوم عدم سروصدا در آن منطقه، فرمانده مذکور مجبور می‌شود با پای پیاده به طرف محل مورد نظر حرکت کند. او پس از سپری شدن حدود یک ساعت و بیست دقیقه، با امیر ترکان تماس گرفته و درخواست اجرای آتش بر روی مواضع دشمن می‌کند. امیر ترکان در

.Robbins

.Peter Drucker

خاطرات خود می‌گوید: «من مختصات محل مورد نظر آن فرمانده را از طریق بی‌سیم دریافت کرده و دستور دادم که گلوله دودانگیز را - که مشخص می‌کند آیا گلوله به نقطه مناسب فرود آمده است یا نه - به عنوان اولین گلوله شلیک کنند. وقتی این گلوله شلیک شد، فرمانده مذکور تماس گرفت و از من خواست که حدود ۴۰۰ متر به سمت راست شلیک شود. با توجه به اینکه دیده‌بان در کنار آن فرمانده نبود، مشخص کردن دقیق محل مورد نظر بسیار سخت بود و بنابراین به او گفتم که شما باید ابتدا گرای خودتان را تا نقطه مورد نظر به من بدهید تا من بتوانم تصحیحات مورد نظر شما را اجرا کنم؛ ولی آن فرمانده که در شرایط بسیار دشواری قرار داشت و امکانات و ابزارهای لازم را هم برای تعیین گرا و مختصات لازم نداشت، در جواب گفت که من از این نظر نمی‌توانم کاری انجام بدهم و شما هر کاری که می‌توانید خودتان انجام دهید».

امیر ترکان با قرار گرفتن در چنین وضعیتی، طرح ابتکاری دیگری را به اجرا می‌گذارد. او پس از مشخص کردن مدت زمانی که آن فرمانده از نزد ایشان و گردان توپخانه به طرف نیروهای دشمن حرکت کرده بود و حدود یک ساعت و بیست دقیقه می‌شد، براساس تجربه و تخصص خود، به این نتیجه می‌رسد که فرمانده مذکور حدود شش کیلومتر پیشروی داشته است؛ سپس مختصات آن نقطه را به دست می‌آورد و می‌تواند به طور تقریبی، محل مورد نظر آن فرمانده را تعیین کند. امیر ترکان در خاطراتش در این زمینه می‌گوید: «از طریق طرح مذکور، محل مورد نظر آن فرمانده را مشخص کردم و سپس به مسئول اجرای آتش گفتم که شبکه هدف را روی گرای ۱۷۰۰ تنظیم و تصحیحات لازم را اعمال کند. مسئول هدایت آتش گفت که ممکن است نتوانسته باشیم محل مورد نظر

را به طور دقیق مشخص کنیم و آتش را بر روی نیروهای خودی بریزیم؛ اما من از آنان خواستم که هرچه سریع‌تر شلیک گلوله‌ها را شروع کنند». در اینجا امیر ترکان با استفاده از ابتکار عمل و نبوغ نظامی خود، طرحی ابتکاری را برنامه‌ریزی و اجرا می‌کند و با شلیک اولین گلوله دودانگیز به نقطه مورد نظر، فرمانده مذکور با امیر ترکان تماس می‌گیرد و پس از بیان تحسین و خوشحالی خود، از ایشان می‌خواهد که در همان نقطه، حدود ۱۵ گلوله توپ شلیک شود. امیر ترکان نیز دستور اجرای آتش می‌دهد و پس از مدتی، آن فرمانده تماس می‌گیرد و از نابودی نیروهای دشمن در آن محل و رها شدن نیروهای خودی از محاصره خبر می‌دهد. کارشناسان نظامی معتقدند در شرایطی که مجموعه امکانات، مقدرات و شرایط زمانی و مکانی مناسب فراهم باشد و تصمیم و اقدام، منجر به موفقیت شود، درجه‌ای از ابتکار عمل و خلاقیت تحقق یافته است؛ اما اگر نقایص، کمبودها و شرایط بحرانی در عرصه نظامی حاکم و در چنین حالتی اتخاذ تصمیم و انجام هر اقدامی منجر به موفقیت شود، نشان از نبوغ و پتانسیل نظامی تصمیم‌گیرنده و فرمانده است.

در فروردین ماه ۱۳۵۹ که مناطق کردستان برای دومین بار دچار درگیری‌های شدید بین عناصر کردستان، عناصر ضدانقلاب و نیروهای جمهوری اسلامی ایران می‌شود، سربازخانه سنندج به محاصره عناصر ضدانقلاب درمی‌آید. تعدادی از نیروهای ژاندارمری در پاسگاه‌ها به شهادت می‌رسند و بیشتر آن منطقه از وجود عناصر نظامی خالی می‌شود؛ بنابراین به دو گردان از ارتش جمهوری اسلامی ایران مأموریت داده می‌شود که به سنندج بروند و با پاکسازی آنجا، به سوی بانه و سردشت حرکت کنند. این دو گردان به‌وسیله هواپیما به فرودگاه سنندج می‌رسند و وقتی وارد شهر می‌شوند، با تحریک عناصر ضدانقلاب، تعدادی از دانش‌آموزان و دیگر عناصر مردمی جلوی حرکت گردان‌های مذکور را

سد می‌کنند و در نتیجه گردان‌ها مجبور می‌شوند به فرودگاه سنندج برگردند؛ سپس فرمانده لشکر به شهید «نصرت‌زاد» - فرمانده تیپ یک - مأموریت می‌دهد که مسیر دیگری را برای عبور گردان‌های ارتش از سنندج و عزیمت به سمت دیوان‌دره، سقز و بانه، شناسایی و پیشنهاد کند. وی هم پس از شناسایی، جاده‌ای خارج از شهر سنندج به نام قشلاق را پیشنهاد می‌دهد و قرار می‌شود که در روز ۳۱ فروردین‌ماه، گردان‌ها حرکت کنند.

با وجود اینکه جاده یاد شده پس از بررسی‌ها و شناسایی‌های متعدد پیشنهاد شده بود، اما در روز حرکت، دو گردانی که به صورت ستونی حرکت می‌کردند، در نزدیکی روستاهای «نقده» و «باباریز» دچار کمین دشمن می‌شوند و فرمانده گردان‌ها درخواست آتش توپخانه می‌کند که به دستور امیر ترکان به این درخواست پاسخ داده می‌شود. با این حال حدود ساعت ۱۱ صبح به امیر ترکان اطلاع داده می‌شود که نصرت‌زاد و تعداد دیگری از فرماندهان گردان‌های مذکور به شهادت رسیده‌اند و تعدادی هم به اسارت دشمن درآمده‌اند؛ بنابراین لازم است که امیر ترکان دو دستگاه خودرو با مهمات برای نیروهای در کمین قرار گرفته تهیه و ارسال کند. وی بلافاصله دستور می‌دهد که مهمات آماده شود و ۱۲ نفر تأمین و یک سرپرست گروه را برای حمل مهمات‌های یاد شده انتخاب می‌کند.

گروه یادشده پس از مدتی که طی مسیر می‌کنند، با امیر ترکان تماس می‌گیرند و خبر از سرگردانی خود در یافتن محل نیروهای خودی می‌دهند و در ادامه حرکت خود دچار تردید و ترس می‌شوند. امیر ترکان که همواره از نبوغ نظامی و روحیه دلآوری و شهادت‌طلبانه بالایی برخوردار بوده است، با بررسی اوضاع محل استقرار خودش و وضعیت نیروهای در کمین افتاده، به این نتیجه می‌رسد که اکنون لازم است

خودش به عنوان یک فرد با تجربه و آگاه در امور نظامی، هر چه زودتر مهمات لازم را به نیروهای خودی برساند. او با گماردن یکی از افسران به جانشینی خود، همراه با مهمات به طرف نیروهای خودی حرکت می‌کند و با رسیدن به سه‌راهی سقز، متوجه می‌شود که یکی از گردان‌ها توانسته است از کمین دشمن رها شود و دیگری هم در حال رهایی است. او سپس به بررسی اوضاع و احوال نیروهای یادشده و منطقه می‌پردازد و از فرمانده آن نیروها سؤال می‌کند که آیا هنوز هم قصد دارند به مأموریت خود ادامه دهند. آن فرمانده در پاسخ می‌گوید که به طرف سقز حرکت می‌کنیم. امیر ترکان با شنیدن پاسخ، به فرمانده می‌گوید که اگر شما وضعیت اینجا را به درستی بررسی کنید، متوجه می‌شوید که کمین‌های بسیاری در انتظار شماست و با توجه به اینکه بخش زیادی از تجهیزات و مواد غذایی شما هم توسط نیروهای دشمن از بین رفته و یا به غنیمت گرفته شده، به نظر من صلاح نیست که شما به طرف سقز حرکت کنید. این در حالی است که در سربازخانه سنندج هم نیروی چندانی باقی نمانده و هر لحظه ممکن است دشمن به طرف سنندج حرکت کرده و آنجا را تصرف کند؛ بهتر است که شما نزد فرمانده لشکر بازگردید و اوضاع و احوال نیروهای خودی را برای ایشان بازگو کنید تا تصمیم دیگری اتخاذ شود.

آن فرمانده سرانجام پیشنهاد امیر ترکان را می‌پذیرد و با یکدیگر نزد فرمانده لشکر می‌روند. فرمانده لشکر هم با شنیدن اوضاع و احوال حاکم بر نیروهای خودی و منطقه و به‌ویژه تحت تأثیر سخنان امیر ترکان مبنی بر منهدم شدن باقی‌مانده نیروهای خودی در اثر کمین‌های دشمن و تهدید شدن شهر سنندج، با فرمانده نیروی زمینی ارتش، شهید ولی‌الله فلاحتی تماس می‌گیرد و با توصیف اوضاع و احوال پیش آمده، سرانجام تصمیم گرفته می‌شود که نیروهای آن دو گردان از همان مسیری که جلو

رفته‌اند، باز گردند تا پس از تجدید قوا و در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، با بالگرد «شنوک» به منطقه مورد نظر منتقل شوند.

نیروهای یاد شده به سربازخانه سنندج باز می‌گردند و با این کار از وارد شدن آسیب بیشتر به آنان جلوگیری می‌شود. پس از چند روز این نیروها می‌توانند در مقابل هجوم بسیار گسترده نیروهای ضدانقلاب ایستادگی و مقابله کنند و پس از مدتی با آمادگی و سلامت کامل به سقز می‌رسند.

در این ماجرا، امیر ترکان به عنوان فرمانده نظامی با استفاده از نبوغ نظامی و ابتکار عمل خود، به‌هنگام مواجهه با پاره‌ای از موقعیت‌های اضطراری و غیرقابل انتظار که بدون پیش‌بینی و هرگونه طرح و آمادگی قبلی به وجود آمده است، تصمیمات جدیدی اتخاذ می‌کند که موجب جبران ضرر و زیان وارده شده و در نهایت دستیابی به اهداف موردنظر می‌شود. در واقع او در آن موقعیت و اوضاع و احوال به خوبی می‌داند که چه تصمیمی باید گرفته شود؛ همچنین به‌طور کامل به چگونگی انجام امور واقف است؛ زیرا در غیر این صورت، اشتباه بزرگتری را مرتکب خواهد شد. او در مقابل شرایط تسلیم نشده و با عدم پذیرش محدودیت‌ها، تمایل زیادی به ایجاد تغییر در اوضاع و احوال و شرایط حاکم داشته که همه این ویژگی‌ها باعث بروز ابتکار عمل وی در آن لحظات سخت و بحرانی شده است. «استرنبرگ» که از نظریه پردازان در زمینه خلاقیت و ابتکار عمل است، برخی از ویژگی‌های افراد مبتکر و خلاق را چنین بیان می‌کند: «تمایل به ایجاد تغییر، عدم پذیرش محدودیت‌ها، کوشش برای انجام کارهای غیرممکن، توانایی استفاده از مواد و وسایل اطراف خود برای پدید آوردن چیزهای بدیع و بی‌همتا، زیر سؤال بردن هنجارهای معمول و کلاسیک، تمایل به قرار گرفتن در یک وضعیت غیرمعمول و میل به کنجکاوی و کنکاش محیط».

با توجه به اینکه در این نوشتار به فداکارهای یکی دیگر از فرماندهان دلیر ارتش شهید سرهنگ نصرت‌زاد اشاره شد، آخرین کلام آن بزرگوار به هنگام شهادت را از زبان امیر ترکان بیان می‌کنیم: «من سرهنگ پیاده ایرج نصرت‌زاد، جانم فدای ایران باد. محلی را که اکنون من در آن جان می‌دهم، با گلوله توپخانه بکوبید!»^۱

^۱ مصاحبه مجله صف با امیر ترکان، ۸۷/۱۱/۲۲.

امیر سرتیپ دوم غضنفر آذرفر

«متخصص عملیات کوهستان»

غضنفر آذرفر در سال ۱۳۳۹ به استخدام ارتش درآمد و پس از گذراندن دوران دانشکده افسری، در لشکرهای لرستان و کردستان به عنوان فرمانده دسته مشغول خدمت شد. او با گذراندن دوره‌های هوابرد و تکاور در داخل کشور، با درجه ستوانی برای طی دوره‌های تکمیلی نظامی، به خارج از کشور اعزام شد و دوره‌های تکاور، هوابرد و جنگ‌های ویژه، شامل جنگ‌های نامنظم، عملیات ویژه گریز و فرار و جنگ‌های روانی، دوره‌های جنگ در کوهستان شامل زیست در کوهستان‌های بلند و برفگیر، اسکی نظامی، بهمن‌شناسی و رزم در برف را با موفقیت طی کرد. گذراندن دوره‌های نظامی مذکور و لیاقت و شایستگی آذرفر باعث شد که از آن پس همواره از او به عنوان استاد در آموزش نیروهای نظامی کشور استفاده شود. در سال‌های نزدیک به زمان پیروزی انقلاب اسلامی، آذرفر با درجه سرگردی به عنوان فرمانده ایرانی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل به جنوب لبنان اعزام شد و در بازگشت از آنجا که همزمان با حوادث پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بود، به دستور سرلشکر شهید ولی‌الله فلاحتی - فرمانده وقت نیروی زمینی - فرماندهی پادگان و تیپ مریوان را برعهده گرفت.

با شروع جنگ تحمیلی، آذرفر فرماندهی تیپ ۸۴ خرم‌آباد را پذیرفت و همراه با دیگر فرماندهان دلیر ارتش همچون شهید سپهبد علی صیاد شیرازی به جنگ با دشمن متجاوز شتافت و بیش از گذشته به ارائه لیاقت و کاردانی خود پرداخت؛ به طوری که امیر سپهبد صیاد شیرازی در خاطراتش در کتاب ناگفته‌های جنگ، در مورد آذرفر می‌گوید: «استاد بنده در رنجر بود... خیلی شجاع است و بیان خوبی هم دارد. نیروهایی را که می‌جنگند خوب تحریک می‌کند و خودش نیز چون اهل عمل است، نیروها از او خیلی حساب می‌برند. بچه‌های سپاه پاسداران هم دوستش دارند و با اینکه یک کمی قُد هم هست، ولی دوستش دارند؛ به خاطر صداقتش و راستی و درستی و شجاعتش...».

پس از عملیات فتح‌المبین، آذرفر مسئولیت‌های بسیار مهمی مانند فرماندهی تیپ ۳۰ گرگان مستقر در خوزستان و لشکر ۲۸ کردستان را برعهده گرفت و نقش بسیار مهمی در عملیات پیروزمند والفجر ۴ ایفا کرد. او سپس در تابستان ۱۳۶۵، به سمت فرماندهی لشکر ۶۴ ارومیه منصوب شد. شرایط ویژه این لشکر، یعنی مستقر بودن در مناطق صعب‌العبور و برف‌گیر استان آذربایجان غربی از یک سو و درگیری همزمان آن لشکر با ارتش رژیم بعثی عراق و نیروهای ضد انقلاب از سوی دیگر، حساسیت خاصی به فرماندهی آن می‌بخشید؛ اما آذرفر که به درجه سرهنگی رسیده بود، با کوله‌باری از تجربه و با اتکاء به دانش بالای خود در زمینه جنگ‌های کوهستانی، درخشان‌ترین دوران حیات نظامی خود را در این لشکر سپری کرد؛ درحالی‌که همواره با استفاده از ابتکار عمل و نبوغ نظامی خود، بسیاری از صحنه‌های جنگ با دشمن را طی سال‌های گذشته هدایت کرده بود. او همراه با لشکر مذکور، عملیات پیروزمندانه کربلای ۷ در اسفندماه ۱۳۶۵ را طراحی و اجرا کرد. طی عملیات کربلای ۷، آذرفر و نیروهای تحت امرش موفق به بازپس‌گیری و تثبیت

ارتفاع ۲۵۱۹ در داخل خاک عراق - که از آن به‌عنوان دژ تسخیرناپذیر نیروهای عراق نام برده می‌شد - گردیدند. در بیشتر صحنه‌های این عملیات، می‌توان جلوه‌هایی از نبوغ نظامی و ابتکار عمل این فرمانده دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران را مشاهده کرد.

یکی از مشخص‌ترین و بارزترین اقدامات ابتکاری و نبوغ نظامی آذر فر را می‌توان در زمان پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط دولت‌های ایران و عراق و ملزم شدن نیروهای دو کشور به بازگشت به مرزهای بین‌المللی خود مشاهده کرد. در آن زمان و پس از پذیرش قطعنامه از سوی ایران، نیروهای لشکر ۶۴ ارومیه - به فرماندهی آذر فر - بر روی ارتفاع ۲۵۱۹ که در عمق ۲۰ کیلومتری خاک عراق قرار دارد، مستقر بودند و بنابر مفاد قطعنامه، باید تا مرزهای شناخته شده بین‌المللی عقب‌نشینی می‌کردند. به همین دلیل از طرف مقامات کشور با تلفن به آذر فر ابلاغ می‌شود که باید خیلی سریع با تمام نیروها عقب‌نشینی کند و این درخواست طی تماس‌ها و ابلاغیه‌های بعدی تکرار می‌شود؛ اما آذر فر که همواره با استفاده از تجربه، تخصص و قوه ابتکار عمل و نبوغ نظامی خود، صحنه‌های مختلف جنگ را هدایت کرده بود، در قبال درخواست مسئولان، کمی درنگ کرده و اقدام مناسب دیگری انجام می‌دهد که حاصل این اقدام، اولاً جلوگیری از ورود مجدد و ناجوانمردانه نیروهای دشمن به داخل خاک کشورمان و شکست آنان در نبرد تپه‌های سکانیان است، ثانیاً جلوگیری از وارد آمدن تلفات بسیار شدید به نیروهای لشکر ۶۴ ارومیه است و ثالثاً فراگیری تجربه برای کسانی که از آذر فر درخواست می‌کردند که بدون هیچ درنگ و تأملی نیروهای تحت امرش را به مرزهای بین‌المللی بازگرداند، بوده است. در آن زمان، آذر فر که تسلط کاملی بر اوضاع و احوال منطقه استقرار خود داشت و اقدامات ناجوانمردانه و غیرانسانی نیروهای رژیم عراق هم او

را طی سال‌های گذشته جنگ با تجربه کرده بود، تصمیم می‌گیرد که با رعایت کامل اصول تاکتیکی، مرحله به مرحله نیروهای لشکر پیروزمند تحت امر خود را به عقب برگرداند تا در صورت حمله مجدد و ناجوانمردانه نیروهای دشمن، بتواند به دفاع بپردازد. اهمیت این موضوع وقتی بیشتر نمایان می‌شود که سرهنگ «خسرو آدم‌نژاد» فرمانده وقت گردان جنگاوران لشکر ۶۴، در خاطرات خود می‌گوید: «هوایم‌های جنگنده دشمن با زیرپا گذاشتن شرایط قطعنامه ۵۹۸ و با انجام اعمال غیراخلاقی و انسانی، به هنگام بازگشت نیروهای لشکر ۶۴، اقدام به بمباران نیروهای آن کرده و در پی آن نیروهای زمینی دشمن نیز حمله خود را آغاز کردند و اگر نیروهای لشکر همگی و به صورت یکجا عقب‌نشینی می‌کردند، تعداد بسیار زیادی از آنان به شهادت می‌رسیدند و در صورت وقوع چنین حادثه‌ای، حمله مجدد نیروهای دشمن به سوی کشورمان، با جسارت و جرئت هرچه تمام‌تر و بدون وجود هرگونه مانعی انجام می‌شد».

بررسی اقدامات آذرفر در حوادث مذکور نشان می‌دهد که محاسبات، مشاهدات و پیش‌بینی‌های اولیه، نقش عمده‌ای در ابتکار عمل و ظهور و بروز نبوغ نظامی دارند و در نظر گرفتن این جوانب، به طور یقین در تصمیم‌گیری نهایی و میزان بروز خلاقیت مؤثرند و در واقع این نبوغ نظامی آذرفر بود که با درک صحیح از وضعیت، مانع از تحمیل یک شکست و تلفات و خسارات بیهوده به نیروهای خودی شد.

آذرفر و عملیات کربلای ۷

در تابستان ۱۳۶۵، سرهنگ آذرفر با حکم سرتیپ حسنی‌سعدی فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، به فرماندهی لشکر ۶۴ پیاده ارومیه منصوب می‌شود. شرایط ویژه این لشکر به دلیل استقرار آن در مناطق

کوهستانی صعب‌العبور و برف‌گیر استان آذربایجان غربی از یک سو و درگیری هم‌زمان این لشکر با ارتش رژیم بعثی عراق و نیروهای ضدانقلاب از سوی دیگر، حساسیت خاصی به فرماندهی لشکر بخشیده و مسئولیت بسیار مهم و حساسی بر دوش وی گذاشته بود؛ اما آذر فر با کوله‌باری از تجربه و دانش بالای نظامی، یکی از درخشان‌ترین دوران حیات نظامی خود را در آن لشکر آغاز و از شرایط سخت و دشوار حاکم بر آنجا، در راستای کسب پیروزی برای نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌کند. امیر آذر فر موفق می‌شود در مدتی کوتاه، نیروهای لشکر ۶۴ ارومیه را به آمادگی کامل از نظر قوای جسمانی و فنون نظامی برساند و این درحالی بود که در سال ۱۳۶۵، جنگ روانی دشمن علیه نیروهای نظامی ایران به اوج خود رسیده و رسانه‌های غربی با تمام توان به تبلیغ ضعف نیروهای ایران و عدم توانایی آنان در انجام عملیات آفندی مؤثر می‌پرداختند. آنان نوک پیکان حملات خود را به سوی ارتش قرار داده بودند که امیر آذر فر فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه با جسارت و شهامت بسیار، مسئولان جمهوری اسلامی ایران را از آمادگی لشکر مذکور برای اجرای یک عملیات قاطع و پیرزمنده علیه ارتش عراق با خبر می‌سازد.

در آن زمان، ارتفاع ۲۵۱۹ مهم‌ترین نقطه سوق‌الجیشی تحت پوشش لشکر ۴۶ ارومیه بود که طی سال‌های پیش از آن، چندین بار بین نیروهای جمهوری اسلامی ایران و ارتش عراق دست به دست شده بود. این ارتفاع در دره حاج عمران قرار دارد که در نقشه‌های عراق به نام‌های «جبل‌السلطان» و «شاهکوه» خوانده می‌شود و در زمان جنگ، هرکدام از طرفین که بر روی این ارتفاع استقرار می‌یافت، از دید کافی و وسیع بر کل منطقه و نیروهای طرف مقابل بهره‌مند می‌شد.

امیر سرتیپ آذر فر تصمیم می‌گیرد که ارتفاع ۲۵۱۹ را به تصرف نیروهای جمهوری اسلامی ایران درآورد؛ اما آنچه باعث می‌شد که فتح

این ارتفاع بسیار مشکل و تا حدودی ناممکن باشد، علاوه بر مواضع دفاعی بسیار مستحکم دشمن، زمستان‌های بسیار سخت همراه با کولاک و سرمای کشنده منطقه بود؛ به طوری که ارتفاع برف در این منطقه در زمستان به چندین متر می‌رسید. آذرفر با استفاده از شرایط موجود و رعایت اصل غافلگیری زمانی و مکانی که یکی از مشخصه‌های نبوغ نظامی و ابتکار عمل فرماندهان است، عملیات بزرگ و پیروزمندانه کربلای ۷ را در اسفند ۱۳۶۵ طراحی و با سرعتی باور نکردنی اجرا می‌کند. اهمیت این کار آذرفر زمانی بیشتر نمایان می‌شود که بنابر نظر تحلیل‌گران نظامی، نیروهای عراقی ارتفاع ۲۵۱۹ را به عنوان یک دژ تسخیرناپذیر درآورده و چهار خط پدافندی دور تا دور آن و با استفاده از میدان‌های مین فشرده ایجاد کرده بودند؛ همچنین امیر آذرفر در این عملیات با انجام تغییرات مختلف در سلسله مراتب فرماندهی لشکر و با شناسایی افسران و درجه‌داران قوی و ناشناخته، استفاده از یکان جنگاوران که به تازگی توسط تعدادی از اعضای تیپ ۳ و ۴ تشکیل شده بود به عنوان یکان خط‌شکن و انجام شناسایی‌های مختلف و به موقع، جلوه‌های دیگری از نبوغ نظامی و ابتکار عمل خود را که باعث موفقیت در عملیات می‌شوند به منصفه ظهور می‌گذارد.

پیروزی نیروهای جمهوری اسلامی ایران در این عملیات برای مسئولان جنگ و بخصوص فرمانده کل قوا حضرت امام خمینی^(ره) از چنان اهمیت و حساسیتی برخوردار بود که خود شخص امام خمینی^(ره) برای نخستین و آخرین بار در طول هشت سال دفاع مقدس و از طریق مرحوم حاج احمدآقا با جبهه‌های جنگ تماس گرفته و این پیروزی را به فرمانده عملیات سرهنگ آذرفر تبریک می‌گویند. ایشان خطاب به آذرفر می‌فرمایند: «سرهنگ آذرفر! من پیروزی شما و لشکر ۶۴ ارومیه را تبریک

می‌گوییم. قلب من را خشنود کردید. تبریک و مراتب رضایت و دعای خیر همیشگی من پشتیبان لشکر ۶۴ باد».

آذر فر و نبرد با ضد انقلاب

با شروع درگیری نیروهای ضد انقلاب با مردم و نیروهای نظامی منطقه کردستان که اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به وقوع پیوست، نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران از جمله نخستین نیروهایی بودند که برای دفاع از هموطنان خود و بیرون راندن متجاوزان به آن منطقه شتافتند و امیر سرتیپ آذر فر هم به عنوان یک نیروی ارتشی آماده و کارآمد، به آنجا می‌رود. او پس از رسیدن به کردستان و معرفی خود به فرمانده لشکر ۲۸ کردستان، سرهنگ ایرج سپهر، با توجه به درجه، سابقه، تخصص و تجربه، فرماندهی پادگان مریوان و گردان ۱۱۲ پیاده را برعهده می‌گیرد؛ سپس این فرمانده خوش ذوق، مبتکر و دارای مهارت و تخصص، از همان روزهای نخستین ورودش به آنجا، با اجرای برنامه‌های مختلف آموزشی می‌کوشد توان رزمی نیروها را بالا ببرد و پس از حدود بیست روز موفق می‌شود نیروهای پرتوان و آماده‌ای را فراهم کند. در همین زمان از طرف فرماندهی لشکر به امیر سرتیپ آذر فر ابلاغ می‌شود که پاسگاه ژاندارمری «دزلی» در محور مریوان - دزلی به طرف نوسود و پاوه توسط نیروهای ضد انقلاب سقوط کرده و این پاسگاه باید از تصرف دشمن خارج و تأمین منطقه برقرار شود.

با ابلاغ این دستور به امیر آذر فر، وی متوجه می‌شود که منطقه مذکور به شدت در معرض تهدید دشمن قرار گرفته و لازم است هرچه زودتر با انجام یک طرح ابتکاری و دستبرد شبانه، نیروهای دشمن را به‌طور کامل غافلگیر کرده و آنان را نابود کند؛ بنابراین او پس از درخواست دو فروند بالگرد از هوانیروز ارتش، همراه با نیروهای تحت امرش به طرف پاسگاه

ژاندارمری دزلی حرکت کرده، موفق می‌شود بدون هیچ‌گونه سر و صدا و حرکتی که باعث جلب توجه دشمن شود، نیروهایش را در نقاط مشرف به پاسگاه مستقر کند. سپس حدود ۲۴ ساعت امیر آذرفر و نیروهایش با استفاده از تسلط دید و تیری که بر نیروهای دشمن داشتند، حرکات و فعالیت‌های آنان را تحت نظر می‌گیرند و سرانجام امیر آذرفر یک طرح دستبرد به پاسگاه دزلی را طراحی و اجرا می‌کند. ایشان در مورد طرح خود می‌گوید: «این طرح به این صورت بود که عناصر تأمین در یک طرف، عناصری که باید هجوم ببرند در وسط و نیروهایی هم که باید پشتیبانی آتش کنند در طرف دیگر باشند و سپس این نیروها با استفاده از تاریکی شب و بدون هیچ نوع تحرک اضافه، به صورت کاملاً غافلگیرانه بر سر نیروهای دشمن فرود آیند.» در واقع در این عملیات، امیر سرتیپ آذرفر ابتدا به کشف استعداد دشمن و تثبیت او در محل استقرارش می‌پردازد؛ زیرا اجرای یک عملیات آفندی بر ضد مواضع پدافندی دشمن، نیاز به داشتن اطلاعات کافی و همه‌جانبه نسبت به مواضع دشمن دارد. وی سپس با انجام برنامه‌ریزی دقیق، سریع و حساب شده، عملیات خود را برای غافلگیری کامل و نابودی دشمن انجام می‌دهد.

عملیات مذکور با توجه به اینکه امیر سرتیپ آذرفر چندین سال قبل هم در آن منطقه خدمت کرده بود و آشنایی خوبی با آنجا داشت، با موفقیت کامل انجام می‌شود و تعداد زیادی از نیروهای دشمن نابود شده، مقدار زیادی اسلحه و تجهیزات به غنیمت گرفته می‌شود و امنیت پاسگاه مذکور تأمین می‌گردد.

همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷، امیر سرتیپ آذرفر به‌عنوان مسئول ارشد عملیاتی نیروهای ایرانی پاسدار صلح سازمان ملل در جنوب لبنان و کل منطقه خاورمیانه - که تحت تأثیر جنگ‌های درازمدت اسرائیل و اعراب قرار داشت - مشغول انجام مأموریت

بود. در همان زمان او به همراه نیروهای تحت امر خود به ایران بازگشت و در لشکر پیاده شیراز مشغول خدمت شد و فرماندهی تکاوران آن پادگان را برعهده گرفت. با توجه به اینکه در آن زمان، انقلاب اسلامی مراحل نهایی پیروزی خود را طی می‌کرد و بین مردم و نیروهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی درگیری‌های مختصری وجود داشت و تعدادی از تظاهرکنندگان با اهداف و نظرات مختلف به سوی پادگان‌های کشور رفته بودند، امکان سوء استفاده فرصت‌طلبان و نیروی ضدانقلاب وجود داشت؛ بنابراین بسیاری از فرماندهان دلسوز و میهن‌دوست در تلاش برای حفظ پادگان‌ها و برقراری نظم و آرامش بودند و امیر سرتیپ آذر فر هم سعی می‌کند که در آن لحظات حساس، از وقوع فاجعه و آشوب در پادگان لشکر پیاده شیراز جلوگیری کند.

امیر سرتیپ آذر فر در مورد اقدام ابتکاری و همراه با نبوغ نظامی خود در آن لحظات که منجر به حفظ آرامش و اتحاد و همبستگی مردم و ارتشیان با همدیگر شد، در خاطراتش می‌گوید: «در آن زمان فرمانده پادگان به من اعلام کرد که چون شما فرمانده تکاور هستید و دوره‌های آموزش رزمی را دیده‌اید، این تعداد نیرو در اختیارتان باشد و به هر شکل ممکن از ورود مردم به مرکز پیاده شیراز و خانه‌های ارتشیان که پیرامون پادگان است، جلوگیری کنید؛ اما من که ندای انقلاب اسلامی مردم ایران را در درون خود احساس می‌کردم و در مدت زمان طولانی حضورم در بیت‌المقدس، لبنان، اردن، قبرس، مصر و سوریه، اخبار داخلی ایران را پیگیری می‌کردم، می‌دانستم که اوضاع به‌طور کامل عوض شده و ملت ایران تصمیم دیگری گرفته و باید با آنان همگام شده، رهبری و هدایت آنان را برعهده گرفت؛ بنابراین نیروهای نظامی را به آرامش فراخواندم و اعلام کردم که تا دستور نداده‌ام، هیچ‌کس حق عکس‌العمل ندارد و به هیچ عنوان نباید علیه مردم تیراندازی شود. در همین زمان دیدم که

تعداد زیادی از مردم در نزدیکی پادگان تجمع کرده‌اند و شعار می‌دهند. خودم را به نزدیکی آنان رسانده و دقت کردم تا بینم مردم چه می‌گویند. متوجه شدم که مردم ابراز احساسات می‌کنند و تعدادی از آنان می‌گویند که برای تسخیر پادگان آمده‌اند. من هم به آنها جواب دادم که من از طرف ارتش آمده‌ام خدمت شما ملت عزیز و انقلابی عرض کنم که این پادگان با این عظمت، از خود ملت است و نیروهایش هم ملت را دوست دارند؛ اما در مقابل کسانی که بخواهند اموال کشور را غارت کنند، بالاجبار ایستادگی خواهد کرد. ملتی که پرچم بزرگ انقلاب را بر دوش گرفته‌اند و از اول بهمن ماه تاکنون به فرمان حضرت امام^(ع) حرکت کرده‌اند، ضرورتی ندارد که اموال پادگان را غارت نمایند؛ زیرا در این عمل ممکن است دست بیگانه‌ای در کار باشد و دشمن سوء استفاده کند. اگر شما مصمم هستید که پادگان را غارت نمایید، در واقع به دشمن کمک کرده‌اید. پس از بیان این سخنان، دیدم که آنان به طرف سایر مردم بازگشتند و ضمن بیان سخنان من برای مردم، گفتند خواهش می‌کنیم کسی تن به خشونت ندهد؛ زیرا از مردم متمدن و پیرو حضرت علی^(ع)، انتظار زد و خورد و غارت نیست. لحظاتی بعد دیدم مردم به تجمع خود پایان دادند و به طرف خانه‌های خود رفتند. به این ترتیب پادگان و شهر شیراز، روزهای پس از انقلاب را با آرامش خاصی سپری کرد.

در این واقعه امیر سرتیپ آذرفر، همان‌گونه که در سایر اقدامات و فعالیت‌های نظامی‌اش متجلی و نمایان است، موفق می‌شود با استفاده از تخصص، تجربه و نبوغ نظامی خود، مانع از وقوع درگیری بین نیروهای مردمی و ارتش - که در واقع همه آنان برادر یکدیگر و دلسوز میهن خود بوده‌اند - شود و آرامش خاصی را در شهر شیراز برقرار کند. این درحالی بود که براساس اسناد و مدارک موجود، در اثر بی‌تدبیری تعدادی از فرماندهان نظامی در تعدادی از شهرهای کشور در آن زمان، عده‌ای از

فرصت طلبان به غارت پادگان‌ها و ایجاد درگیری بین مردم و نیروهای نظامی می‌پردازند. در واقع امیر سرتیپ آذر فر موفق می‌شود از شرایط و ابزارها و لوازم موجود، به گونه‌ای استفاده کند که در فرایند کنش نظامی خود، به موفقیت کامل برسد و جلوه‌های خلاقیت و نبوغ نظامی خود را که می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد، به منصفه ظهور برساند. این جلوه‌ها عبارتند از:

۱- احاطه و اشراف کامل به مسائل نظامی

۲- روشن بینی و اشراف به مسائل بین‌المللی

۳- اتخاذ تصمیمات صحیح و مؤثر در جهت تقویت، استحکام و

پویایی سازمان رزم

بخش دیگری از اقدامات ابتکاری و همراه با نبوغ نظامی امیر سرتیپ آذر فر را به هنگام استقرار او و نیروهای تحت امرش در پادگان مریوان و آزادسازی پاسگاه ژاندارمری دزلی در محور مریوان می‌توان مشاهده کرد. امیر سرتیپ آذر فر می‌گوید: «پس از استقرار ما در پادگان مریوان، تعدادی از کارشناسان فرهنگی و خبرنگاران خارجی برای بازدید به آن منطقه آمدند و یکی از آنها که می‌گفت من خدمات فرهنگی انجام می‌دهم و هر جا که انقلابی صورت گرفته باشد، با هدیه دادن اجناسی مانند اسلاید، فیلم و مدارک انتشاراتی، انقلابیون را یاری می‌کنم، نزد من آمد. من به او گفتم برای ما چه آورده‌ای؟ گفت: من پرچم‌هایی همراه دارم که تعدادی از آنها را به شما می‌دهم. وقتی پرچم‌ها را به من داد، دیدم یکی از آنها پرچمی سه رنگ مانند پرچم ایران است؛ منتهی خیلی ساده و بدون هیچ شکل و علامتی؛ بنابراین تصمیم گرفتم یکی از پرچم‌ها را در وسط پادگان مریوان که آخرین پایگاه مرزی ایران با عراق بود، نصب کنم. از فردای آن روز هم دستور دادم مراسم صبحگاه در کنار همان پرچم اجرا شود و به نیروها گفتم با توجه به اینکه انقلاب شده و پرچم

خاصی وجود ندارد که برافرازیم، بهتر است همین پرچم را در پادگان برافرازیم. همه نیروها با ذوق و شوق از اقدام من استقبال کردند و به سخنانم ادامه دادند که اگر ان شاء الله پرچم آینده کشور به همین شکل باشد، این عمل مایه افتخار ماست که زودتر از همه، پرچم کشور را برافراشته‌ایم. یکی، دو ماه بعد که انقلاب اسلامی ایران به سمت آرامش رفت، یک هیأت حسن نیت به سرپرستی «فروهر» وزیر دولت بازرگان، امیر سرتیپ «خزائی» معاون فرماندهی نیروی زمینی و استاندار کردستان برای بازدید به آن منطقه آمدند و با مشاهده تسلط بسیار خوب ما بر منطقه و تأمین امنیت آنجا و برافراشته شدن پرچمی با رنگ‌های بسیار مناسب که احساسات نیروها را برای دفاع از کشور و دینشان برانگیخته می‌کرد، از من و نیروهای تحت امرم بسیار تشکر و قدردانی کردند.^۱

در اینجا امیر سرتیپ آذرفر با داشتن ویژگی تکلیف‌گرایی که یکی از مشخصه‌های نبوغ نظامی فرماندهان است، سعی می‌کند به یکی از وظایف ملی و دینی خود که همان ایجاد هماهنگی بین نیروهای خودی و گردآوردن آنان تحت لوای یک پرچم است، عمل نماید و از شکست‌های احتمالی نیز بیمی به خود راه نمی‌دهد. امام خمینی^(ره) در این زمینه می‌فرمایند: «شما دارید یک عمل انسانی، اسلامی برای خدا انجام می‌دهید. اگر توانستید انجام بدهید که به آن نتیجه هم رسیدید و اگر نتوانستید هم انجام بدهید، باز شما بُرد دارید.»^۲

در اینجا امیر سرتیپ آذرفر با داشتن ویژگی خودباوری که کلید ورود به همه صحنه‌های دشوار و تکیه‌گاه توانایی‌های انسان است، شرایط موجود را به فرصتی بی‌بدیل و کارساز برای رسیدن به اهداف تبدیل

مصاحبه مجله صف با امیرسرتیپ آذرفر، ۱۳۸۸/۱/۲۶.

صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

می‌کند. حضرت امام خمینی^(ره) در این زمینه نیز می‌فرمایند: «این پیروزی که شما به دست آوردید، برای این است که باورتان آمده بود که می‌توانید. باور، اسباب این شد که کار بزرگ معجزه‌آسا را انجام دادید.»^۱

امیر آذر فر و وقایع انقلاب اسلامی

همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ماه ۱۳۵۷، امیر آذر فر به‌عنوان مسئول ارشد عملیاتی نیروهای ایرانی پاسدار صلح سازمان ملل در جنوب لبنان و کل منطقه خاورمیانه - که تحت تأثیر جنگ‌های درازمدت اسرائیل و اعراب قرار داشت - مشغول انجام مأموریت بود. در همان زمان او به همراه نیروهای تحت امر خود به ایران بازگشت و در لشکر پیاده شیراز مشغول خدمت شد و فرماندهی تکاوران آن پادگان را برعهده گرفت. با توجه به اینکه در آن زمان انقلاب اسلامی مراحل نهایی پیروزی خود را طی می‌کرد و بین مردم و نیروهای ارتش، ژاندارمری و شهربانی، درگیری‌های مختصری وجود داشت، تعدادی از تظاهرکنندگان با اهداف و نظرات مختلف به سوی پادگان‌های کشور رفته بودند و امکان سوءاستفاده فرصت‌طلبان و نیروی ضدانقلاب وجود داشت؛ بنابراین بسیاری از فرماندهان دلسوز و میهن‌دوست در تلاش برای حفظ پادگان‌ها و برقراری نظم و آرامش بودند و امیر سرتیپ آذر فر هم سعی می‌کند که در آن لحظات حساس، از وقوع فاجعه و آشوب در پادگان لشکر پیاده شیراز جلوگیری کند.

امیر سرتیپ آذر فر در مورد اقدام ابتکاری و همراه با نبوغ نظامی خود در آن لحظات که منجر به حفظ آرامش و اتحاد و همبستگی مردم و ارتشیان با همدیگر شد، در خاطراتش می‌گوید: «در آن زمان فرمانده

پادگان به من اعلام کرد چون شما فرمانده تکاور هستید و دوره‌های آموزش رزمی را دیده‌اید، این تعداد نیرو در اختیارتان باشد و به هر شکل ممکن از ورود مردم به مرکز پیاده شیراز و خانه‌های ارتشیان که پیرامون پادگان است، جلوگیری کنید؛ اما من که ندای انقلاب اسلامی مردم ایران را در درون خود احساس می‌کردم و در مدت زمان طولانی حضورم در بیت‌المقدس، لبنان، اردن، قبرس، مصر و سوریه، اخبار داخلی ایران را پیگیری می‌کردم، می‌دانستم که اوضاع به‌طور کامل عوض شده و ملت ایران تصمیم دیگری گرفته و باید با آنان همگام شد؛ بنابراین نیروهای نظامی را به آرامش فراخواندم و اعلام کردم که تا دستور نداده‌ام، هیچ‌کس حق عکس‌العمل ندارد و به هیچ‌عنوان نباید علیه مردم تیراندازی شود. در همین زمان دیدم که تعداد زیادی از مردم در نزدیکی پادگان تجمع کرده‌اند و شعار می‌دهند. خودم را به نزدیکی آنان رسانده و دقت کردم تا ببینم مردم چه می‌گویند. متوجه شدم که مردم ابراز احساسات می‌کنند و تعدادی از آنان می‌گویند که برای تسخیر پادگان آمده‌اند. من هم به آنها جواب دادم که من از طرف ارتش آمده‌ام خدمت شما ملت عزیز و انقلابی عرض کنم که این پادگان با این عظمت، از خود ملت است و نیروهایش هم ملت را دوست دارند؛ اما در مقابل کسانی که بخواهند اموال کشور را غارت کنند، بالاجبار ایستادگی خواهد کرد. ملتی که پرچم بزرگ انقلاب را بر دوش گرفته‌اند و از اول بهمن ماه تاکنون به فرمان حضرت امام^(ره) حرکت کرده‌اند، ضرورتی ندارد که اموال پادگان را غارت نمایند؛ زیرا در این عمل ممکن است دست بیگانه‌ای در کار باشد و دشمن سوء استفاده کند. اگر شما مصمم هستید که پادگان را غارت نمایید، در واقع به دشمن کمک کرده‌اید. پس از بیان این سخنان، دیدم که آنان به طرف سایر مردم بازگشتند و ضمن بیان سخنان من برای مردم، گفتند خواهش می‌کنیم کسی تن به خشونت ندهد؛ زیرا از مردم

متمدن و پیرو حضرت علی^(ع)، انتظار زد و خورد و غارت نیست. لحظاتی بعد دیدم مردم به تجمع خود پایان دادند و به طرف خانه‌های خود رفتند و به این ترتیب پادگان و شهر شیراز روزهای پس از انقلاب را با آرامش خاصی سپری کرد».

در این واقعه امیر آذر فر، همان‌گونه که در سایر اقدامات و فعالیت‌های نظامی‌اش متجلی و نمایان است، موفق می‌شود با استفاده از تخصص، تجربه و نبوغ نظامی خود، مانع از وقوع درگیری بین نیروهای مردمی و ارتش - که در واقع همه آنان برادر یکدیگر و دلسوز میهن خود بوده‌اند - شود و آرامش خاصی را در شهر شیراز برقرار کند. این درحالی بود که براساس اسناد و مدارک موجود، در اثر بی‌تدبیری تعدادی از فرماندهان نظامی در بعضی از شهرهای کشور در آن زمان، عده‌ای از فرصت‌طلبان به غارت پادگان‌ها و ایجاد درگیری بین مردم و نیروهای نظامی می‌پردازند. در واقع امیر آذر فر موفق می‌شود از شرایط و ابزارها و لوازم موجود، به‌گونه‌ای استفاده کند که در فرایند کنش نظامی خود، به موفقیت کامل برسد و جلوه‌های خلاقیت و نبوغ نظامی خود را که می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد، به منصفه ظهور برساند. این جلوه‌ها عبارتند از:

- ۱- احاطه و اشراف کامل به مسائل نظامی
- ۲- روشن‌بینی و اشراف به مسائل بین‌المللی
- ۳- اتخاذ تصمیمات صحیح و مؤثر در جهت تقویت، استحکام و

پویایی سازمان رزم

بخش دیگری از اقدامات ابتکاری و همراه با نبوغ نظامی امیر آذر فر را به هنگام استقرار او و نیروهای تحت امرش در پادگان مریوان و آزادسازی پاسگاه ژاندارمری دزلی در محور مریوان می‌توان مشاهده کرد. امیر آذر فر می‌گوید: «پس از استقرار ما در پادگان مریوان، تعدادی از کارشناسان فرهنگی و خبرنگاران خارجی برای بازدید به آن منطقه آمدند و یکی از

آنها که می‌گفت من خدمات فرهنگی انجام می‌دهم و هر جا که انقلابی صورت گرفته باشد، با هدیه دادن اجناسی مانند اسلاید، فیلم و مدارک انتشاراتی، انقلابیون را یاری می‌کنم، نزد من آمد. من به او گفتم برای ما چه آورده‌ای؟ گفت: من پرچم‌هایی همراه دارم که تعدادی از آنها را به شما می‌دهم. وقتی پرچم‌ها را به من داد، دیدم یکی از آنها پرچمی سه رنگ مانند پرچم ایران است؛ منتهی خیلی ساده و بدون هیچ شکل و علامتی؛ بنابراین تصمیم گرفتم یکی از پرچم‌ها را در وسط پادگان مریوان که آخرین پایگاه مرزی ایران با عراق بود، نصب کنم. از فردای آن روز هم دستور دادم مراسم صبحگاه در کنار همان پرچم اجرا شود و به نیروها گفتم با توجه به اینکه انقلاب شده و پرچم خاصی وجود ندارد که برافرازیم، بهتر است همین پرچم را در پادگان برافرازیم. همه نیروها با ذوق و شوق از اقدام من استقبال کردند و به سخنانم ادامه دادند که اگر ان‌شاءالله پرچم آینده کشور به همین شکل باشد، این عمل مایه افتخار ماست که زودتر از همه، پرچم کشور را برافراشته‌ایم. یکی، دو ماه بعد که انقلاب اسلامی ایران به سمت آرامش رفت، یک هیأت حسن نیت به سرپرستی «فروهر» وزیر دولت بازرگان، امیر سرتیپ «خزائی» معاون فرماندهی نیروی زمینی و استاندار کردستان برای بازدید به آن منطقه آمدند و با مشاهده تسلط بسیار خوب ما بر منطقه و تأمین امنیت آنجا و برافراشته شدن پرچمی با رنگ‌های بسیار مناسب که احساسات نیروها را برای دفاع از کشور و دینشان برانگیخته می‌کرد، از من و نیروهای تحت امرم بسیار تشکر و قدردانی کردند».

در اینجا امیر سرتیپ آذرفر با داشتن ویژگی تکلیف‌گرایی که یکی از مشخصه‌های نبوغ نظامی فرماندهان است، سعی می‌کند به یکی از وظایف ملی و دینی خود که همان ایجاد هماهنگی بین نیروهای خودی و گردآوردن آنان تحت لوای یک پرچم است، عمل نماید و از شکست‌های

احتمالی نیز بیمی به خود راه نمی‌دهد. امام خمینی^(ره) در این زمینه می‌فرمایند: «شما دارید یک عمل انسانی، اسلامی برای خدا انجام می‌دهید. اگر توانستید انجام بدهید که به آن نتیجه هم رسیدید و اگر نتوانستید هم انجام بدهید، باز شما بُرد دارید.»^۱

در اینجا امیر سرتیپ آذر فر با داشتن ویژگی خودباوری که کلید ورود به همهٔ صحنه‌های دشوار و تکیه‌گاه توانایی‌های انسان است، شرایط موجود را به فرصتی بی‌بدیل و کارساز برای رسیدن به اهداف تبدیل می‌کند. حضرت امام خمینی^(ره) در این زمینه نیز می‌فرمایند: «این پیروزی که شما به‌دست آوردید، برای این است که باورتان آمده بود که می‌توانید. باور، اسباب این شد که کار بزرگ معجزه‌آسا را انجام دادید.»^۲

صحیفهٔ نور، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

همان مدرک، ج ۴، ص ۱۹۴.

امیر سرتیپ محمود اعلمی فر

«مشت فرمانده»

امیر سرتیپ محمود اعلمی فر در سال ۱۳۲۷ هجری شمسی در اصفهان متولد شد و در سال ۱۳۴۶ پس از اتمام دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه، با اینکه در رشته‌های دانشگاهی متعددی پذیرفته شده بود، به توصیه پدرش و علاقه شخصی خود، وارد دانشکده افسری ارتش شد. او موفق به کسب رتبه نخست در بین دانشجویان دانشکده شد و برای ادامه خدمت در ارتش، رسته توپخانه را انتخاب کرد. او برای طی دوران آموزش رسته توپخانه، به مرکز آموزش توپخانه «مرآتو» و سپس گروه ۴۴ توپخانه اصفهان رفت.

لیاقت و شایستگی اعلمی فر در گروه ۴۴ توپخانه باعث شد که پس از گذشت حدود سه ماه، به عنوان فرمانده آتشبار انتخاب شود و با توجه به اینکه آتشبار تحت فرمانش برای چهار سال متوالی نمونه شد، به مدت حدود شش ماه، همراه با همه تجهیزات و نیروهایش برای انجام مأموریت به ۱۲۰ کیلومتری داخل خاک عراق اعزام شد. این مأموریت در چارچوب اختلافات و منازعات مرزی بین ایران و عراق انجام گرفت که در نهایت با عقد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر خاتمه یافت.

امیر سرتیپ اعلمی فر در سال ۱۳۵۶، دوره عالی توپخانه را با کسب رتبه دوم سپری کرد و به عنوان استاد مرکز توپخانه اصفهان انتخاب شد.

او حرفه‌ استادی را در کنار یکی دیگر از اساتید توپخانه ارتش - شهید سپهبد علی صیادشیرازی - شروع کرد. تسلط او به زبان آلمانی باعث شد که پس از مدتی به عنوان یکی از دوازده نفر کاندیدای اعزام به کشور آلمان و گذراندن دوره انرژئ اتمی برگزیده شود. در همین زمان، انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران به پیروزی رسید و اعلامی فر که همیشه دغدغه وطن و دین داشت، به اصفهان بازگشت تا با ادامه حرفه استادی و آموزش نیروهای توپخانه کشور، ارتش جمهوری اسلامی ایران را در مقابل دشمنان تجهیز و سرفراز کند.

با شروع جنگ تحمیلی، امیر اعلامی فر داوطلب جنگ با دشمن متجاوز شد و همراه با بسیاری از نیروهای توپخانه، به منطقه دزفول - که شاهرگ حیاتی جنوب کشور بود - رفت. این افسر دلیر ارتش، از روزهای اولیه شروع جنگ و تا مدت‌ها پس از خاتمه آن، در جبهه‌ها حضور داشت و در عملیات‌های متعددی به‌عنوان افسر توپخانه، اقدامات و طرح‌های ابتکاری بسیاری را انجام داد که حاکی از نبوغ نظامی و خلاقیت اوست. در روزهای آغازین جنگ، منطقه دزفول زیر آتش توپخانه دشمن بود و این شهر هر روز تلفات زیادی می‌داد. مردم باقی‌مانده در شهر نیز روحیه خود را از دست داده بودند و لازم بود چاره‌ای اندیشیده شود. در این هنگام امیر سرتیپ اعلامی فر تصمیم می‌گیرد که محل استقرار توپخانه دشمن را شناسایی و آتش آن را خاموش کند. ایشان در بیان این ماجرا می‌گوید: «هر روز برای بررسی قیف انفجار^۱ و یافتن مواضع توپخانه دشمن به داخل شهر می‌رفتم؛ ولی می‌دیدم که متأسفانه در اثر رفت و آمد مردم و وسایل موتوری، قیف انفجار دستکاری شده است. توپخانه دشمن هم از گلوله‌هایی استفاده می‌کرد که پس از طی یک مسافت

حفره یا گودالی است که پس از انفجار بمب یا گلوله توپخانه در زمین به‌جای می‌ماند.

مشخص، با صدای انفجار دیگری، تغییر مسیر می‌داد؛ به گونه‌ای که حتی فرماندهان جنگ، با صدای انفجاری که از نزدیکی دزفول به گوش می‌رسید، به این باور رسیده بودند که ضد انقلاب با خمپاره دزفول را زیر آتش قرار می‌دهد و از توپخانه ارتش می‌خواستند که مواضع ضد انقلاب را شناسایی کند؛ اما این چنین نبود و من پس از انجام بررسی‌های بسیار، متوجه شدم که گلوله‌های توپ پرتاب شده توسط دشمن، دارای خرج موشکی هستند و پس از رسیدن آنها به نقطه عطف مسیر پرتاب^۱، خرج موشکی فعال شده و با صدای انفجار، دریچه موشکی باز شده و حدود ۱۰ کیلومتر بُرد آن اضافه می‌شود که این نوع گلوله، در آن زمان برای ارتش ایران ناشناخته بود. تلاش خود را برای شناسایی مواضع دشمن دو چندان کردم و با بررسی‌های بیشتر قیف‌های انفجار، توانستم حدود مواضع توپخانه دشمن را پیدا کنم. با توجه به اینکه دیده‌بان‌های حاضر در منطقه از اطلاعات و تجربیات توپخانه‌ای کافی برخوردار نبودند، بر آن شدم که خودم دیده‌بانی و تنظیم تیر ضد آتش را به‌عهده بگیرم و در سحرگاه یکی از روزها، از خط نیروهای خودی عبور کرده، دشمن را دور زدم و پشت نیروهای دشمن، دیدگاه خود را انتخاب کردم. دیده‌بان و افسری که همراهم بودند، از اقدام من تعجب کرده و هراسان شدند؛ زیرا دیده‌بانی در چنین موقعیتی بسیار مشکل و خطرناک است. به هنگام صبح، دیدگاه را بر بلندی کوهی در کنار یکان‌های دشمن و پشت سر آنها انتخاب و در پشت صخره‌ای سنگی، تجهیزات دیده‌بانی را مستقر کردم؛ سپس منطقه‌ای را که روی نقشه شناسایی کرده و احتمال می‌دادم مواضع توپخانه دشمن در آن حوالی باشد، دیده‌بانی کردم. در روزهای قبل، حدود ساعت ۹ صبح توپخانه دشمن شهر دزفول را زیر آتش

نقطه اوج که گلوله پس از رسیدن به آن، مسیر نزولی در پیش می‌گیرد.

می‌گرفت و آن روز با شلیک اولین گلوله و مشاهده گرد و خاک ناشی از آن که در نزدیکی محل استقرارم بود، ارتباط خود را با یکان آتشی که از قبل هماهنگ کرده بودم، برقرار کردم و آنها مرکز تطبیق اصابت گلوله در دزفول را تأیید کردند.

در سامانه روسی، مهمات در جلوی مواضع توپخانه و با کمی فاصله انبار و توسط کانال‌هایی برای هر قبضه تدارک می‌شود. من به‌دنبال مواضع انبار مهمات توپخانه دشمن بودم؛ زیرا توپ‌ها در سنگرهای بتنی مستقر بودند و گلوله‌های توپخانه ایران فقط می‌توانستند به‌طور موقت آنها را زمین‌گیر کنند و به محض قطع آتش توپخانه، هم آتش‌باری‌های قبلی تکرار می‌شد و هم مواضع توپخانه ایران زیر آتش قرار می‌گرفت. ما باید شاه‌رگ حیاتی توپخانه دشمن را قطع و آنها را مجبور می‌کردیم که از لانه‌هایشان بیرون بیایند.

دیده‌بان‌های همراه من با تعجب می‌گفتند: چرا با اینکه گرد و خاک دشمن عقب‌تر بود، شما جلوی مواضع دشمن را مورد هدف قرار می‌دهید. در همین لحظات یکی از گلوله‌های توپخانه ما به انبار مهمات دشمن اصابت کرد و شعله‌های آتش، آن منطقه را فرا گرفت. دیده‌بان‌های همراه من فریاد کشیدند که ما کارشان را تمام کردیم؛ اما به آنها گفتم صبور باشید تا ادامه ماجرا را ببینید. پس از گذشت دقایقی، قبضه‌های توپ دشمن سر از سنگرها بیرون آورده، برای فرار آماده می‌شدند که فرمان آتش انبوه را صادر کردم. همه تجهیزات و افراد دشمن در زمان اندکی نابود شدند و از آن زمان به بعد، آتش توپخانه دشمن به مردم دزفول قطع شد.»

همان‌طور که از بررسی و مطالعه واقعه مذکور آشکار می‌شود، وجود شاخصه‌های بسیاری از نبوغ نظامی و خلاقیت در اقدامات و فعالیت‌های نظامی امیر اعلمی فر قابل مشاهده است. شاخصه اول، ذکاوت و هوشیاری

ایشان است که هرچه توانایی ذهنی، قدرت فکری و هوشیاری فرد بالاتر باشد، در اتخاذ تصمیم، ارائه خلاقیت کاربردی و ابتکار عمل موفق‌تر خواهد بود. متخصصان، رابطه هوش و خلاقیت را به صورت الگویی آستانه‌ای مطرح می‌کنند؛ به طوری که هوش فرد باید از حد متعارفی بالاتر باشد تا آثار خلاقیت و نبوغ در او آشکار شود. شاخصه دوم، پیش‌نگری و تخمین‌های ایشان است؛ زیرا تأکید و اقدام افراد بر محاسبات، مشاهدات و پیش‌نگری‌های اولیه، نقش مهمی در ابتکار عمل آنان دارد. فرمانده خلاق و دارای نبوغ نظامی، کسی است که تمام جوانب و اطراف یک موضوع را بررسی کند و سپس تصمیم بگیرد.

شاخصه سوم، علم و آگاهی ایشان است. میزان دانش و علم یک فرمانده در رسته تخصصی خود، پایه و اساس هر عمل ابتکاری اوست و بدون داشتن علم و دانش، انجام هر اقدامی نه تنها باعث ابتکار عمل و موفقیت نخواهد شد، بلکه زمینه‌های شکست نیروهای خودی را فراهم خواهد کرد. شاخصه چهارم، جرئت، جسارت و شهامت امیر اعلمی فر است؛ زیرا ایشان از میزان ریسک و خطرپذیری بالایی برخوردار بوده و با جرئت و دلیری زیاد و اتکا به خداوند متعال، خود وارد مواضع دشمن شده، با شناسایی و کسب اطلاعات لازم، موفقیت چشمگیری را برای نیروهای خودی به دست می‌آورد. در واقع آنجا که همه افراد مأیوس شده و یکان رزم ناتوان شده است، جرئت و جسارت این فرمانده دلیر و اتخاذ تصمیم ابتکاری و خلاقانه توسط او، روحیه نبرد را در افراد زنده کرده، پلی برای دستیابی به موفقیت می‌شود.

با توجه به اینکه هدف نیروهای عراقی از تجاوز به خاک ایران، رسیدن به اهداف اساسی از قبیل تصرف کلیه مناطق خوزستان و حتی رسیدن به تهران بود، آنها پس از چند روز دوباره به قصد عبور از رودخانه کرخه و تصرف دزفول حملات خود را شروع کرده، بر شدت آتش توپخانه خود

می‌افزایند. این درحالی بود که یکان‌های رزمایشی خودی، به دلیل اینکه هنوز آمادگی کامل نداشتند، دچار آشوب و اضطراب می‌شوند و فرماندهان هم بدون داشتن طرحی از پیش تعیین شده، فقط از نیروهای رزمایشی می‌خواستند که مقاومت کنند.

امیر اعلی‌فر در بیان خاطرات خود می‌گوید: «عبور دشمن از کرخه، به معنای از دست دادن همیشگی منطقه جنوب بود؛ بنابراین بر آن شدم که به یاری خداوند متعال، دست به یک اقدام ابتکاری و بزرگ بزنم. با شناختی که فرماندهان توپخانه‌ها از من داشتند و گاهی اوقات در جلسات درس حضور می‌یافتند، با کلیه توپخانه‌های منطقه تماس برقرار کرده و تمام آتش‌ها را تحت فرمان خود گرفتم و آنان هم بدون هیچ شک و تردیدی پذیرفتند. فرماندهی گروه ۵۵ توپخانه نیز تمام عناصر لازم را خیلی سریع فراهم کرد و حتی رئیس رکن سوم گروه که یکی از اساتید مشهور توپخانه بود - جناب سرهنگ فرداد - در کنارم قرار گرفت. وسایل ارتباطی را به سه قسمت تقسیم کردم؛ دیده‌بان‌های توپخانه به‌طور مستقیم با مرکز تطبیق آتش؛ گردان‌های توپخانه به‌طور مستقیم با تطبیق و یکان‌های رزمایشی نیز در خط. آتش توپخانه را نیز به سه قسمت تقسیم کردم: کوتاه برد، میان‌برد و بلند برد؛ سپس براساس اطلاعات به‌دست آمده از منابع مختلف، مواضع دشمن را بر روی نقشه طرح آتش بردم. نوک حمله دشمن را با یکان‌های کوتاه‌برد، بخش میانه دشمن را با میان‌برد و عقبه دشمن را با بلند برد طراحی کردم. این برنامه‌ریزی حدود یک ساعت طول کشید. عناصر مواضع به‌دست آمده را توسط نیروهای حاضر در کنارم، به یکان‌های آتش مخابره کردم و نام فرمانده عملیات را نیز محمود - نام کوچک خودم - گذاشتم. آتش‌ها به صورت تمرکزی در اختیار مرکز تطبیق آتش قرار گرفته و با فرمان من

اجرای آتش می‌شد. طرح‌ریزی‌ها لحظه‌ای و تمرکز آتش بر سر دشمن به صورت جارویی و مداوم اجرا می‌گردید.

ساعت یازده صبح شده بود و گذر زمان، تشنگی و گرسنگی را حس نکرده بودم و حتی اطرافیانم را نمی‌شناختم. من بودم و مواضع دشمن که با توجه به نقشه، به صورت زنده در تصورم داشتم. آتش‌ها و مشت کوبنده توپخانه و نیروهایی که در یکان‌های توپخانه از جان و دل، گوش به فرمانم بودند، امان دشمن را گرفته بود. دیده‌بان‌ها اطلاع می‌دادند که یکان‌های دشمن زمینگیر شده‌اند و شادی دیده‌بان‌ها و یکان‌های مانوری و توپچی‌ها، شوقی صد چندان به من می‌داد. در چادر تطبیق نیز به جز صدای دیده‌بان‌ها و یکان‌های توپخانه و صدای من و بانگ الله‌اکبر، چیز دیگری طنین‌انداز نبود. در قرارگاه کل - در دزفول - هم که فرمانده کل و رئیس ستاد ارتش، امیر شهید فلاحی و امیر مرحوم ظهیرنژاد و دیگر فرماندهان عالی‌رتبه در انتظار نشسته بودند، صدای من و دیده‌بان‌ها و توپخانه‌ها را از طریق بی‌سیم می‌شنیدند و اگر در اوایل صبح چندان به عملیات توپخانه امیدوار نبودند، حالا دیگر امیدوار شده و در انتظار حرکت بعدی و واکنش دشمن بودند. آنها تصمیم می‌گیرند به مرکز تطبیق آتش در نزد ما - که در جنگل‌های دزفول بودیم - بیایند. وقتی آنها آمدند، من که غرق در تفکر و انجام فرماندهی بودم، حضور آنان را در چادر حس نکردم؛ چون به‌راستی روح و ذهنم در چادر نبود و در منطقه عملیات، بر روی زمین و نقاط اصابت گلوله‌های توپخانه خودی متمرکز شده بود. ساعت یک بعدازظهر، استراق سمع خودی در قرارگاه دزفول به مرکز تطبیق زنگ زده و اطلاع داده بود که فرماندهان دشمن، از مسئولان رده بالای خود به‌دلیل آتش سنگین توپخانه ایران، تقاضای عقب‌نشینی کرده‌اند و به‌دلیل این خبر مهم و مسرت‌بخش، هلهله و شادی چادر تطبیق را فرا گرفته بود؛ اما باز هم متوجه نشده بودم و فرماندهی گروه به فرماندهان گفته بود که فلانی اینجا نیست و از دیشب

تاکنون حتی یک جرعه آب هم ننوشیده است. حدود ساعت سه بعدازظهر، نیروهای دیده‌بان و یکان‌های رزمایشی، استیصال و فرار نیروهای دشمن را با صدای الله‌اکبر و زنده باد محمود، در پشت بی‌سیم به گوش همه می‌رساندند و در همین زمان، فرماندهان عالی‌رتبه داخل چادر برخاسته و همه دور طرح تیر جمع شدند و تازه در آن زمان بود که آنان را دیدم و بلافاصله ادای احترام کردم. فرمانده نیروی زمینی از من سؤال کرد: طرح بعدی شما چیست؟ گفتم: طرح ریزی یک سد آتش برای جلوگیری از حمله مجدد دشمن و سپس کمی استراحت. در همانجا سرلشکر فلاحی دستور شش ماه ارشدیت برایم صادر کردند.^۱

بررسی اقدامات امیر اعلمی فر در عملیات مذکور و اقدام هوشمندانه ایشان در جلوگیری از هجوم دشمن به داخل خاک کشور، نشان‌دهنده دست و پنجه نرم کردن این فرمانده دلیر ارتش با دشواری‌ها و ناشناخته‌ها و تلاش برای انجام اقدامات ابتکاری و خلاق از دل همان دشواری‌ها و ناشناخته‌هاست. این امر یکی از مشخصه‌های افراد مبتکر و دارای نبوغ نظامی است؛ زیرا افراد خلاق در شرایط دشوار، علاوه بر اینکه به دنبال فرصت‌ها می‌گردند، به کاری که انجام می‌دهند نهایت عشق و علاقه را می‌ورزند. از «آرتور شاولو» فیزیک‌دان برنده جایزه نوبل پرسیدند: «بین دانشمندان خلاق و دانشمندانی که کمتر خلاقیت دارند، چه تفاوتی وجود دارد؟» وی در پاسخ گفت: «عامل عشق از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. به‌طور معمول، موفق‌ترین دانشمندان، باهوش‌ترین آنها نیستند؛ بلکه دانشمندانی هستند که حس کنجکاوی و عشق ورزیدنشان بسیار قوی است و همواره سعی دارند پاسخ پرسش‌ها را پیدا کنند.»^۲

مصاحبه مجله صف با امیر سرتیپ اعلمی فر، ۸۸/۷/۲۳.

آنیایل، شیوه‌های پرورش و سرکوب خلاقیت، ترجمه م.ع. آذری‌نیا، مجله ترجمان اقتصادی، سال اول،

یکی دیگر از صاحب نظران نیز وجود انگیزه کارایی در میان مخترعان را عامل اصلی موفقیت آنان می‌داند و معتقد است که انسان‌های دارای انگیزه کارایی، زیاد کار می‌کنند؛ سریع یاد می‌گیرند؛ بدون پاداش و قدردانی به وظایف خود علاقه نشان می‌دهند؛ از خطر کردن لذت می‌برند؛ به راحتی مأیوس نمی‌شوند و می‌توانند شکست را تحمل کنند.^۱ پیتر دراگر، صاحب نظر برجسته مدیریت نیز معتقد است: «بیشتر نوآوری‌ها - به ویژه نوآوری‌های موفق - ناشی از جست‌وجوی هوشمندانه در فرصت‌هایی است که فقط در موقعیت‌های خاص به دست می‌آید.»^۲

بررسی اقدامات امیر اعلمی فر در آن زمان که شرایطی بحرانی بر جبهه‌ها حاکم شده بود، نمونه کاملی از مشخصات افراد مبتکر و خلاق از نظر کارشناسان و متخصصان علم خلاقیت و نوآوری است. از دیگر ویژگی‌های افراد خلاق و دارای نبوغ این است که قادرند آموزش‌های دیده شده را به بهترین شکل ممکن و در زمان مناسب به کار گیرند. شاید در نگاه اول این امر چندان با اهمیت به نظر نرسد، اما باید توجه داشت افراد زیادی هستند که آموزش‌ها را طی می‌کنند و چه بسا نمره‌های عالی نیز در امتحانات آن کسب می‌کنند؛ اما به هنگام اجرایی کردن این آموزش و تشخیص زمان و مکان مناسب برای پیاده کردن آنها - که نیاز به نبوغ و هوش بالایی دارد - دچار مشکل می‌شوند و درست در همین زمان است که تفاوت بین افراد مشخص می‌شود. به تعبیر دیگر، نظریه‌ای که می‌گوید آموزش مدیریت، علم است و پیاده کردن آن هنر، به نوعی در همین نکته نهفته است.^۳

حاج کریمی، عباس قلی، نوآوری و تأثیر آن در بهره‌وری، مجله دانش مدیریت، شماره ۲۵، تابستان ۱۳۷۴.

دراگر، پیتر، دانش نوآوری، ترجمه علی چیت‌ساز، مجله توسعه مدیریت، شماره ۹.

^۳ مصاحبه مجله صف با امیر سرتیپ اعلمی فر، ۸۸/۷/۲۳.

امیرسرتیپ خلبان فرج‌الله برات‌پور

«قهرمان اچ ۳»

از فرماندهان و خلبانان دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس که نام و یادش با عملیات مشهور «اچ-۳» برای همیشه در تاریخ کشورمان ماندگار شد، امیر سرتیپ خلبان «فرج‌الله برات‌پور» است. او در سال ۱۳۲۴ در شهرستان «کنگاور» - از توابع استان کرمانشاه - متولد شد و دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمانشاه سپری کرد. او در مهرماه ۱۳۴۴ وارد دانشکده خلبانی شد و پس از گذراندن حدود دو سال دوره مقدماتی خلبانی، در اردیبهشت ماه ۱۳۴۶ به آمریکا اعزام شد و طی ۱۸ ماه، دوره تکمیلی خلبانی را سپری کرد. در سال ۱۳۴۷، پس از بازگشت به ایران، با گرفتن درجه ستوان دومی، خدمت برای حراست از حریم هوایی کشور را آغاز کرد.

او از همان اولین روزهای خدمت، خودش را به‌عنوان خلبانی موفق و کارآمد نشان داد و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، با طی دوره آموزش خلبانی هواپیمای «اف-۵» در پایگاه هوایی مهرآباد و انجام بیش از هزار ساعت پرواز در پایگاه هوایی همدان، فراگیری دوره آموزش خلبانی هواپیمای «اف-۴» در پایگاه هوایی مهرآباد و آموزش دوره مدیریت در کشور آمریکا، به یکی از خلبانان موفق کشورمان تبدیل شد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، برات‌پور در پایگاه هوایی همدان مشغول به خدمت شد و سعی در کسب آموزش‌ها و تجربیات جدید داشت که در شهریور ماه سال ۱۳۵۹، با تجاوز ناجوانمردانه رژیم بعثی عراق به ایران، پایگاه محل خدمتش نیز همانند بسیاری از پایگاه‌های دیگر، مورد حمله هواپیماهای دشمن متجاوز قرار گرفت. برات‌پور در خاطراتش می‌گوید: «در پست فرماندهی پایگاه همدان بودم که پایگاه هوایی دزفول و پس از آن، پایگاه هوایی تبریز مورد حمله هوایی عراق قرار گرفتند. با شنیدن این خبر، بلافاصله دستور دادم دو فروند هواپیمای «اسکرامبل» با موشک مورد نیاز، در حریم هوایی پایگاه به پرواز درآیند؛ اما در همین لحظه، صدای انفجار بمب‌های دشمن در بعضی از نقاط پایگاه شنیده شد...».

به دنبال اولین حمله دشمن به کشورمان و شروع جنگ تحمیلی، برات‌پور هم مانند بسیاری از فرزندان دلیر و حماسه آفرین این مرز و بوم، وارد عرصه کارزار با دشمن متجاوز می‌شود و با توجه به تخصص، تجربه و خلاقیتش، به عنوان خلبان و در بسیاری از مواقع لیدر - رهبر - عملیات‌های هوایی، اقدامات ابتکاری و خلاقانه‌ای را از خود به نمایش می‌گذارد. در حمله عراق که اولین تجربه جنگی امیر برات‌پور محسوب می‌شود، یکی از شاخصه‌های نبوغ نظامی او را می‌توان مشاهده کرد که همان سرعت کنش و واکنش او در مقابل دشمن است؛ زیرا واکنش سریع، تصمیم صحیح و به موقع و اتخاذ تدابیر سریع و اضطراری در مقابل وقایع، فقط از عهده فرماندهان دارای قوه ابتکار عمل و نبوغ نظامی برمی‌آید و نقش و تأثیر این عامل در به ظهور رسیدن واکنش مناسب، بسیار مهم است. بسیاری از عملیات‌ها تحت تأثیر تصمیم‌گیری‌ها و واکنش‌های به موقع فرماندهان، تبدیل به پیروزی و موفقیت شده‌اند و بسیاری از عملیات‌ها هم - با وجود فراهم بودن همه امکانات و شرایط -

در اثر واکنش دیرهنگام ذهنی و عملی فرماندهان، به شکست منجر شده‌اند. پیتر دراگر معتقد است: «بیشتر نوآوری‌ها - بویژه نوآوری‌های موفق - ناشی از جست‌وجوی هوشمندانه در فرصت‌هایی است که تنها در موقعیت‌های خاص به دست می‌آید.»^۱

امیر برات‌پور در عملیات هوایی «اچ ۳»

مهم‌ترین شاخصه‌های نبوغ نظامی امیر برات‌پور را می‌توان در عملیات معروف «اچ ۳» که یکی از بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین عملیات‌های هوایی جهان به حساب می‌آید و انجام موفقیت‌آمیز آن، بسیاری از کارشناسان نظامی جهان را به حیرت واداشت، مشاهده کرد.

این عملیات در پانزدهم فروردین‌ماه ۱۳۶۰، یعنی حدود هفت ماه پس از شروع جنگ تحمیلی، با پیشنهاد اولیه‌ی یکی دیگر از فرماندهان دلیر ارتش جمهوری اسلامی ایران و فرمانده وقت نیروی هوایی - امیر سرتیپ خلبان جواد فکوری - و فرماندهی مبتکرانه و دلیرانه‌ی امیر برات‌پور انجام شد.

اولین شاخصه‌ی نبوغ نظامی امیر برات‌پور در این عملیات را می‌توان در توجه او به رعایت اصل «غافلگیری» از نظر زمانی دانست. در همان لحظات اولیه، تصمیم برای اجرای عملیات اچ ۳ - یعنی به‌هنگام ملاقات امیر برات‌پور و سرهنگ گلچین فرمانده وقت پایگاه هوایی همدان با امیر فکوری - پس از تعیین تاریخ اجرای عملیات، بهترین زمان اجرای عملیات، هنگام تعویض شیفت کاری کارکنان پایگاه اچ ۳ تعیین می‌شود. برات‌پور در بیان خاطراتش می‌گوید: «من به همراه سرهنگ گلچین نزد شهید فکوری در تهران رفتیم و پس از ابلاغ فرماندهی عملیات به من و

دراگر، پیتر، دانش نوآوری، ترجمه‌ی علی چیت‌ساز، مجله‌ی توسعه‌ی مدیریت، شماره ۹، ص ۲۰.

تعیین تاریخ انجام عملیات، با همفکری یکدیگر، زمان اجرای عملیات را به هنگام تعویض شیفت کاری کارکنان پایگاه اچ ۳ قرار دادیم.^۱ در اینجا با تعیین زمان اجرای عملیات در آن ساعت از روز، امیر برات‌پور و شهید فکوری سعی می‌کنند دشمن را از نظر زمانی غافلگیر کنند که البته چنین هم می‌شود و به‌هنگام اجرای عملیات، واکنش قابل توجهی از طرف نیروهای عراقی حاضر در پایگاه انجام نمی‌شود؛ در صورتی که در آن مقطع از جنگ، رژیم عراق به دلیل داشتن هواپیماها و تجهیزات هوایی پیشرفته و حمایت همه‌جانبه کشورهای دیگر، توانسته بود به‌طور نسبی برتری هوایی را از آن خود کند.

دومین شاخصه نبوغ نظامی برات‌پور را در عملیات اچ ۳، می‌توان در توجهش به رعایت اصل غافلگیری دشمن از نظر مکانی دانست. در این عملیات از همان ابتدای تصمیم‌گیری برای عملیات از نظر مکانی، حمله به پایگاه اچ ۳ عراق که در مرز غربی آن کشور و در مسافت بسیار زیادی با مرز شرقی آن - که صحنه جنگ با ایران بود - قرار داشت، به‌عنوان هدف عملیات تعیین می‌شود که این تصمیم نمونه بارزی از رعایت اصل غافلگیری دشمن از نظر مکانی است؛ سپس در ادامه عملیات، در مسیر پرواز هواپیماهای ایرانی به سمت پایگاه اچ ۳، امیر برات‌پور به‌عنوان رهبر عملیات، سعی می‌کند در عبور هواپیماها از نقاط مورد نظر، موارد زیر را لحاظ کند:

- ۱- هواپیماها بتوانند در ارتفاع بسیار پایین پرواز کرده، از دید رادارهای دشمن محفوظ باشند.
- ۲- عبور هواپیماها از روی مناطق مسکونی نبوده، مکان حمله هواپیماهای خودی برای دشمن مشخص نشود.

مصاحبه مجله صف با امیر برات‌پور، ۸۸/۱۱/۱۷

۳- هنگام نزدیک شدن هواپیماهای خودی به پایگاه اچ ۳، خلبانان بتوانند با انجام یک رزمایش مناسب، به‌گونه‌ای بر سر پایگاه مذکور عملیات کنند که تجهیزات پدافندی دشمن از هرگونه اقدام مناسب عاجز باشند. در واقع این اقدام به معنی اجتناب از نقاط قوت دشمن است که اجرای چنین تدبیری فقط از فرماندهان دارای نبوغ برمی‌آید.

سومین شاخصه نبوغ نظامی برات‌پور در عملیات اچ ۳، نحوه مجهز کردن هواپیماهای شرکت‌کننده در عملیات (ده فروند) - با رعایت کامل اصول حفاظتی و امنیتی - است. وی در خاطراتش می‌گوید: «طی مدت زمانی که به امور طرح‌ریزی و فراهم کردن مقدمات عملیات می‌پرداختم، حدود چهار، پنج روز مانده به زمان اجرای عملیات، با توجه به اینکه هر روز تعدادی از هواپیماهای پایگاه همدان در عملیات‌های مختلف جنگ شرکت می‌کردند، به هنگام مهمات‌گذاری هواپیماها، با این بهانه که باید دو فروند هواپیما به‌عنوان رزرو و پشتیبان، هر روز مهمات‌گذاری شوند و در پایگاه مستقر باشند، دستور مهمات‌گذاری آن دو فروند هواپیما را می‌دادم و به این ترتیب طی آن چند روز، توانستم هر ده فروند هواپیما را آماده عملیات کنم؛ بدون اینکه هیچ‌کدام از خلبانان متوجه شوند که تصمیم و هدف من چیست».

از نظر رعایت کامل اصول حفاظتی و امنیتی و در واقع رعایت اصل تأمین به‌عنوان یکی از اصول نه‌گانه جنگ و به‌عنوان یک شاخصه نبوغ نظامی، می‌توان به اقدام بسیار مناسب و کاملاً حساب شده امیر برات‌پور به هنگام شروع عملیات و سیر مراحل پرواز هواپیماها و انجام عملیات اشاره کرد. او در خاطراتش می‌گوید: «دستور داده شد که کلیه ارتباطات پایگاه - حتی پست فرماندهی - تا زمانی که این عملیات تمام شود و هواپیماها به پایگاه برگردند، با بیرون از پایگاه قطع شود و بدون هیچ‌گونه

تماس رادیویی توسط خلبانان و فقط با استفاده از علامت دست و چراغ سبز برج مراقبت، هواپیماها پرواز کنند».

چهارمین شاخصه نبوغ نظامی برات‌پور که شاید بتوان گفت اولین و مهم‌ترین شاخصه‌ای است که باعث بروز و ظهور سایر شاخصه‌ها در یک فرمانده می‌شود، طلب توفیق و پیشرفت در سایه اتکا به خداوند متعال است؛ زیرا مسئولیت و فرماندهی اجرای عملیات‌های بسیار حساس، خطرناک و همراه با خطرپذیری بالایی مانند عملیات اچ ۳ را فقط فرماندهان دارای نبوغ نظامی که دارای شاخصه توفیق‌طلبی و پیشرفت هستند، می‌پذیرند. این فرماندهان به اقدامات و ابتکارات خود - حتی در سخت‌ترین و خطرناک‌ترین مراحل جنگ - اطمینان دارند و توفیق‌طلبی و پیشرفت، به‌گونه‌ای در وجود آنان نهفته است که نهایت توان و کوشش خود را برای رسیدن به اهدافشان انجام می‌دهند. «دیوید مک‌کلی‌لند»^۱ روانشناس معروف معتقد است که انگیزه توفیق‌طلبی در افراد، محرکی است که شخص را وادار می‌کند تا نهایت توان و کوشش خود را برای نیل به اهداف موردنظر به‌عمل آورد و در این صورت است که حد متعادلی از مخاطره را می‌پذیرد و از انجام کارش لذت می‌برد؛ همچنین وی افرادی را که دارای انگیزه توفیق‌طلبی و پیشرفت بالایی هستند، واجد چهار مشخصه کلی می‌داند: ۱- خطرپذیری متوسط ۲- نیاز به بازخورد فوری و مهم دانستن نتیجه عمل خود ۳- رضایت از انجام کار و قبول مسئولیت ۴- شیفته کار خود بودن.

منابع

- ۱- آنبايل، شيوه‌های پرورش و سرکوب خلاقیت، ترجمه م.ع. آذری‌نیا، مجله ترجمان اقتصادی، سال اول، شماره ۳۵.
- ۲- اتکینسون، روانشناسی هلیگارد، انتشارات رشد، ج اول.
- ۳- اطلس نبردهای ماندگار، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴.
- ۴- اعجوبه قرن (مروری بر زندگی شهید سرلشکر خلبان مصطفی اردستانی)، انتشارات عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش، ۱۳۷۷.
- ۵- اعوانی، علی، امیر آبادان، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۸۷.
- ۶- اکبر، علی؛ پاکباز عرصه عشق (مروری بر زندگی شهید سرلشکر منصور ستاری)، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۸۰.
- ۷- انتخابی دیگر (مروری بر زندگی شهید سرلشکر خلبان علیرضا یاسینی)، انتشارات عقیدتی سیاسی نیروی هوایی ارتش.
- ۸- بر بال‌های سیمرخ، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش.
- ۹- پرواز به عرش اعلی، جهاد دانشگاهی دانشگاه مازندران، ۱۳۶۲.
- ۱۰- پوربزرگ، علیرضا، رد پای پیر، انتشارات خادم‌الرضا^(ع)، ۱۳۸۴.
- ۱۱- پوربزرگ، علیرضا؛ زندگی‌نامه و خاطراتی از شهید اقارب پرست، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۱۲- پوربزرگ، علیرضا؛ شیر صحرا، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- ۱۳- حاج کریمی، عباس‌قلی، نوآوری و تأثیر آن در بهره‌وری، مجله دانش مدیریت، شماره ۲۵، تابستان ۱۳۷۴.
- ۱۴- حسینی، سیدیعقوب، نقش ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ج ۳، ۱۳۷۳.

- ۱۵- حسینی، احمد، امیر خستگی‌ناپذیر، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- ۱۶- دراکر، پیتر، دانش نوآوری، ترجمه علی چیت‌ساز، مجله توسعه مدیریت، شماره ۹.
- ۱۷- دهقان، احمد، ناگفته‌های جنگ (خاطرات شهید علی صیاد شیرازی)، انتشارات سوره مهر، نشر شاهد، ۱۳۸۱.
- ۱۸- رایبیز، استیفن بی؛ مدیریت رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، چاپ اول، ۱۳۷۴، ج ۳.
- ۱۹- راجر، جان و پیتر مک، ویلیامز، تفکر منفی، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، انتشارات شباهنگ، ۱۳۷۵.
- ۲۰- رضائیان، علی، مدیریت رفتار سازمانی (مفاهیم، نظریه‌ها و کاربردها)، انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۷۲.
- ۲۱- زکریایی، حسین، هجرت به فطرت (خاطرات همسر شهید امیرسرلشکر منفردنیایی)، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۳.
- ۲۲- زندگینامه شهید احمد کشوری، کانون فرهنگی مذهبی عقیده‌العرب.
- ۲۳- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده افسری؛ جزوه آفند.
- ۲۴- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ؛ نبرد فاو.
- ۲۵- سرخ (ویژه شهدای هوانیروز مازندران)، آذر ۱۳۸۱.
- ۲۶- شاه‌محمدی، حجت و معصومی، امیر، سیمرخ، انتشارات هفت، ۱۳۷۸.
- ۲۷- شور و شوق در محیط کار، کانفیلد و دیگران، ترجمه عباس چینی و نگین صراف، نشر پیکان، تهران ۱۳۷۹.
- ۲۸- صحیفه نور، ج ۱۴.
- ۲۹- قاضی میرسعید، سیدحکمت، چشمی در آسمان (مروری بر زندگی شهید سرتیپ خلبان جواد فکوری)، انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، ۱۳۸۳.
- ۳۰- گلستان‌هاشمی، سیدمهدی، مقدمه‌ای بر علم خلاقیت‌شناسی، انتشارات جهاد دانشگاهی صنعتی اصفهان، ۱۳۸۲.

- ۳۱- مجله صف.
- ۳۲- هیل، ناپلئون و استون، کلمنت، موفقیت با ذهنیت مثبت، ترجمه مهدی قراچه‌داغی، نشر آثار، ۱۳۷۵.